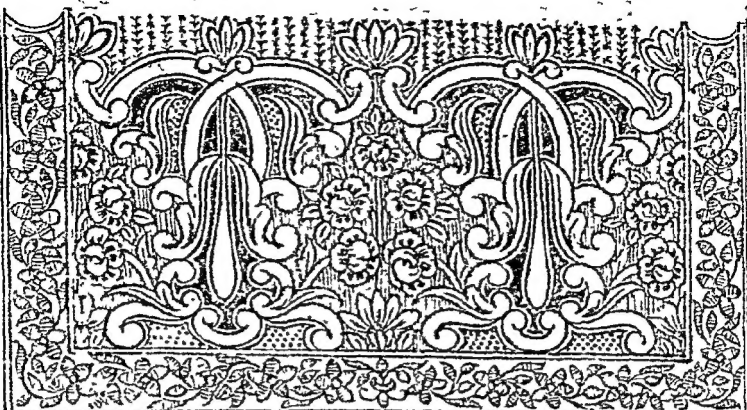


۴۳	بازرس داد و ستد و شش و شصت گمان کار انگریز	۱۰۰	حساب خراج اضلاع پنجاب جب فیہ سائید
۴۹	سبب باع و جنگ فوج انگریزی با دیوان	۱۰۱	دیوان و بیانات در دربار لاہور
۵۵	مور لاج صوبہ دار ملتان	۱۰۲	نقل آستانہ نواب کورنر جنرل لارڈ دہلوی
۵۸	سبب و تدریس در چتر سنگہ با سرکار انگریز	۱۰۳	بیاد در از کتب فیروز پور
۵۹	کیفیت جنگ مقام ام مکر موبیہ پورٹ	۱۰۴	تعداد رعایا و آمدنی سالانہ حاکم
۸۳	کند و خف بجسٹری کوک بر جنرل لارڈ دہلوی	۱۰۵	ہندوستان غیرہ و شمار فوج ہر یک مقام
۸۸	نقشہ راہ از لاہور تا دریای پنجاب	۱۰۶	شتمہ از حال راجہ رنجیت سنگہ و
۹۰	بیان سپرد کردن دیوان مور لاج خود را	۱۰۷	گرفتار گاہی اطراف را
۹۵	در سرکار انگریزی	۱۰۸	نقشہ ملک لاہور
۹۶	نقشہ مہر نواب کورنر جنرل بنگالہ	۱۰۹	نقشہ حصہ پنجاب واقع در میان
	مضمون اشتہار نواب کورنر جنرل لاہور		لاہور و پشاور
	از کتب فیروز پور		
	نقشہ جنگ کجرات		
			باتمام رسید

Copyright
Sikhs Law House
RATAWARI

954.4552
ABD
C



بسم الله الرحمن الرحيم

حمله اول از تاریخ حجاب

الحمد لله الذي جعل عبر الشبيه والنظير تقاعل النصير والوزير من مشارة توفى الملك
من تشاء ونانزع الملك ممن تشاء ولا يدرك ذهن البشر حكمه الباطنة
ولا يصل قلن بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام على سيدنا
خاتم النبيين وخير الخلائق اجمعين وعلى آله واصحابه الا تنقيا
الابرار والسادة الالهة الاخيار وبعد بر شائقين اخبار واثار وطلايع نوايح
وساخ عصا مخفي نمانا دكه چون قلن و محاربات سكهان رياست لاهور با سر كا و ولتمار
انكشاي بزبان باوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصا باشند شهرها كه از شوكت صوت
سياه انكر نيزي و دقت و اكاه نميستند كه بزور پنجه بيار مي شجاع و قوت دولت حكمت
قلعه كوچ قاف را چون كا و انيخ و بن ميكنند و در بحر محيط مير اكب را في آتش ميرنند لهذا
اقوال عوام كالانعام را شنیده و بر آن وثوق و اعتماد كرده غلبه سكهان بر افواج انكر نيزي ساز
مي نمودند و حاله كه از اخبار دلي و كرده كه از روي اخبار انكر نيزي و چيني هاي افسران فوج
ميرنوشتند بر عكس آن معلوم ميشد و اكثر از جوابات اصدا قاناز را قلم آتم عجب و الكرم شمر

و جویای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این را رقم برای دریافت حقیقت حال این
 و دیگر اخبار مطبوعه چند جبار می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر
 ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدر خود هر خبر را
 تحقیق نموده با مختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع
 مرغوبست لهذا از اخبار را در دو درین زبان ترجمه نمود و عرض ازین تسوید در آنوقت
 آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
 دست دهد که غلبه و ظفر کس است و شکست و نیریت کیست و این مختصر شملست بر دو
 حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاہور با سرکار گلشنی و حمله دوم در محاربات
 سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سیکان
 در دو آب پنجاب و جیل و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این
 مختصر بتاریخ پنجاب تحفه للاحباب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا
 بمبارانی خللی و قوتوری واقع شود صاحبان والا هم عیب پوش عذر نینوش بند را
 معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و

سیناست و موهو فوج لاصواب و در بیان اصل سکھان و طریق و مذہب
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذہبی تعصب مذہبت خلق ابنوه معتقد او شده
 بعضی مرید و بعضی چلیه و شد مذ و کسانیکه چلیه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
 بخدشت او حاضر میامدند و در زبان پنجابی سکه چلیه را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گرو
 که چلیه او شده مشهور سکه گشتند و همچنین کسانیکه از مذهب دین طریق و روش اختیار
 کنند سکه میگویند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
 نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در مصالح و موعظت ترسان

کتابی نوشته است که جان آن کتاب را کثرت گویند و این کتاب نزد فقهای ملک شاهی
موجود است که آن تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر حل خوبی می بینند
و بدون طهارت که در طریقه ایشان متعارف است کثرت را مسنگینند و غلاف آنرا
از کغاب و شجر می سازند و در حروف ناگرمی بخط واضح می نویسند و آنرا سطلای میگویند
می کنند و سامعین از فرقه سکگرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته مخصوص
و خضوع ساعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران
ایشان بر اسی فاتحه و نذر نامک شاه کراه پنجه کرده بهم می رسانند و در این نذر نامک کراه عبارت
از حلوائی سیده و شکور و روغن کا و مساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا
در بندی کراه گویند پنجه شود و بجز گوشت کا و لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارف
میخورند و طریق پنجه در مذبح ایشان نیست جانور را خنجر کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسران شاه که اکال نام داشت بمقتضای حکمان ایشان امر شد زاده
خود تصور کرده بسیار کریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان در سکهان
نیکون میباشد و از ایشان از بالابیار عریض و پهن و از پائین بنایت تنگ
که پای ایشان بر شواری در آن سنجید از این بدش و در نیفه از این راز می باشد آنرا حلقه ده
پهلوی چپ مثل بالینک است می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع نیست
که از اندون مجوف باشد و بخنجر دستار و در زبان ایشان کجک گویند و از صبح شب
بر سر می دارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار و کجک میخیزد و بر دمال حلقه آینه
عریض مثل نعل است که آنرا کجک گویند میگذارند و این حلقهها از قسم حریم است که بوقت جنگ
بر آن حریم را میزنند و نامی که جان میزن آنرا سیر تا پانی تر شده و بمبارد و شمشیر مزاج ظلم
و ستم بر کس از اقوام نبود که شدن میتواند در عهد چهارچرخ نسبت سنگ نیز آن بود که شده
داخل فرج خالصه کرده و در فرج خالصه عبارت است که آن که در آن کل سایه افسران از فرقه سنگ باشند

پس معنی خالصه آن شد که در آن فوج سوای سکه جان آئینش فرقه دیگر نیست یعنی خالص آن
آئینش غیرست و فوجیکه در آن غیر فرقه سکه از نبود و سلمان باشد آنرا فوج آئینی گویند و غیر لامی
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار سیکر و وزیر که بمقام محل اعتماد او بودند و در مابه شان نسبت
فوج آئینی بسیار بنشیند و گویند سبب عداوت سکه جان با مسلمانان آنست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دلی شخصی که گویند نام از خلفای ناکب شاه در پنجاب پیدا شد و برخلاف
روی و طریق ناکب دیگر قائم مقامش بسیار نزد دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع لطیفی سیکر و و هرگاه جمعیتی کثیر از مردان
خود بهم رسانید بر قربات و شهر با تاخته آنرا غارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که برای غارت
اورفت از وی مغلوب شد و باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار
کرده و زنده در قفس آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بجنور پادشاه آوردند و حکم پادشاه بر
یک عضو او را می بردند تا اینکه او را شکسته کرد و قتل نمودند و همچنین بمراسیان او را بقتول تمام
بکشند و این ظالم سفاک یعنی که گویند بر شهر یک میا خست سبب شدت عداوت با مسلمانان
و کور و انات حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشکافت و انفس را
مقتول شدند بمریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید پیدا کردند و علی الصبح در جنگ
خود فرقه بعد پریش در حق مسلمانان بد دعای کنند و زبان خود میگویند و اگر وی مسیح و مسلمان
بمان یعنی فتح تابعین که گویند که حسین مسیح گروست با د مسلمانان نیست تا بود شوند و چون
ضعف سلطنت دلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در اینان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بخت کردن آغاز کردند
و اندک بهانه جسته با سبب اجابت کرده نفوس ایشان را قتل نمودند و در مساجد پادشاهی بسیار
بسه خراب ویران ساختند و مخالفت اذان با د بلند و گاو کشی در تمام ملک پنجاب نمودند
بیرون شهر امرت سر که آنرا انبر سر نیز گویند و آن مقام بجا تجارت است قلعه محکم احداث نموده

بنام کرد و کوبند و کور نام آن کوبند کده نهادند بخت سنگه تیر کا و تینا خزان خود را در همین
می نهاد در آغاز ریاست بخت سنگه اکثر عمائد و مقتدران مشرفه سکهان در امر شمر
میامند و لاهور فرودگاه افواج سنگه بود مکرر در مذکور آید دارالملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر ریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بود
بود که در قلعه کوبند کده کرور بار و سپهر بخت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمده چه
اگر بقدر یکد و کرور و سپهر هم در اینجا میبود اینکاران سرکار لاهور را و ادای بیجا بکند و بپند
منجمله یک نیم کرور و سپهر تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد وقتی و دشوار است
رو نمیداد و بجز من کرور و سپهر یک شصت و غیره را انقضاء سرکار انگریزی نمی نمودند
در بیان حال چهار جبهه بخت سنگه اولاد او و بغاوت کشتی سکهان
مخفی میباد که بقای ملک دولت موقوف و مختصر حسن انتظام و تدبیر رئیس و البکاران و پیروی کن
بر آئین مروج و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پا داری عهد و مواثیق با روسای طایل القدر و منطبق
بر فوج در عساکر آنجا است هرگاه و در یکی از امور مذکور بسبب غفلت رئیس یا بجهت ضعف و نوری غفلت
افواج مناسبتی انتظامیه داران ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک دولت
میکرد و مصداق این مثال حال ریاست لاهور است یعنی تا که چهار جبهه بخت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکور و نموده ملک خود را با کمال آسودگی و سرسبزی تمامی افواج
افسران ملازم خود را مطیع و متقاد میداشت حدیرا از فوج خالصه آئینی نه سرداران ایشان را داشت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و دسترانی کرد و مصدق شد و فساد شوند و هم پاس رعایت عهدنامه
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال که هزار و شصت و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه
میتواند که االیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی میخوشند و بودند چنانچه در رسم مراسلات
و مبادات از طرفین جاری مانده و همیشه کنور که بر سنگه و شیر سنگه سپهران و کنور نو نهال سنگه
غیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکیه و معظمت و وصیت می کرد که بعد من بقای

۴۸
باقای سر رشته دوسنی و اتحاد با سرکار انگریزی میسیم عایت عهدنامه موقت فیما بین هر دو مملکت
را تمام شل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی بر این ملاحظه
حدود و افواج متعینه مقام له میانه و غیره در پور بدان طرف میرفت رئیس مذکور با کمال
محبت اخلاص پیش آمده و نگارار برای احوال پرسی با تخلف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعہ نگار تابات اشتیاق ملاقات فیما بین
ظاهر می نمود و چنانچه لارڈ ولیم بنتلک بیا در کورنر سابق بیاس خاطرش عنان توجه بدان بود
منظمت ساخته و مقام مناسب ملاقات بیکد کرسترا اندوز شده بودند مگر افسوس
که بهیچ رئیس دشمنند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید کونید عسرش
پناه و هفت سال بود و تاسی و سه سال ریاست کرد و بعد او کبرک سنگه اکبر اولادش رسید
حکومت و فرمان فرمانی ملک موروثی خود شکن گشت مکر او را اجل فرصت نداد که ازین
ریاست تمتع شود از سنده نشینی بکوشش شاه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیا رنده را بلیک
عدم کردید و طرفه بد اقبال خانندان چهار جبهه بخت سنگه این شد که کنور نونبال سنگه پسر
کبرک سنگه متوفا که جوان نوجوانه و کلبنه فهم و فراست آرمه و پیر سخته بود و دفعه از چینان
سست بنیان در گذشت کونید بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون سواد
شهر کرد و سواری او در دروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امر اچندان حقیقت
واز و حام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونبال سنگه با سنگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم نوجوانه برای شلک تنبیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد پناه فر
توپ که از پیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بودند از دروازه از قضا و قدر صد بار صد گویا
سایبان سنگی آن دروازه بروی بغیا و دیوان ساعت طریق عدم و فتنه پیود افسوس
که آن بنال بود که هنوز از شهر مذکوری بر نخورده بود و به تند باد اجل از پنج دین بفرستاد و بخت
جدیش بپا نه آثار رسد و داناتی او توقع داشت که بعد من انظام ملک لارڈ

بخوابی خواهد کرد و لهذا او را ولیعهد کرده بود کبرک سنگه گو بظاہر و بنام سندنشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نائب و پیشدست این چنین فرزند لیس و و نشاند
انگاشته بصلح و جوادید و نظام امور ریاست میکرد با بچله بنور عمر شش از سبب سال
تجاوز کرده بود که بر فاق شد و پدر خود به سرتک آخوت شد و آنچه سابق بخوبیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونہال سنگه میخواستند که این سرتکند
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد و محسن کذب و دروغ برآورد
ریاست لاہور نصیب این بچا پره نشد چه جای حکومت بهجت تسلیم این همه امور و سبب
تقدیر کسی را اطلاع رنجیت نیست الغرض بعد قضا کردن راجہ کبرک سنگه و کنور نونہال سنگه
قسمیکہ مذکور شد شیر سنگه خلعت دومی مہاراجہ رنجیت سنگه کہ مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر سندن حکومت لاہور متکفل گشت و این ہر دو سپران رنجیت سنگه کہ یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بہر کا
انگریزی میری و ملحوظ میدہشتند چنانچہ در عہد حکومت مہاراجہ شیر سنگه افواج انگریزی منضم
اخیر بہر کردگی جنرل پالک بہادر در میان ملک لاہور شدہ از راہ در چہرہ بیکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاہ انگریزی و بہیر و بنگاہ شان کہ در قندہار
و حلال آباد بود بہر سالاری سہ کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمٹ و جنرل لیتل
در عمل سکھان شدہ بطرف ہندوستان آمد و اہلکاران رئیس مذکور کہ جا بجا معین مہابو بود
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکورہ لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبہ بہر کس و از بہر سانی دیگر با محتاج سفر قرار واقعی بحال آوردہ ہمہ ارا
و خوشنود داشتند الغرض مہاراجہ شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین ہر دو سرتکار را پیش
پیش تقدیم میرسانید و ہم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود کہ دفعہ کتبہ ادبار بر فوج سکھان
نازل شد و شہادت بزدی خواست کہ ایشانرا بکفر باعالی ظلم و تعدی کہ بر بندہ کان چند اعلیٰ انحصار

علی الخصوص بر رعایای هجایه سلطان کرده بود و در بسا نوابان بعضی فوج سکه که خاص
شهر لاهور بود و با عوا و محرک یک بعضی سرداران ریاست بلو انوده و بغاوت و زید و مهار
شیر سکه ولی نعمت خود را مع سپرد و وزیر او و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیاسی بر پا شدند
زبان بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلو و سرکشی سکه ها این شد که شیر سکه از سبکه فیاض
و مرد عیاش بود و دولت بسیار دادن زنان و قاصه منسوب و هم در بلو و سب بسیار صرف میکرد
راجه و بیان سکه برادر راجه کلاب سکه که خیر خواه آغا خان از جهد خجست سکه بعد از وزارت
منسوب بود از راه خیر خواهی بار با بخت شیر سکه عرض کرد که این دولت را بهار خجست
والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا را بکافیه برهمن و غنای و خیریه
خالی می کنید شیر سکه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو نیکو از همین قسم بود
شیر سکه کلام سخت و با نرا از قبیل ششام نسبت به بیان سکه گفت و تهدید نمود و بیان سکه
آنوقت خاموش ماند مگر کینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سکه اخسری را بجز می نیکین
و یاد در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود با عوا می فریاد کرد
مضی بغاوت و زید و درسد و آن شد که عوض برادر خود از شیر سکه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود با نثاره و بیان سکه درین امر با خود مقول ساخت تا اینکه آن همه بر قتل او و بیاه و آکشته
منظور رفت و قابو بود که بحسب اتفاق روزی شیر سکه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه فوج
فوج در میدان قواعد گله رفت آن اخسری با غی قابو یافته نشکجه که برانگلوها بود از جانب پشت
شیر سکه سر کرد چنانچه او بهین کیضرب نشکجه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراه آن نشی او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود و بیانه بیرون طلبیدند و بجز بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند کوفتند آن بچه بی گناه را فوج ساختند و بعد
کشته شدن شیر سکه حال و رغلانیدن بیان سکه را مردم طرفدار شیر سکه
در یافت کرده بعد سه روز ازین واردات و بیان سکه را مع راجه میرا سکه

پسرش و او تم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه کلاب سنگه بود بضر بهای شیر
پرزده پرزده کردند و در از وزیر فیا بین سر داران طر خدار رئیس و جانب داران نیز
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا و کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
دو سه هزار نامی و کار آرزو شده از مددکاران و وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و حمله کردند و دیدند پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود و دستهای از لاهور برده
است سر داشتند و حفاظت نمودند و همچنین یک پسر کلاب سنگه پنا سنگه نام در نزد مانده
اگر بولاد نذر دو بعد این همه خونریزی و کشت و خون و تجاوز فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مہاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد پرسند ریاست نشانید
حکم رانی کنند بنابراین ذلیپ سنگه صغیر پس را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست
معین ساخته مادرش را بظاهر محار را خنند و آنچه از زر و نسیب و بخت و کرم و جبر و
سیکرت و چنانچه مشہوست که فوج پیادگان خالصه فی کس و از دود و دیمه در راه به نزد و بر
کنانیده از رانی میکشند و سوامی املاف نفوس بر بسیاری از خوانده که بدستشان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند و کسی را
از سرداران نگه داشتند که ایشان را بفرمانش و یا بزور از امور بجا و خلاف دستور برد
نمایند و ترخیز و سرکش شدند و چند سردار باقی ماند که در دربار لاهور حاضر میمانند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود
او را از جان میکشند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مہاراجه ذلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن چاره گشته شد بکف چون مہدی از از غیا
خالی یافته و دیدند که اکنون هیچک سر دار و امور را مدخلت کردن نمیتواند بر کسی از ایشان
خود را رسد و بفرستد چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف در مایه تلخ و بکود

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند و بر میان شروع فساد و سکها
اینطرف دریای شلیج و عمل سرکار نکششی و وقوع محاربات

فیما بین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب
بست میگذرایسپاه باتو بهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواهند از راه
خود سری گرفته رنجورنگه و دیگر سرداران اطو عا و کرام همراه خود ساخته در شروع ماه و بمهر سال
یکهزار و شصت و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای شلیج که حد فاصل فیما بین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر بل کشیدند که بسته بودند بمناخ و اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک
عبور کردند و بدین طرف بالیان انگریزی که غافل از اراده جرات ایشان بودند صرف بدین
حال شورش و خود سری سکها و قتل و خونریزی ایشان در میان خود با دشمنان و اتریشی بی انتظامی
ریاست ناخار از راه دور اندیشی نمائی می که از لوازم ملرداری کشوری ست خواهند که اینطرف
شلیج و عمل خود در چند مقام متعارف که سبب پایاب بودن دریای می گوید که حال عوینگی است فوج خود
را با مومر معین سازند تا فوج مذکور سکها را که باقتل بی سرو سردار مانند اشتران بی مهارند اگر قصد
بدینطرف دریا و عمل سرکاری نمایند و مزاحم شود چنانچه بهین قصد آمده لارڈ مارک کوثر جنرل
فرمان فرامی ملک هندوستان با نفس نفیس و مع سپه سالار کل افواج انگریزی کف صاحبها در
وارد کسپ لود بیانه و فیروز پور شدند و بنوز در تجویز بودند که چند فوج در فلان مقام قصد در
فلان معبر با مومر معین نمایند کرد و به ملا در و هم و کمان لارڈ صاحب و سپه سالار مومر معین
نمود که سکها بر خلاف عهد نامه که فیما بین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه
رنجیت سنگه منعقدست در ملک ما آمد و مصدر رفتند و فساد و بلا سبب خواهند شد بابران
نوبهای کلان و دیگر سامان سرب همراه یا و رده بودند و بجز فوج متعینه چهار کس
لود بیانه و فیروز پور و فوج قلیل که در اردوی لارڈ صاحب سپه باشد در
آنوقت افواج دیگر در اینجا موجود نبود و مرکز خاطر داشتند که بعد متعین مقامهای تینانی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این پور
سکهان در عمل انگریزی با یانی رانی صاحبه و در لب سکه شده بود و یا بدون اشاره
مگر کلاب سکه نیز است که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بکنند چنانچه از مقام حو فوج
خالصه را ازین اراده که رعایت نوشته بود که ز بهار از لاهور بقصد عبور دریای سند
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مشهوران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا با اشاره کلاب سکه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تنهایی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از سبکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بر این خواسته شدند
که بکدام صورت انحلال زور و طاقت سکهان چنانکه آقا کش و استیصال پنج دنیا
شان کرد و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه هیچیکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و کلاب سکه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر آل کار و در اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد از هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکارشان آید و اینست
مباراجه رنجیت سکه هم بجال و برقرار ماند و آخر کار بچنان شد یعنی سرکار محمد و نظر بر عدم
و شمول این صاحبه و کلاب سکه درین جنگ یاست لاهور را بدیو سکه پسرش بجال و برقرار داشت
و نیز و سکیری و حمایت کلاب سکه فرمود و او تا با کل فوج خالصه مغلوب و ستم حاصل نشد
از جو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و عدوهای دروغ البه فریب از جو بفرج سکهان
همراهی ایشان بنیشت که خاطر جمع دارد پس خود را زود رسانیده شرکت شامیتم
و فوج خود را هم برای مدد شامیتم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد عبور
پورسش نمایند و کلاب سکه بعد دریافت حال ضعف سکهان که نیز بهتای متواتر خورده

خورده و مانند مار سر گرفته شده اند و زور و روحاقت و زبان نمانده و رانی صاحب بهیم آنها
مغلوب دیده اند و ادن آلالت حرب فرستادن نیز باطل است کشیده اند و افواج سرکار
انگیزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد و در تصورت زیاده ازین توقف کردن درجه مناسب
نه باشد بر جناح استعجال لاهور حضور را ایضا حجه و رسید و بعد بمایش یکی مرتب پس انگیز
چهارم سکنان رسیدن افواج انگیزی در تیب بلاهور منع نذر و اسباب انگیزش با دیگر در دار
در مسکرا لا و صاحب بمقام قصور برای معذرت و عنوق قصور سکنان از طرف ایضا حجه
بعد تقدیم در آب استعداز و استعجال الظاهر بقصودی تمیز شایم صلح رسانید لغرض عرض و کوشش
صلح فیما بین هر دویم کار منعقد شد و اگر او درین وقت بیاید می و اسطوخ صلح نمیشدی فوج اگر
سر بلا مانع و مزاحم در لاهور گرفته عمل و دخل خود و تمام ملک تاج میکرد و در آبست خانان صاحب
بیت نماند در بیان جنگ اول همچنان با فوج انگیزی که در مقام بدر
تاریخ نوز و محرم و صفر ۱۸۲۵ عیسوی شده بود و گویند سکنان دفعه اولی

بیست و یک هزار یا نو پاهای کلان که گوله و چهره آن دورتر میرسد عجز مستقیم نمود و چالها
 بسته بناخ نو زدیم و همبر بال بکزار و شصت صد و چهل پنج عیسوی شروع جنگ کرد
 درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان
 آند زیرا که نزدیکان توپهای کلان بسیار و گلوله و گریبان فرمایان فوج انگریزی
 نقصان سپاه نمود و فوج انگریزی با وجود قلیت مردم سپاه توپهای خرد که در پیش
 میباشند با خود سیرشت و گلوله های آن تا ب فوج سکبان میرسد که نصف مشایخ آن حال که
 مردم از سپاه و از گلوله های توپهای کلان مخالفان بسیار ضلالت میشود حکم پورش و جاکرد
 مجبور حکم کردن مواضع قاعده و ستیره یوزش که در میان شان معمول است فوج انگریزی
 بجایار کی حمله کرد و از فرط ظهور و شجاعت با وجود کشته شدن از لشکریهای متواتر حرف تاخت
 و ترس و چالهای سکبان برزد و توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالفان آنچنان ترسیدند

انتشار گرفته که سکه‌ها با وجود کثرت ناب آن نیاورده و قرار اختیار کردند و چند هزار
در صف جنگ کشیده و خسته گردیدند و با قیامندگان آنچنان بر سیمه و جوش شده که بختند
که تمامی توپها و خمیه و خرگاه ایشان برست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش حمله اکثر سواران
انگریزی خرد و کله‌ها از کپتانان تا کزنیان و جزلان و کورهای لایبی و سوارپادهای
مقتول و مجروح گردیدند و در جنگ سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله
فوج کثیر سکه‌ها که بسبب تعلیم سواران و انسیل از قواعد جنگ خوب آفت و شاق بودند و سالها
حرب و خواه و دشمن کار نمایان بعمل آمده و با پیروخت و آبروی سرکار خود دست از جهان بسته پایدار
نموده و مار از مخالف برآورد و مظهر و منظر گردید اگر تفصیل این جنگ بیاورد ازین خوب معلوم نمود
ولیکن آنچه از ثقات شنیده و بمقام ثبت نمود و در بیان جنگ و وضعی سکه‌ها با فوج انگریز
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده کوشید بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر بر روی

و در سکه‌ها که نیمه از لاهور علی الاصل رسید به طرف خیل خیل از سوارپاده فراهم شد و سرشورها
بردند علی الخصوص بطرف لدیهانه بسیاری از فوج شان بجهت قصد شکامه پروازی نمود و تا این
توپهای کله‌ها فوج دیگر هم شریک لشکر توپ گورنر جنرالها در شده بود و لاهور صاحب مدوح زیاد
ازین حال انتظار سیدن سپاه انگریزی میکرد مناسب انگاشته فوج فیروزپور که بمقام هری پل
افتاده بود حکم کرد که خود را از و بطرف لدیهانه جای که سکه‌ها سرشورشان داشته اند برسانند و حمله
چهارونی لدیهانه تا چنانچه اول دوم بر کد پاده و می کیم پلشن با و شاهی چهل و پنجم چهل و ششم و هفتم
و شانزدهم رساله سواران و سوارپا و توپخانه و چهار ساله هندستانی سیر کردی سرسبز است حساب
بطرف لدیهانه روانه گشت و چاه و سوم پلشن نیز از دهم کوٹ آمده شریک فوج مذکور شد و ازین
اینهمه فوج تا به پیشین میل بر قطع مسافت کرده و از کسپو لدیهانه که نیکو دلی پلشن چاه و پنجم و هفتم
سوار و توپخانه بطرف فوج سرسبز نخست مذکور نیز روانه شدند و از آنجا که انبوه کثیر فوج سکه‌ها ازین مقامی
بلند فوج انگریزی دیده گویا توپ دن آغاز کردند که سیمه صاحب یعنی افسر مذکور متوجه آنجا آمد و از

امروز سپاه با مسافت بعید راه طی کرده آمده است مانده شده باشند حکم جنگ نداد و گریه و فغان
 بر و انکی توب و تشنگی بطرف حریف سر کرده می رفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
 کشته و مریض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی را که حبس
 مانده بودند نیز غارت و بعضی کوره و لایسی و قدری سپاسیان بطش میندوستانی را گرفتار کرده بزرگ
 سر میز است ازین قتل و هتبه که از سکهان بوفج آمده بود در خشم شده بنا بر آنست و ششم جوز
 حرمین آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را از قریب گریز قریب بفرز پور برده و در میان فوج خود
 کرده از هر چهار طرف همچو شکاری کرد و که از هزار تا کشته بکشته ساخت و جمیع سبها
 سهو به فوج خود را مع اسباب عظیم انتراج نمود و پیشتر این جنگ در میست و یکم ماه
 مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پشایله تاخته قلعه آنرا تصرف خود را آورد و شکست
 فتح خود را بر بالایی قلعه مذکور نیز سر کرده و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار جنگ
 از سکهان باز گرفته حواله راجه پشایله نمود و در هر جنگ فوج خالصه ایقین کبی بود که راجه کلایه
 با جمعیت بیش از ۲۵۰۰۰ هزار سپاه زود برای بدر و ملک رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه
 از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و لی نعمت او را از قتل کردن مهربان چشیرنگ
 و پسرش بچرخ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بودند که از خدا میخواست که این ظالمان
 بر عدالی و عفو نبی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن آسایش ملک رئیس
 نجات جنگست علی خیر آمد که خود مشهور و ظاهر کرده بود تا تو هم و گمان آن میرش و در کار انگریز
 بقصد تحریک و یورش بر جو که وطن ما وای و دست نکند و بعضی بدستاران ایشان از لاهور
 ناگناره در یاد در ملک خود غارت گری میکردند و سبب بیکه رانی بعد دریافت حال تربیت معلولی
 سکهان طمانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
 کشیده بود از رانی بد گمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بود که کین
 در لاهور رفته رانی و دلپس شکست پسرش را کشته بجای او دیگر از پسر است با خود قرار داده بود که کین

قابو بیایند همچنین میگردد که ایشانرا باز رفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته
راجا کلاب سنگه که قبل از جنگ کمر در لاهور فرستاده بود که تا من هر یک شما منوّم هر که قصد جنگ
با انگریزان نمائید بعضی فوج لاهور خصم و صائل سپاه آلمنی و چندمی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ شده بودند و کسانیکه برگشته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان
فوج خالصه از خود سری عبور نتوانستند کرد و با انگریزان جنگیدند و تباہ شدند و هرگاه نبرستان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب می گفت که من اکنون بجهاد دارم
روپیه در ماهه فی کس پیاده کار دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباہی و پریشانی خود میکنید این
سزای سرکشی و خود سری شماست چرا که حکم بر کار خود با سر کار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه
آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستها فاحش بعضی کسان از فوج خالصه
بلافاصله کراف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب
دادیم که صلح آنوقت خواهد شد که خبر از پور و لاهور و ابله در عمل فوج خالصه در آید و کمال
در میان او شاحد حاصل باشد بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان به فوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین او شاحد حاصل باشد و در جوابش گفتیم که بعد از جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد و الفرض قبل از جنگ دو دختر و غرور در دام شان این
بود که کسی را به سر خود نمیدانستند و در میان جنگ سوّم که بتاریخ بیست و هشتم
جنوری ۱۸۵۷ عیسوی در مقام الیوال شکره بود و گویند بیست و هشت
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن کرده که از سابق در مقابل اغواج انگریزی بود
به بیست و شش جنوری سال مذکور از طرف دریای ستلج عبور کردند و سبکه آن خط چهار هزار
باد و از ده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بود و شرف
فوج انگلیسی در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و قطعی و دو ضرب توپ با خود داشت که
با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را نبردست و او غالب کرد و بیست و پنج ضرب توپ

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکمان همراه خود گرفته کر خیمه بود و نزد میخانه آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور سجالست خط سرب عرق شدند و توپ که سجد و کد بران طرف دریا
برده بودند کپانی از فوج انگریزی آن طرف دریا چنان رفته بوقت شب از کمال جرات چالاک
در مخکدان و پیاله آن هر دو ضرب میجانی آتشی زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم کردند
قبل از جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشت
آن ستاده بود و چون ناره قال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدین شکیب
شدن دوست پناهنانیدن نگام سپر را بر تافته مع سواران همراهی خود کسر بطرف لایبور
بشافت و در اشامی راه بعد از عبور در بای سنج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکمان بود
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاد و
خو است که از راه چل مذکور عبور دریا کرده بطرف لایبور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب ایشان شدند هزار از سکمان فراری بار او عبور برکناره دریا
رسیده نشانی از پل در آنجا نیافته مضطرب شده اندشید مذکر اگر در اینجا توقف میکنیم از فوج
که شلک زنان در عقب می آید گشته میشود و اگر خود را در بای می اندازیم سبب بسیاری آب
عرق میگرددیم با تجمه ازان گروه ببر که خوف عرق شدن برکناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی گشته و بر که خود را در بای انداخت لقمه تنهک اسبل کرد و بدینا بد و دی
بقوت شاور می ازین تنهک بر ساحل نجات رسیده باشند و سوار لال سنگه که پل شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکمان خود سر متفشی خنده نماز باز در شلک
حریف مغلول و یاد در بای عرق کرد و ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و فسران که داخل فوج مذکور بود و از ایشان بدل امنی خوش نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می نرسید و سبب همین شقاوت و خلاف فوج سکمان
با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب سامان جنگ حسب و نحوه بدین و دی در بر معامله نبرست

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و چلهای متواتر نمودن بر قبح انگریزی کوتاهی نمی نمود
و مردانه و ارجمند و علاء و نا اتفاقی خون ناحیج بهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و دیگر شاهان
بود و آوری اینهمه نقص عهد نموده بلا سبب در عمل غیر یوزش و ماتحت نمود و مذهب اسلام
الهی گشته متاعل و بر باد گردیدند و قبل این چکا کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهناسنگه که از سرداران جلیل القدر بهاراجه تخت سنگه بود و در لوبنگه
شیر سنگه و دهبان سنگه و غیره گشته شد و از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از رشاست اعمال آنها در انجام نخواستند لی نشت زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح بلاد
شرقیه احوال و اقبال خود را در بنارس گذر گشته بارالاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین
و سرکار انگریزی بنا بر خرم و هوشیاری حکم کونسل سردار مذکور را بر دم بهارای در شهر مذکور نظر بند
و تمامی مال و اسباب و که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی فروخته گردید و سبب نظر بند شدن
سردار لهناسنگه آن بود که ساد و اباس بمبومی و هم فیهی سکهان لاهور و درالاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هر دو وار و دیگر بلاد و امصار عمل کرده
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال اسباب خیره واکد شست گردید و اکثر
داوند و سوم خبروری و نیز صاحب بزرگدیز از معبر و پرتامعبر به پور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بودند نامور شد تا سکهان به نظیر عجمور کردن نتوانند و بیت و ششم
جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کمپ لد هیان در لشکر کشید و مخفی طرح کردید زیرا که
تا آن زمان فوج سکهان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم خبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دلی در لشکر لار و صاحب رسیده و بعد رسیدن توپخانه بجز رسیدن چهار ناوچه
کور رسیده در معسکر لار و صاحب برای عجمور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره و دیگر باقی مانده بود بلکه تا پنج عجمور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن این اعلان
آن نمی نمودند و نقل عجیب دوم خبروری ۱۸۹۹ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن

ستروین ستارث که در آناله بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف و خل
شده سپاهی پیره را بضرب شمشیر قتل کرد و در محضره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آفتاب
دخل کرد و پیرگاه صاحب را در آنجا نیافت بکبر خیت مردم تقاب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب در قید خود را قتل کرد و در سبت و دوم جنوری لاله چلی لال از طرف فوج خالصه
لار و صاحب پیغام صلح برد و معذرت نهاد و او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار هیچ سکه
و راجه لال سکه که سردار خالصه ندانیم که کیستند اگر و کیلی از طرف رانی صاحب یا از راجه
کلاب سکه و یا دیوان دینا نایبی آمد سماعت کلام و میشد و به سبت و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده دخل لشکر لار و صاحب شد و سبت و ششم این ماه راجه کلاب سکه با دوازده
هزار فوج جنگی و سبت هزار مردم کوپی ملوانی بر فاصله ده کرده از لاهور رسیده فرو دشت
در روز دیگر بر معبر کر لویل که بر سه گروهی از لاهور سبت رسیده خبر و رود خود بخود را نصیحه
عصن کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر کرد و گویند
در خکب الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پا لصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و بیست
و سه سب مقتول و مفقود کرد و پیر و رانی صاحب با تقاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه کلاب
را وزیر کرد و جمیع امور ملکی اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بکلاب
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابلہ کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعضی بکمان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند بحال تنهایی ملاکت فوج و از
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و سباب رسد و نماندن کوله بار و
کشته شدن جاعی کثیر از کالیان سپاه خالصه افسران آن در سه جنگ عرق شدن هزار بار
در یا بسبب گسستن دل و دیگر مصائب شده اند از ظاهر هر سا خسته کلاب سکه آنهمه حال را شنید بظاہر
نشی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکد و ما هم بیشتر
ازین اوقات من بفرج خالصه که هر بخود سری برداشته بار آورده جنگ قصد رفتن بطرف فیروز

نموده بود و ندیده قدر جانت نوشتم که ز بهار بدون اجازت من قدم بدالطرف نخواهد برد
گرافوس که فوج خالصه انیم را بنم شل بوا می لاهور تصور ساخته سخن مرا شنیدند و آنچه در خاطر داشت
آنکه در فوج پنجم بار دوم و سوم برای فتن بطرف لده بیاوند و آنطرف تلج مالفت فتن و زبانی
هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور
کو خسته آمدند و دیو دزدان را بدمت سرنگون شده و بجز این کلام کلاب ننگه را جوابی ندادند که چون کلاب
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و کمان فاسد تنه می که لارده صاحب سپه سالار فوج انگریزی در جوابی
لدیه بانه جمع شده اند از لارده استخیر و انزع ملک پنجاب از سکبان سیدان و کبار کی عبور دریای
تلج نموده شروع بحکیم کردند و سبب هم نهی بیاس فومیت فوج خالصه هم شرکت فوج اکا
شد ما را هم با ضرر و مبالغه فوج مذکور بحیوری شرکت شدن با او شان و جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ایست مبارجه نخبیت ننگه بر فوج خالصه پنجمین شکست نرسید و بختناورد
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت نخت سه بار علی الانصا
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریت افتادند
اکنون نیز واریم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم مگر باقیانرا که از فوج
خالصه میخواهند که کبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صفت جنگ پاداری که در یا بابل مقتول و
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا شک ناموس و آبروی خالصه جو برقرار ماند و این امر بدین
شماره حربا ممکن نیست زیرا آنچه سابق شد اکنون در شکست و ضرورت تا بهر جنگ از سر نو
کرده شود شاید آب رفته در جو باز آید و داغ بی آبروی که درین کشتها بر دامن شجاعت سکبان سیده
شده گردد و بالفعل نامه تلج حکم و دنان شما به قیتم بر موازان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از انان
و خود سری اکنون نوبت بجان کار با ستخوان سیده و شما شنید و باشید که از سیدی پری خالصه
برنا اتفاق در جنگ عمومی چه قدر فوج پرباد کشته یعنی سردار رنجور ننگه و راجه لاو و راجه لال
و سردار مرار یا و سردار راجه ننگه و غیره هزاران انگریزان شکست خورده و در آسنا پناه نیافته

این طرف سنج بحال تاه برشته آند و با وجودیکه فوج خالصه انیظرف در بار عمل خود آمده بود لشکر
بریک سردار سابق الذکر بخوف شیخون انگریزان متوسم شده جابجا متفرق شدند و در فوج
در فوج خالصه باقی مانده بود و بمجلسه شصت ضرب نوپ که در جنگ همراه برده بود و در پنجاه توپ
حواله حرفت کرده ده ضرب را همراه خود و پس آرد و در بعد حد و کد بسیار دو هزار مردم
در شکر بخور سنکه فراهم آند و مرکز کوله و باروت ندارند و رانی صاحب هم اکنون سامان
جنگ نمیدهند و بگویند آلات که سابق برده بود دیدن چه کار کردید که اکنون هیچ پیدا
الغرض باقی مانده کان از فوج خالصه این طرف در ایامی سنج در عمل خود داده دوازده ضربت افتاد
انتظار آمدن شتریک شدن شکار دارند هنوز این گفتگو تمام شده بود که هر کار با خبر آمدند
که نائب گروسا دیوسنکه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود دید و گردن کور از زمین
و مضطرب شده بطرف کتا پور کوچ کرده رفت و نیز مردم از توان آمد و ظاهر کرد که فوج
بر معبر توان جمع گشتیل آبی را برای عبور فوج بسته اند و باشند کان مندی توان
از بهیبت خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را که بسته رفتند انگریزان کلبه و باروت
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند و کلاب سنکه بعد از شماع این همه اجزای
کلام سابق را عاده کرد که من در میان صورت مختاری شما میگویم که تمامی فوج خالصه
فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سنکه ازین کلام بود
که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سیکهان افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه مقصود شود
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و
پس در صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمودند و بالا اتفاق راضی به صلح شده تجویز کردند که
فوج انگریزی بغیر کلاب سنکه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادان و بیچاره
شد اکنون امیدوار است که فیما بین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوه تعین ناپذیر بود
که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبرا

در دهم قبروری ستمه سیوی پادشاه
گویند فوج خالصه باز ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچاها کنده آماده جنگ شدند و را
نواب کوزن جزل بهادر و کشته خجیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف
در بای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاہور نمایند و جمعیت سکاها را که مورچا حال اندیش و افتاد
کرزانده شود زیرا که لارڈ صاحب کشته خجیف را تحقیق معلوم شده بود که سوا سی این
فوج سکاها که بالفعل از وی در این نظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را تجله و یورش متفرق ساخته کجا را کی عبور دریا
نمای پس سپه سالار مذکور تیغ دهم قبروری مال کنیز و شتصد و چیل و شش عیسوی کیس
روز بآدمه حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در خدمت نیم سعت شلک
متواز که کلوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت بموجاها می سکها را که آنطرف ستلج بود متزلزل
ساختند و پیروز گشته شدند بموجاها بفوج پیاوه حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه
پیش کور که و غیره از راه پستی که همان ساعت از تخته های شین در دوسه جانب ضرب کرده بودند
برق و ارتعاش در فوج سکاها درآمد و داد و ادواکی داد و خوب جنگیدند فوج سکاها تاب
اقامت در خود ندیده رو به فرار نهاد و جمیع اسباب ایشان هم بشت ضرب توپ که پیروز
در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب بذات خود شرف میدان
و افواج انگریزی بعد کرزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه و دو کلان بر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاہور گردید و لارڈ صاحب بهادر در مقام قصور این شهر را دادند
خلاصه شہار نواب کوزن جزل بهادر و رفوہ چهار دهم قبروری
شده عیسوی شرح آنکه افواج سرکار انگلیسی در بر یک متعابله و جنگ فوج سکاها
نیز پی در پی داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بر کرده داد و زیاده از دوسه
ضرب سکاها بضبط سرکار مذکور درآمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردید

و در شهر تبار که بنا بر پنج سیزدهم و دهم سال که پسر و ششصد و چهل و پنج عیسوی قبل از حمله اعراب بود
بود مندرج است که نواب کور ز جزل بنا بر چهارم که جهت حفاظت ملک نگهشیدارند و دهم بر
افشار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و وزیر برای سزا دوی بکجاان عهد شکن که موجب سایش کافه
ست اینجه تذابیر جنگ را بر روی کار آورند و اکنون تا انتقام کامل از لشکر عهدنامه
نیامین سرکار موصوف و سرکار لاهور در ^{۱۸۰۹} عیسوی افتاد و یافته بود سبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریز که بدان سبب یکی و توین بر کار منظم الیه عاید گردید
از سرکار لاهور که میزد فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل ^{جای} اخراج
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بنده دست در سرکار لاهور خواهد فرمود که با
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بنده دست در سرکار لاهور مقصود افزایش
انگریزی نیست چنانکه در شهر تبار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواستش از تصرف
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور با آنچنان انتظام و بند و بست بنظر رسیده
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مقصود و شایسته فعل است
که ازین طرف هیچکس تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین پیشتر بعمل نایده بود و لیکن
بر کار و از سرکار لاهور یکایک دفعه بلا ظهور هیچکس وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کردید
در صورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان است لاهور خواهد افتاد و محض سبب حرکات نامهار و اطوار از آنجا
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خویش انتمی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرد و قدامت و تلافی و مدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
کردید اضلاعیکه در میان دریای سیل و بیاس واقعند و کوهستان واقع آن شامل مضائق
مملکت انگریزی کرد و با اینجه عهد شکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور
آمده تا هم منظور نواب کور ز جزل بباد نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و بقصر خود در آورند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز کوزا یا لیان سرکار انگریز نیست که در صورت جوع
آوردن همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مہاراجہ برتیک
بیکشتہ باشی کہ بانی سبانی این ریاست و متعبد و معتبر بزرگ انگلشیہ بود بحال برقرار دارند کہ
دلیل قانون ترتیل و بردباری لارڈ صاحب اغراض فرمودن شان از جراثیم و کستانی فوج البتہ
تواند شد کہ باوجود فتح کامل غلبہ تمام باظہار پنجین مرکوزات باطنی خود پرداختند و نیز خواہا
خاندان مہاراجہ رنجیت سنگہ سرکاشی علی الخصوص کہ سانیکہ شریک جنگ جدال مہرکار انگلشیہ بودند
خبر داده میشود کہ اکنون باتفاق نواب کور ز حیران بہادر آنچنان بند و بست بظہور آرنکہ از روی
آن ریاست اولاد مہاراجہ رنجیت سنگہ پنجمی قائم و برقرار باشد کہ فوج خود را محکوم تابع و رعایا راجت
وامن و امان داشتن توانند و اگر احیاً یا با از این چنین عہد شکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بہ سرکار
انگلشی بوقوع خواہد آمد در صورت ایفای کل حقوق حجب طہیان سرکار موصوف بل خواہد آمد
فقط و بعد اجرای این شہنشاہ سرکار لاهور کل شرائط مندرجہ آزاہل قبول و منظور کرد و مقاب
تشریف آوری لارڈ صاحب در ملک پنجاب ز تاریخ دہم فروردی تا مہندہم آن تمام عساکر
انگریزی کہ در قرب حواریہ و زبور قیام داشت مع نوجانہ کلان نیز و حسن پنجاب شد و راجہ
کلاب سنگہ در مقام قصور آمدہ بتاریخ شانزدہم ماہ مذکور شب ملازمت لارڈ صاحب ہا در قاز
شد و اسباب پیشکش کہ بسیار آوردہ بود معاف کرد و بدو موجب حکم والا راجہ مذکور
خدمت میجر لارنس صاحب مستعارہ کاری صاحب سکرتر لارڈ صاحب محمد و حاضر شدند و
از نیم شب در میان ہر دو صاحبان موصوف و راجہ کلاب سنگہ و دو گوان دینا ناتہ و فقیر عزالدین
گفت و شنودانند و شرائط صلح بمان قرار یافتند کہ در شہنشاہ مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک و آب
کہ در میان سلج و بیاس و قنست در قبضہ سرکار انگریزی باشد و علاوہ برین کہ نیم کرد و روپہ
نقد کہ درین جنگ ہا صرف شدہ است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدہد و بمخلکہ آن پنجاب لک
روپہ نقد بالفعل و یک کرد و روپہ بطریق قسط بندی در میان مدت دو سال و اساز و بنا

و بنا بر این معتمد هم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شد و
همه بهار حجه دلیپ سنگه را دیوان دینا نامه بران ثبت کرد و در سیدیم ماه مذکور بهار حجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب کورنر جنرال بهادر از لاهور در شکرانگر نری بمقام مقصود
رسیده ملاقات نواب صاحب مدوح فائز الملام گشت و نوزدهم ماه مذکور شکرانوا بصاحب
معظم الیه در مقام لیلیانه که مابین قصور لاهور است وارد کرد و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکبان باغی بقدر شازده هزار که باقیانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی سلاح و
بنایت خالص و براسان در مقام برپا نه افتاده است و از برپا نه راه بطرف لیلیانه
و لغت سر میر و دولا رتو صاحب دلازاشای راه برانی صاحبه برای تشقی گفته فرستاد که در
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکبان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و براس نکنند و در میان
قلعه بهولور که از قلاع نامی سرکار لاهور و در قریب به لیلیانه بود در قریب فوج انگلیزی در آمد
از اهل قلعه کسی بذاخت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده کرختی کردند و سیستم خبروری لاهور
بگشت و بحقیقت بهادر حکم دادند که دو جریب سواران لیلیتی کوره و دو ساله سواران سهند و
و سواران باثومی کار و حضور و یک ساله سواران بیقاعده و دو و شربان توچانه و یک
توچانه کوره و یک توچانه سواران سهند و شکرانگر تیار کرده برای فتنه بهادر سواری بهار حجه
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پیر شکرانگر از انجمن ملت تمام محل برای شان برسانند و لاهور صاحب
در سیستم خبروری داخل لاهور شد و در سبت و یکم آن بهار حجه دلیپ سنگه مع سواران لیلیتی
خود باز برای ملاقات جناب لاهور صاحب آمد و عفو از قصورات خویش جناب مدوح فوج لاهور
بهار حجه دلیپ سنگه سپهر بهار حجه رنجیت سنگه که دوست قادر سرکار انگلیزی بود و از عهده قصورات
فوج او در گذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمود و بیشتر طریقه بهر اثر از مذکره شکرانگر با عهده
قائم باشند و بوقت آمد و رفت بهار حجه موصوف شک سلامی بموجب رتبه ایشان در لشکر
انگلیزی محل آمد و اگر چه فرستی بهار حجه دلیپ سنگه این بود که تمام قیام داره و دولت لاهور صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب تصور آنکه در لشکر مہاراج را تعلیم
خواهد شد ایضا زاباغت و احترام از لشکر در مجلسی ساینده دادند و حکم شد که کسی لشکر انگریزی
شهر لاهور نزود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند نقل اشتها و دیگر نواب
کوزر جنرل بہا در مصعدہ بہتر و بہم فیروزی سنہ الیہ بمنقاص لاهور برای
تشفی مردم شهر و غیرہ بر جمع سرداران و سوداگران و کوثری الان عیای از اریا
لاہور و امرت سر واضح باد کہ چون مہاراجہ دلیپ سنگہ بروز ملاقات بانواب کوزر جنرل بہا
سکایت نافرمانی و بغاوت و گریز فاری فوج خود ظاہر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است کہ باز در میان برد و سرکار و البطردوسی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقررہ بشرط مقابلہ و مجاہدہ
کردن سپاہ خالصہ بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسانی بر جای و ظلمات ملک پنجاب
و خود مہاراجہ صاحب موصوف و ہم در ترقی و بہتری سرکار ایشان سعی و کوشش خوبی نمودند
پس باید کہ باشند کان ملک پنجاب بخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند کہ ہیچو
بمال ظلم و تاراج نخواہند شد انتہی عبارت اشتہار و درستی و دوم ماہ مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازہ پادشاہ باغ و حضور ی باغ افتاد و باقی جوانب قلعہ کہ در
سمت مجلسی مہاراجہ دلیپ سنگہ و اقربای شان سکونت میدارند از محاصرہ خالی
وارادہ نواب صاحب معظم الیہ نیست کہ فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد کہ بیان جرست
و بند و بست سرحدات ملک خود کنند و زیادہ ازین و شش ضرورت نیست و لارڈ صاحب بہادر
از راہ نزدیک در دانی بجلیدوی حسن خدمت و جانتش اینہای سپاہ انگریزی کہ سبھا از اجپا
سخت اودہ عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بجا تنخواہ یکسال بطریق انعام اودن حکم نمود
و علانیہ تعریف شجاعت و لاوری فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان سارک خود بیان
ساختند فہرست نذر و پیشکش کہ راجہ گلاب سنگہ برای جناب صاحب

آورده بود و فیصل سامی سرداران که همراه او آمدند بودند

تفصیل از روایت مذکور

اسامی سرداران همراهی کلاب سنگه

۱	۲	۳	۴
فقیه خواجه الدین	فقیه نورالدین	رو به نقد	هندوی نقد
۵	۶	۷	۸
دیوان بیژان	فقیه تاج الدین	بازچه ابریشمی	دشنام علی بیاض
۹	۱۰	۱۱	۱۲
لاله رای کشن چند	لاله انت رام	عنه تهمان	عنه چوڑه
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
بیرای سنگه نلوا	مارتین صاحب	کچو آبش قیمت	جامه دار شال
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
لاله هرسرچ اس	سردار سلطان محمد خان	کر سے نقد	عنه تهمان
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
سپاهی کوسه	سپاه گرد	شمس لائی قیمتی	عنه تهمان
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
+	تفکیک	عنه تهمان	عنه تهمان

و در همین ایام سردار مرشد برادر میر لارنس که مجبورت و کلکتر دلی بود بعد از کشتن
 فیروز پور و ملک و آتیه ما بهین سنج و بیاس نامور شد گویند بعد از انقاد صلح فیما بین
 راجه کلاب سنگه و لارنس صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی را نمیخواهم که در
 هند و سمان برود زیرا که زیاده ازین باشند آن در حیا ضرورت نیست رئیس و دیگر علماء و
 لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور افرو در صورت قیام فوج مذکور در تنگ و حجب کرانی
 و حش و بر سر جای لاهور است لارنس صاحب فرمودند که تا محاربه و لیب سنگه یک
 متضمن این شروط چهارگانه است و بران مهر خود کرده بخوابند و فوج انگریز را
 میان شروط راجه

شروط اول آنکه اگر مردم تنگ باز در لارنس فوج
 و مناد کنند و بای آن فوج محاربه صاحب بود
 شرط دوم آنکه محاربه صاحب بخواهد که در
 شرط سوم آنکه کل التهمان که در لاهور مستند برده که
 اگر کسی طلب کند که قیمت از زر و از محسوب

و چون در خزانه لا بوزر نبرد و بلند او را و آن تنخواه بر طر فی سکه بان باشی دقتی زد و او را و سکه
بحساب و از ده روپیه در مابعد که از رانی صاحبه نبرد و حیرت کرکنانید بود و در مطایبه و در نصیحت
بموجب نامه سابق ایشان میداد و لهذا کلاب سکه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه فوج
در وقت چهار جرحه تحسین سکه می یافت اکنون بهم بمانند باید و بنویسید که در عهد چهار جرحه سیر سکه لازم
شده بود و سر اسم شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه سیر سکه خلعت راجه و سیر سکه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان اندک نیست و ده مقلیم
موقوف نمایند کوشی طلایی و یکی با از سکه بان پس گیرند باید دانست که کشتی مثل اسب کلاب
از طلا در و خیاره دار محبوت میباشد فوج را برای شینت داده بودند و یکی شینت از شینت و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد که طرف آن تصویر که امست خواهد بود مثل و پیر چهره شاهی کبیری چه
حال قوم نبود آینه آینه و هم برای زمینت در رشته کشیده و در کلابی اندازند که نیکو فوجی راجه سیر
که بعد کشته شدن پدر خود و وزیر چهار جرحه لیب سکه شده بود و نوکر داشته کشتی و یکی با داده بود
مردم همین فوج او کشته شده و او کجرامی آفا کشتی و او در الغرض راجه کلاب سکه بر این صاحب صلاح
و او که چون اکنون از همه امور مقدم و ادای بخانه کس و پیر نقد و سرکار اگر نیست این فوج را و خزانه
لا بوزر موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه بر طر فی فوج خالصه نبرد و می بر آن نمایند زیرا که
بجا آوری شرائط را بعد بر او حجت لازمست گویند کلاب سکه برای ادای نبرد که چنان تجویز
کرد که نیست و و کس و پیر از خزانه مندر و بمقدار کس و پیر از خزانه مندر و بمقدار کس و پیر از
اندکی ملک شمشیر و برای سه کس و پیر باقی جوابات و ظروف طلایی و تقریبی داده شود بعد
کل فوج سابق لا بوزر چنان قرار یافت که چهار طبعش تو چنانه و سیرت چهار هزار پیاده و شش
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای بخانه
روپیه نبرد و تقصیری رود و او را بلند از منشی رجب علی از طرف لار و صاحب کلاب سکه رفته نقاش
نبرد و کور و طلب پیرای لا بوزر و کلاب سکه در جواب گفت که جلد و پیر نبرد و تو چهار هزار

خدمت لار و صاحب میگنم و نیز نشی پیام داد که نخواه بر طرفی کل فوج را بدینا نوبت بجاورد
فنا در فوج نرسد و فوجیکه در برابر افتاده است نخواهد از اسبابنا فرستاده موقوف ساق
کلاب سنگ گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بمل می آرم و دهم حاجت
همه را چه دلپ سنگ باز برای ملاقات لار و صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب
باز دید همه را چه صاحب در شش برج شریف بروند و دوازدهم عزیمت رفتن به کوه شمل
فرمودند و چون را به صاحب بنا بر مصلحت برای چند روز راجه کلاب سنگ را وزیر خود کرده بود
و سببه و اندامی سرداران بنفد خصوصاً باخواهی راجه لال سنگ از پنجین رئیس با بدیر خیره
سرکار لاهور که واسطه عنقوصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل انی نبود
لینذا بعد طی شدن جمیع امور اسم و حصول دهمی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنگ را وزیر همه را چه دلپ سنگ که او سبب صغرنس از نیک با اطلاع مذکور
اگر چه این چنین تلون مزاجی را نمی ناگوار خاطر االیان سرکار انگریزی شده باشد که عیب
دفعه پانزدهم عهد نامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه غرض فرموده طرح دادند و چون کلاب سنگ با وجود بجا آوری حسن خدمات
هر دو سرکار بلا تشکیک قصور سبب معزول شدن از عهده حلیله وزارت مالوس و افسرده طار
خیر لار و صاحب از راه قدر دانی و هم مقتضای خیرخواهی و وفا شعار راجه مذکور از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج  راجه ملک جم و کشمیر و غیره ملک کوستان ساخت نیز در افت
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سبکان باقی برای حفاظت همه را چه صاحب
خاص شهر لاهور بقدر رده هزار فوج انگریزی بمخلاف آن دو پلش نگورده و باقی ترکسواران پیش
سند و شمشاد لاهور جایند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دو آبه
در دو جا چاؤی کنپ انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندهر و دوم در فرید پور و کونکات
مع بعض کوه کرده و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی درآمد و ششم باه مذکور راجه لال سنگ وزیر

از رزیدنت بهادران کیرامی سرداران ملک و دواته و دیگر علاجات که در عمل انگریزی درآمد دارند
پرسید صاحب موصوف حاجت اب اد سردارانیکه که سبند معافی مهراجیه بحسب سکه نزد خود میدارند
جاکیرامی ایشان بدستور معاف خواهد شد و گمانیکه سند مهراجیه مذکور نمیدارند جاکیر آنها بصفت
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزیدنت گفت که مال الاملاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکلی مسترد کرده شد مگر ملک مال حمیدار خوشحال سکه نامجد بلوچ
رسیدن سپهر نالانش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جاسیه سردار رنجور سکه سند جاکیر خود
بلاخطه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از لطن کنیز بستید لهذا
در جاکیر لهذا سکه مجبیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بسبب ختن
چپا و لی لد هیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سکه گفت حاشا که من چپا و لی آنجا را
واده با شتم و نه بسباب صاحبان را غارت کردم راجه لاؤ و ابوت اگر بختن چپا و لی آنجا را حبس
صاحب حاجت اب اد راجه لاؤ و اد حقیقت بی ایمان بود البته او مرکب این من قبیح شده باشد و شما
شریک مدوکار او بودید و کس قوی بر شریک بودن شما با او نیست که هرگاه من در میان ایام
خطی شما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مال کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب نداشت شما نکرد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید بر چه با د اباد
من بمقتضا بمقومی مدوکار راجه لاؤ و او خواجهم کرد رنجور سکه از رسیدن خط صاحبانکار کرد و کس
سردار بهال سکه الی و الیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست شما رسانیدم راجه لاؤ رنجور سکه باز
انکار کرده و کس که مسلمان بود بقتل خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سکه از حضور صاحب رزیدنت ظرف نام
شده نزد رانی صاحب قهر عرض کرد که بسبب غن من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سسی هر کار قصور مرا معاف و جاکیر من و اگر اشتیاق باشد کرد و روز دیگر
کنند تخمین مع بجز لاریس رزیدنت در شهر رفته کلیه کسان راجه و بیان سکه وزیر سابق را که در

که در ملک کجانبان کشته شده بود و طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را بر راجه کلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود و بعد راجه لعل سنگه وزیر و دیگر محنتان سرکار لاہور برای عمل کجانبندہ دادن
فوج انگریز برادر ملک و قلع و دو آب مذکور بمبراه صاحبان فوج شدند کونیند نائب سابق که از قوم
افغان در قلعه کوش کاگرتان و عمل نموده علم بغاوت و تفرور برافروخت فوج انگریزی از ہر چہ
طرف قلعه را محاصره کردہ بکولہای کجانبان کار بر قلنگیان تنگ کرد و سنگهای کلان بہر
قلعه را پراخیدند تا سہ روز از ششباری و گلولہ اندازی در قلعه قیاسی برپا ساختند تا اینکه نائب
مذکور مع مہر اسپان پناہ خواستہ و سلاح ہنودہ از قلعه بیرون رفت و بعضی کونیندایش را از سربازی فرود
فید کرد و اکنون در جمیع قلعجات دو آب مذکور و کوشانی عمل سرکار انگریست و در نیم مارچ لاہور
در لاہور دربار عام فرمودہ اجازت حاضر شدن بہر یک شخص کہ قابل مجرای حضور بود دادند
و بعد این در بار راجه کلاب سنگه برای فتن بطرف ملک جوئیاری مکرر و افواج انگریزی را
باز و ہم و دو آرم از ملک پنجاب کوچ کردہ رفت و مہاراجہ دلیپ سنگه برای ملاقات خصمت خود
لاہور صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و کرم تمام از سر شدن شکست سلامی استقبال
معاودت مکان خود نمود و بموجب بند گذرانیدہ راجہ لعل سنگه سرداران دربار لاہور بیا فتن قلع
فاخرہ از سپہ گاہ لاہور صاحب مغرز و سرافراز کرد و دیند کونیند بوقت رخصت مہاراجہ دلیپ سنگه
لاہور صاحب بہادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سسرکاری صاحب حمہ آزاد آباد و از بند
بدین مضمون بیان کردند کہ  کجانبان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حملہ
کرد و جنگیدہ کما حقہ ہنر ای خود رسید اکنون رئیس لاہور را با بد کہ از مجاہدوری امور کہ موجب ہنر
و سربازی ملک ریاست شان مقصودست سعی و کوشش نماید و آچنان کاری کند کہ در ہر دو کا
سرشتہ اتحاد و وفان ثابت و برقرار ماند و قبل از آن کہ لاہور صاحب از لاہور رخصت فرمودہ
متوجہ شامہ شوند ایلاکاران سسرکار لاہور از طرف مہاراجہ دلیپ سنگه بواسطہ صاحب زمین
انجا حضور لاہور صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی و در شہر لاہور در خواست نمودند

عند الاستئصال من مازن فوج و انجاء عن کرد که بهارچه صاحب هم تمامی الیکاران لاهور
از اثر و حشاه کسان باغی مطلق نمیشد بل احوال است که بعد کوچ کرده و غنیمت کل افواج انگریزی
جمعی از ان خسته پروازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است و اکثر تقاضای
شرف و ثناء بعضی مخفی و بعضی ظاهراً کرده اند و افتاده اند و فراموش شده مثل سابق ضرری بهار
و فوج آئینی که در نجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خلاصه کس
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک هم شهر لاهور از فوج خالی است آنرا
ماندن فوج انگریزی در نجای آن جماعت باغیان اجزات هیچگونه شرف و ثناء کردن درین کار نخواهد
برگاه جناب لار و صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت در قبال لاهور فرموده اند اگر این درخواست
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد از ان که بهارچه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بدین فوج جدید معتبر خواهند کرد و آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگر چه لار و صاحب این کار منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا
تا کل اختیار در ملک پنجاب بهارچه ولیپسند باشد که باس خاطر و هراس ایشان این درخواست
مشروط بشروط چند که در عهد نامه دومین سندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل نمائیم
اول دوم را که در اردو بود و در برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام تیسر و در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بلا خطه این عهد نامه هر کس حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از
فیما بین برود و سرکار از طرف اهلایان سرکار انگریزی بعمل آید این بخوبی معلوم کرد و نقل شد
اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم ماه رجب کشته
مشترک است از ده دفعه چون سبب عهد شکنی کسان که با فوج سرکار انگریزی بوجه سبب
جنگیدند و درین ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار چهارجه نسبت سکندر
در سال یکیزار و شصت و نه عیسوی منعقد شده بود نقض کرد و دید اکنون ضرور شد که عهد جدید
در میان برود و سرکار موصوف منعقد کرد و تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد سبب این عهد نامه در کار

در سرکار لاهور واقع شود چنانچه بواسطه انکاران معتبر بود و سرکار این عهدنامه تیار مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی این کار بصاحب سرکار گورنمنٹ هندوستان بمحضر لارنس
صاحب اجنٹ نواب گورنر جنرال هایدرو از طرف سرکار لاهور بمبارانی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اثماری والہ و سردار رنجور سنگه و راجہ لال سنگه و سردار تچ سنگه و دیوان دینا ناتھ
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شروط و تشریحات
مندرجہ عہدنامہ اول شرط اول در میان چهار راجہ لپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی ہمیشہ دوستی اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ خواهد شد شرط دوم مہاراجہ موصوف
ملک دوآبہ را کہ در میان ستلج و بیاس وقت سرکار انگریزی دادند آیندہ کسی از اہل
ایشان در آن دعوی نخواہد کرد شرط سوم تمامی قلعہ ہما را کہ در میان این دوآبہ و قلعہ سرکار
انگریزی تقوین کنند شرط چہارم آنکہ مہاراجہ یک نیم کروڑ روپیہ بعض اجراجات این
مہم کہ سبب جنگی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتادہ بود دادن قبول کرد و چنانچہ چاہ
لک روپیہ نقد سردست خواهند داد و عوض لک روپیہ کہ بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوہستان و حوضیکہ در میان رود سندھ و بیاس و قلعہ مع ملک کشمیر و ہزارہ برای دوام
سرکار کسی و آدم شرط پنجم آنکہ بعد مرتب شدن این عہدنامہ چاہ لک روپیہ بملکہ یک نیم کرو
ڑ روپیہ مذکور نزد وی منتقل خواهند داد شرط ششم آنکہ مہاراجہ صاحب اقرار کنند کہ تمام
فوج سرکش لازم خود خواہ بر طرفی دادہ بقتل موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موفقی
مہاراجہ رخصت سنگه صاحب نخواہد خواہند یافت شرط ہفتم سرکار لاهور فقط بیست ہجڑ
پلشن پیادہ فی پلشن شصت سپاہی و دو دوازده ہزار سوار نوکر خواهند داشت و سواہی
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگذارند و اگر عند الضرورۃ قدری زائد از مقدار
مذکور فوجی را با اجازت سرکار بخدمت نیاز بد کہ بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط ہشتم کسی شش ضرب توپ کہ در جنگ افتہ بودند و آہل توپ ہا بدست سرکار انگریزی

نیامده اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط پنجم آنکه جمیع وجوہات
محصل از دریای سیلج و بیاس تا سرحد تبین کوش و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق لیسر کار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاہور خواهد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرن مانفت نخواهد شد شرط و ششم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بردن خواهد در لاہور سائید
سامان رسد و کشتیها بر دوسه خود خواهد گرفت که خرج آن دوسه سرکار انگریزی خواهد پرداخت و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد باین مذنب باشند کان آنجا محفوظ لیسر کار انگریزی خواهد
شرط یازدهم در لاہور کسی را از قوم انگریز و مردم امیکا، غیر باشند کان ملک و بیابان
بدون اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجہ کلاب سنگہ
رایست آن ملک که از وقت بهار راجہ کہن سنگہ نزد اوست و پنجم نسبت آن ملکی که
بعد نوشته شد باین عہد نامہ سرکار انگریزی او را بوضوئ خیر خواہی بر دوسر کار
خصوص مصالحہ کنندین خواهد داد و منکر کار لاہور حاکم مستقل بدانند و یک عہد نامہ
در میان راجہ کلاب سنگہ و سرکار انگریزی نیز خواهد شد بشرط سیزدهم اگر در کدام
امریا بین والی لاہور و راجہ کلاب سنگہ تنازع واقع شود باید کہ طریق رجوع لیسر
انگریزی کنند و آنچه اہالیان این سرکار انفصال کنند پیش لاہور را منظور کردن
خواهند شد شرط چهارم و پنجم خود و ملک لاہور گردون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکہ در لاہور بلکی خاککی
در بار لاہور سرکار انگریزی را داخل نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر عہد نامہ
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد و لو اب کوزر جنرل بہادر از راہ
خیر خواہی و موافقت بے شان دست انداز خواهند شد
و بتایخ نیست و چهارم مانع نہ حال لاہور صاحب بہادر در کتب قدسیہ شریف باشد

تشریف فرما شده در بارعام کردند و بعد ملاحظه جهادنی جدید مقام جالند بهر طرف کوشیدند
بهشت فرمودند نقل عهدنامه دوم مرقومه شست و چهارم حاج سته کیم
فما بین سرکار انگریزی رئیس لاهور مشتاق شست و دفعه چون بار لاهور

درخواست و شش فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات بهاراجه صاحب
حراست امرای دربار و شهرتالو کرد و تیار شدن فوج جدید از نواب کور و جنرال بهادر نمود
نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در میان این عهدنامه شش شست
دفعه خرج بر آورده نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده درجاست نمود
تفصیل و فعات استگانه که در عهدنامه و میبند

دفعه اول لاهور صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب
خواهند داشت ماحور خواهند فرمود و بعد ماه و ششصد و عیسوی که درین زمان
فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستن فوج خود خواهند کرد و دفعه
دوم چون بهاراجه دلب شک بر حسب خوشی خود درخواست تعین فوج انگریز
در شهر لاهور کرده بود لهذا احتیاجات جهادنی فوج و تباری مکانات برای افسران
و نه بهاراجه صاحب موصوف خواهند شد و سوای ازین هر خرجی که از نگهداشتن فوج
مذکور در سرکار انگریز عهد بهاراجه صاحب آزاد ادم دادم خواهند داد و دفعه
سوم بهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نو کرد و شش اطلالی آن لکین انگریز
میکرده باشند و دفعه چهارم در سیادید کور بهاراجه صاحب فوج خود را
نو کرد و از نیازان بعد گذشتن سیادید کور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهند شد
و دفعه پنجم حقوق جاگیر داران که از خاندان بهاراجه خنیت سنگه و کبرک سنگه و شیر سنگه
تعلق میدارند و سرکار انگریزی ملاحظه خواهند نمود و جاگیرهای کسانیکه در ملک و آب مفوضه
خواهد بود تا جنین حیات او منافع خواهد داد و دفعه ششم سرکار انگریزی تفصیل فصل


که در ملک موقوفه خواهد نمود باید که کارگران مهابراج صاحب در آن اعانت
بر دارند و دفعه ششم سرکار لاهور را بر قدر سباب از قلعهای موقوفه
سواي ضربهای توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعضی از آن
اسباب مطلوب خواهد بود ذکر فیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر کار لاهور
فروخت آن سبابهای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود و دفعه ششم از جانب هر دو سرکارین
و کشتی مقرر کرده شود تا فریقین در دو ملک موقوفه را معین کرده و پس از نقل
عهدنامه فیما بین سرکار انگریزی و مهابراج کلاب سنگه
بر ذمه شرط مرقومه و وارث دهم مارچ ۱۸۴۴ عتبات و وارث
مارچ سنه مذکور بنواب کونیر خیرا بهادر از لاهور بطرف اهرت سر شریف فرما
شدند و در آنجا رسیده کلاب سنگه را خطاب مهابراجلی داده رئیس ملک جو غمره
بالاستقلال ساختند و مهابراج این عهدنامه متضمن بذمه شرط فیما بین سرکار انگریزی
و مهابراج کلاب سنگه مرتب گردید شرط اول سرکار مدوح مهابراج کلاب
و اولاد او را که ذکور باشند تسلط بعد نسل تمام ملک کویستانی که جانب مغرب اوی
بوطرف مشرق برود سنده و قیمت تقوینش کرد و ملک یک حصه است
ملک که مهابراج دلپ سنگه در سرکار انگریزی تقوین نمود از شرط دوم در حد
این ملک امین و کشتی برای تعیین حدود آن از طرف مهابراج کلاب سنگه و سرکار انگریزی
مقرر شود شرط سوم آنکه بوضع این ملک مهابراج کلاب سنگه بفتاد و پنج لک
روپیه تا ملک شاهی در سرکار انگریزی و اودن قبول گردند بمخله آن بیت و پنج
لک روپیه قبل از تمام اکثرد در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد فقط
شرط چهارم آنکه حد ملک مهابراج کلاب سنگه برون اطلاع سرکار انگریزی نمیدخل خواهد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع در میان دربار لاہور و مہاراجہ
کلاب سنگہ واقع شود و مہاراجہ مذکور آن مقدمہ را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت ہرچہ صاحبان انگریز تجویز کنند مہاراجہ مذکور را قبول و
منقول کردن خواهد شد شرط ششم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ و اولاد او قرا
می کنند کہ اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابلہ کدام دشمن در ملک او شدہ بکدام
سمت برود مایان مخ فوج خود معین و مددکار فوج مذکور خواہیم شد شرط
ہفتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ ما کدام انگریز و یا باشندہ ملک
ایرانیہ و غیرہ باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواہیم
شرط ہشتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ شرائط پنجم و ششم و ہفتم
سندرجہ عہدنامہ اول کہ فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاہور شدہ است
منقول خواہیم شد شرط نهم آنکہ ہر گاہ کدام دشمن در ملک مہاراجہ صاحب
حکمہ دیورن کند سرکار انگریزی مدد او خواہد کرد شرط دہم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ
برای تقسیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کردہ اند کہ در ہر سال یک ہفت
و دوازہ ہیش کہ از موسی آن شال می بافند و سہ زوج و دوشالہ نذر سرکار موصوف
خواہم کرد فقط و سبب بقیہ قیام فوج انگریزی در لاہور شاہراہی عربض جہت آمد و رفت
کردن سوارانی صاحبان فوج و توپخانہ نیارند و راجہ لال سنگہ وزیر از پیش اطفال خود را
بمہاراجہ لال سنگہ کہ قصہ و پنجاہ طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس و دو جو کہ وطن مقام و دو ہا
مہاراجہ کلاب سنگہ است مقرر نمود تا احوال شہار و زمی آنجا بجنسورانی صاحبہ نوشتہ باشد
و بہا کہ سنگہ سیر را می کشند در ملک و آبہ بصبیہ و کالت مقرر گشت و سبب چہارم راجہ
ضلع بالیا بجلہ جاگیر خیر سنگہ کا ایوالہ کہ در جنگ اخیر کشتہ شد ہم سرکار انگریزی ضبط کرد و
در راجہ لال سنگہ در ہر پیش یک غنہ را بجال و ہشتہ دیگر غنہ را کہ در لشکر حایر بود و در

ساخت و دیوان اجود بهار شاد و دو کپنی سپاسی برای بنده و سبب سرحدات حضرت
و جان لاریس برادر میر لاریس اجنث که در دو آب کمشتر شده اند چهار حجر را معرفت صاحب
مبشر شاد دلی طلبید و در سبب و چهارم ماه مذکور لاریس صاحب در لده بیانه تشریف
در بار عام نمودند که بان ذی عزت و جلال را چه می آن نواح را بگذارست خود مشرف شدند
و نسبت راجه پشاد را شاد و شد که ایا لیان سهرکاراگریزی از خد شکر اری و رسید راجه
شایسار راضی و خوشنود و سبب و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در شکر اگریزی
ایازده آواز توپ بتفریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک بهم بجلد و می حسن شد
راجه مذکور عطا شد و حضار در بار عرض که مذکور راجه لا دود که با فوج سکبان شریک شده
با افواج اگریزی بجنگید و در حق خود بسیار بد کرد و آخر برای اعمال خود رسید و راجه
که در جنگ شریک سکبان بود در بار آمدن نیافت و رئیس فرزند کورث را بزر عنائت
خطاب را جکی عنائت شد و همچنین دیگر سرداران و رؤسایان بجلد و می حسن شد تا تکیه از
ایشان در بنیم نسبت سهرکاراگریزی بخل آمد و بود بیا فوج خلعت و خطاب معز و ممتاز شد
در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکبان که در جنگها
بدست افواج اگریزی در آمده بودند بطرف گلکته بموجب حکم لاریس صاحب
بیاد در دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که بمخه آن دو صد و سبب ضرب را بیاد از آن فوج
اگریزی از سکبان در جنگ اشراع کرده بودند و می و سبب ضرب را بعد داخل شدن
فوج اگریزی در لا بور عند لطلب مهابه راجه دلپ سنگ دادند با تمام لفتنت گور زنگال
در راه خشکی روانه گلکته شدند در اشالی راه بهر شهر شریانی از دلی و اگر و آله آباد و کانپور
و غیره که میر رسیدند آنهمه توپها را در میدان وسیع بتربیب صفت صفت هتاده میکردند
و سهرکارا جمیع صاحبان اگریز و مردم آن شهر از صنایع و لفتنت برای تماشای آن توپها فوج
میشدند یکی از صاحبان اگریز با آواز بلند میگفت که دو صد و سبب ضرب توپ ازین توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مذکور و غیره و زنجیر و الیوال و سوبروان در
مدت شصت روز از سبکان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاہور بعد از صلح یافتند
و کسی را از دین و نزدیکی ضمن این توپها بوقت تماشاکردن منع ننمودند و ملک بخوبی ملاحظه
میکنانید و اکثر مردم کعبه هر توپ را میخوانند و نقل آن میکردند و همین طریق و وضع این
توپها را در جنگست بردن و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و شہر این توپها
شہر بشہر از لاہور تا بکلکتہ ملک تالیدن دین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس کہ از کعبه
مردم بازاری و اہل حرفہ مثل کار با مان کہ از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال انہم صلا
اکاہ و مطلع نبودند غلبہ سبکان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بشاہ و این توپها و
در یافت کردن مضامین کند ما کہ بر بر یک نام مہاراجہ رنجیت سنگہ و کہرک سنگہ و سرکار خالصہ
غیرہ و سال تباری در نظم و ترتیب است دریافت کنند کہ سراسر غلبہ و نصرت فوج انگریزی میسر است
و مغلوبی سبکان درین جنگ شد و انجم در عوام بر عکس آن شہرت یافتہ بود و سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکورہ از معین کردن اخیال و الوف نہ کاوان و کار با مان
و خلایبان و غیرہ علم و فعلہ و سپاہ انگریزی و از مجراہ بودن صاحبان انگریز و صاحبان
ہزار بار و پیہر کار کہ پی نصرت درآمدہ گویند اگرچہ راستہ از معین شدن فوج انگریز
در لاہور بسیار من و اما لاہور و اطراف حاصل شد مگر نہ سیداران و مالکزاران بدرست
حال صنعت سرکار لاہور و اطراف آن سر شور و شہ و داشته بودند باری بفضل
محسن تدبیر و نصرت دادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد و در ضلع
و اطراف دوردست موقوف کردید و جمیع رعایای ملک مہاراجہ دلیپ سنگہ و مہاراجہ کلاب سنگہ
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از انہا آئندہ ترو و شہ خواہد کرد از دست
فوج انگریزی سبزی اعمال خود خواہد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین خوا
عالم سابق مغزول کشمیر نائب مہاراجہ کلاب سنگہ را بعد از صلح و نوشتہ شدن عہدنامہا

سبب اغوا می لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با نوشته بود عمل فراد و با دینی جنگیده و آنچه نرفته
هنگامه قاتل جدال با مردم راجه مذکور کرم داشت و از طرفین جدا مردم کشته و زخمی
کردید نیز بهر لال سنگه صاحب اجنت در ریافت حال این شرف و فساد یکست میرفته بعد از
مانده جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آوردند و شیخ مذکور بوقت و کجا
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر در بار لاهور ناچار چهار راجه کلاب سنگه را اعلیٰ نمودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت در آوردم و چنانچه بعد از اثبات حال
و فتنه پرداز می لال سنگه وزیر که باعث قتل جدا نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج کردید و بالفعل او در اگره است کابی در ریاست لاهور داخل نخواهد رفت
و مشورت که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل را برای چهار راجه کلاب سنگه
بخویر کرده بود مذکور او که از بس دشمنند و با لال اندیش است نیز قبول کرده و بخود اندیشیده اکنون
من بجایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کشمیر غیر و مالک کوستانی حکم بالاستقلال منجمله نقل
رئیس لاهور ستم را ایقدر ملک حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرورت
که در منصب فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار محسود و ایملکاران
ریاست لاهور باشم و چون امانیان سرکار انگریزی سوامی چهار راجه کلاب سنگه در ریاست لاهور
سر داری دیگر را که دشمنند و صاحب تدبیر با دیانت باشند و بی نقصانیت بدون عداوت
و گیری انجام امور ریاست لاهور را انتظام در خصوصاً رئیس نام که رئیس آنجا صغیر
تا بالغ است نیافتند جناب لارڈ صاحب و در سیم لال سنگه اجنت لاهور را رسیدن همان راجه شیخ
بعد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و امور فرمودند اگر این امر واقعی است بعین که اکنون
جمع امور ریاست لاهور بی شرف و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تعجب و تصرف و بی انتظامی
هم در آن سرکار نشود و احدی از سرداران و فسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل کتب محمی بهشت ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای سکه‌ها که از لاهور کنگره رفته اند و از قلم آبی بر هر یک توپ کنده
و شش توپ از آن خرد بسیار خوب صورت و بر تختهای برنجی شام کلکار علی
وزنک برنگ نقوش بصفت کاری عجیب نقوش بود و از آنجمله یک توپ خاص بهاج
دیکسکه بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول اکال بهای نظم قوی طالع
شاه نجیب سکه همه ملک رازیر کرده چونک که برک شکسته شده عالی مکان که دانا
کوران بود و در آن فتح جنگ شده در زمانی تیار که حبه صد و بود و پشتماد و چا
محمد راین توپ شد رای سکه که در جانشانست او بید رنگ بهوجب صلاح لاله
جیسکه یار غلام بی گفت تاریخ وار دستکار و تار کیر تاریخ پنجم ماه ما که سنبت ۱۸۸۴
و سواي این عبارت خیری در شاستر کننده بود کتبه توپ دوم نظم جوار در بهاجان
و فل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رخیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای از
توپ زلواب نامدار در پیش و پرستل خود یکانه آتش در دهنی و شیر شادی کج
ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادری صاحب سکه
النوی پیش کوه شکن بوزن کیصد و ده من کوله بمقدار دهن باریت نصف از کوله
وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان برون بابت شاهولی طول بی ال لله دره
۱۳۴ دی و بعض عبارت در شاستر کننده بود کتبه توپ چهارم سری اکال بهای
نظم هست این توپ  مجموعه با نقش کتبه منته و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برن شرار صبح اعداز دو و او چون شام سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه نجیب سکه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی با تمام جواهر این کارخانه
صوبه سکه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ درخت سرو آتش سکه کتبه توپ
ششم بفضل سری اکال پور که جی از حکم نجیب سکه پادشاه بهادر بلند اقبال زینک کبی
کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواهر این سنبت ۱۸۹۰ عمل سپهران سکه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادبراج بدافضرب موسوم به جی بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۴ ساله از راجه کبراجیت باهتام
صاحب رطوفطرت فلاطون قنط موشو شوالیر جنرال کورث صاحب بها در رنجته شده
کشته توپ ۳۰۰ تن برین توپ چیزی در شامتری نوشته است کشته توپ
نهم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بیا در بلند اقبال توپ شش بان باهتام خواجه
کارخانه صنایع سنگه دار سلطنته لاهور ۱۸۸۸ درخت سروانج سنگه کشته توپ
و هم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بیا در بلند اقبال توپ باهتام بان باهتام خواجه
صنایع سنگه دار سلطنته لاهور ۱۸۸۸ درخت سروانج سنگه کشته توپ باهتام
بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
بدافضرب موسوم به جی بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۶ ساله از راجه کبراجیت باهتام صاحب
ارسطوفطرت فلاطون قنط موشو شوالیر جنرال کورث صاحب بها در رنجته شده کشته توپ
و در ۱۸۸۸ موسوم به جی حکم خنور فضل کهنور سنگه صاحب سماج خالصه یادگار رنجیت سنگه
دام انبالا باهتام بیان فوجش قلعہ مبارک لاهور توپ دیوان لاله بونی رام و رام مال
تیار شد ۱۸۸۸ اسم توپ فتح جنگ علی محمد حیات کشته توپ ۳۰۰ تن و هم بفضل سری اکال
پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادبراج در ۱۸۸۸
از راجه کبراجیت بدافضرب موسوم به جی بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۸ ساله از راجه کبراجیت باهتام
صاحب رطوفطرت فلاطون قنط موشو شوالیر جنرال کورث صاحب بها در رنجته شده کشته توپ
در عید کاغذ فضل علی کیدان شاکر و صاحب ممدوح بها در رنجته شده کشته
توپ چهار و هم بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادبراج در ۱۸۸۸ ساله از راجه کبراجیت بدافضرب موسوم به جی بان
حسب الامر اقدس علی خنور انور در ۱۸۹۰ ساله باهتام صاحب رطوفطرت فلاطون

11

فلاطون بن شیرشوالیر جنرل کورث صاحب بهادر و عزیز کاه بحسن خدمت فضل علی کال
شاگرد صاحب مروج رنجیه شد کتبه توپ پانزدهم ارب سهای توپ
رانوب سکه کل نیازمند شد کتبه توپ شانزدهم نظم است این توپ در
وان از دم خود شراب برق نشان بیک آواز خود کند آگاه آنجت دشمن خود و دشمن
سیاه چنی قشع غلغله خج جو جنگ زمین سبب نام گشت متحرک در عهد پادشاه خج
بهادر توپ سردار جلاله که شهرانی به تمام منی و لیا عزت است عمل می سکه توپ ساز در سال
و شصت و بیست و هفت تمام یافت کتبه توپ هفدهم نظم سبب سری اکال پور که جزو
پادشاه بهادر اقبال توپ سیکو کلی کارخانه دار السلطنة لاہور با تمام جوهر مل
سد سکه کتبه توپ سبب سبب خبر با تمام با فضل سبب سبب سبب سبب
در شهر زمان کرن پوزان جبارا جبهه و سراج رنجیت سکه بهادر خلد سکه مقرب بارگاه
صاحب درگاه خاندان خان فانی سردار خوشحال سکه در سبب یک هزار و شصت و نود و پنج
مطابق یک هزار و دویست و چهل و چهار جبری با تمام با کبی خان توپ ریز تیار سبب
توپ نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کند و است نظم فضل اکال
و لطف کو بند سکه و از حکم شاهزاده کور نو نهال سکه شد توپ نوطا طفر جنگ
منسوب توپخانه جنرل رنج سکه خبر سراج کبی ساخت لاہور سبب ۱۸۹
توپ سبب فضل اکال سبب فضل اکال و لطف کو بند سکه و از حکم پادشاه بهادر
رنجیت سکه سبب شد توپ نو تیار عدد و کوب دو دربان منسوب توپخانه جنرل
رنج سکه ساخت دار السلطنة لاہور کارخانه صوبه سکه سبب ۱۸۹ کتبه توپ
سبب و هم با فضل اکال پور که جزو جبارا جبهه رنجیت سکه بهادر و ام که سلطنت
جبارا جبهه و سراج به ضرب موسوم اندر زبان سبب لاہور سبب افسر در سبب از راجه رنجیت
با تمام صاحب رستور فلط فلاطون فطنت موشو شیرشوالیر جنرل کورث صاحب بهادر و عزیز

کتاب توپ بیست و دوم برین توپ که از آهستن است اندک عبارت بندی کرده است
کتاب توپ بیست و سوم برین توپ آبجی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتاب توپ بیست و چهارم برین توپ ۱۶۰۴ نسخ حضرت مرتب ساخت توپ پاژده
شال برن رعد سالی آئین الملک امام الدین بهادر خطابى شاهانه شاهی شیرازی
کتاب توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری امجدی
سهای سکوراچه سویت سنگ کتاب کتبه توپ بیست و ششم فضل اکال پور کم
پادشاه نجیب سنگ بهادر بلند اقبال توپ راه بان با تمام جواب مل کارخانه صوبه خشت
لاهور بنبت ۱۸۸۷ کتبه توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر تاریخ اسنبت ۲۸۵۴ کتبه توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کند بود کتبه توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نموده است
کتبه توپ سی ام فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه نجیب سنگ بهادر بلند اقبال
توپ جوالاتپی کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواب مل بنبت ۲۸۹۱ عمل سپهران
کتبه توپ سی و یکم فضل سری اکال پور که جی از حکم پادشاه نجیب سنگ بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواب مل بنبت ۲۸۹۱ عمل سپهران
کتبه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه نجیب سنگ بهادر بلند اقبال توپ بنبت
در کارخانه صوبه سنگ دار السلطنه لاهور بنبت ۱۸۸۶ درخت تیج سنگ کتبه توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کند بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از
حکم پادشاه نجیب سنگ بهادر بلند اقبال توپ شیورش بان کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام
جواب مل بنبت ۲۸۸۵ عمل سپهران سد ها سنگ درخت تیج سنگ کتبه توپ سی و پنجم
فضل ری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خواننده نیست کتبه توپ سی و ششم

از فضل کردناک و لطف کوبند سکه از حکم پادشاه بهادر خیت سکه شد توپ نو تیار
عد و خوار بهرت بان مشوب توپخانه سردار پنج سکه سببت ۱۸۹۰ که به توپ سی و
هفتم بفضل سری اکال پور که جی ضرب رام بان بهادر پادشاه حجه جدیدتر زبان کن
دوران چهار جبهه و هراج رخت سکه بهادر دام اقبال حسب حکم مقرب بارگاه سلطان مصفا
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سکه در سببت که یار و شصت و نوبت کبراجینی
که از رود و صد و پنجاه و چهار سحر به با بهام باکی خان توپ ریز تیار کنانید که توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخت بند می کند بود که چندان مشکوک بود که خواندند
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی
گذاشته بود درین عبارت نام پادشاه رخت سکه و سه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی درین

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بساعت سده
گویند راجه سویت سکه وقت مضار کردن زر معد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته
بافضل مهاراجه کلاب سکه برادر راجه متوفان مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در مقام پنج لک و پیه بموضف ملک
کوبستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مگر اگر گرفته و مشهورست که هرگاه مهاراجه
شیر سکه در لجوای سکه بار کشته شد مهاراجه دلپ سکه را بر سنده ریاست لاهور نشاند
والده صاحب و شازاد خان  زیرا که مهاراجه مذکور صغیر پس است را نصیحتیهایی لال سکه
برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه دلپ سکه ساخت اجه لال سکه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سکه کشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر کرد و چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلیسی همین لال سکه بر منصب وزارت لاهور منصوب و دو مرتبه
در کسب لدمیانه و فیروز پور موجود بود و در سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنانچه
می کنند که سبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور با این طرف شلج و بعضی اضلاع و علاجات

که در عمل لاهور بود و قریب چپا و دنی له بیانه و فیروز پور و امیر سل علاقه بدیدی و دهرم نوشت
و کوشت عیسی خان و قلعه کهو که در هری پش است فیما بین سکهان و مردم سپاه بر دو چپا و
انواع فساد و بیگانه ها بر پاکشته نوبت کشت و خون میر سید بنا بران مستر بات وقت کشتن
که حاکم کل علاقه له بیانه و غیره سرکار انگریزی بود و بحضور نواب کوثر خیزان بها در درگوش
رپوژت نموده رومی خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چپا و دنی له بیانه
طرف تلج و افتند و جمع آنها را اندازیم یک و پنیه نیست اگر کدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک ویکارا زان سرکار انگریزی خواهد بطور تعهد و مستاجر و عمل سرکاری
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور و عمل سرکاری با کل موقوف و مسدود کرد و باز بچگونه
قتضیه فساد نشود و کونیز جناب لارڈ صاحب احسان ای کمی شتر مذکور نموده بدر بار لاهور این
حال انوشته است مزاج تبدیل علاقات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه معوضه
علاقات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا از خروج آن سکهان از سرکار مذکور گرفته باشد
را نصیاحه والدۀ رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارڈ صاحب نوشت که نظر کجایی اتحاد
قدیمه که فیما بین سرکار از عهد مہاراجه رنجیت سکه بکشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن
بنابر مصلحتی که بدان ایام رفته است بجان دل اضنی ایم هر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد و بشرطیکه فوج خالصه بهم درین امر راضی گردد و وزیرا که من بالفعل بدو
رضا فوج مذکور استیار در امری از امور ملکی ندارم حال  و میری آن بر آن صاحب
ظاہرست و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینجا که را نصیاحه بدادن آن علاقات
در سرکار انگریزی رضایت در کمال عنایت و غضب و بحسب اتفاق در همان قریب لارڈ صاحب
و کمند تحریف بها در برای ملاحظه چپا و دنی گنپ له بیانه و فیروز پور و هم بحسب نظام معابر
در ایامی شش مسکه سابق مرقوم کشت جریده تشریف بر دهنه سکهان از ایقین و اثبات شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بحسب جازت و استر ضامی نصیاحه برامی عمل و دخل کرد

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آنده اند از راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال را در بین
کیبار کی زیاده از حقیقت هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب و عیال سرکاراگر نریجا
آمد و جنگ کردن شروع نمودند و بمیزه وقت فاسد و نداشت عهد شکنی با وجود جنگیدن و بیزاره و جفا
مردانه در هر جنگ نبرست یافتند و خواسته بودند که بعد خالی آمدن بر فرج انگشتی در لاهور رفته
رانی را که با اگر زیان ساز دارد قتل کنند و سپرس را بر دوشته و دیگر را بر ریاست لاهور و فشانند
که بر بر و امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف جانب خاسر کردند و بدیند و نیز گویند که
سکھان از فرج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب منبرم شده بودند خیال کردند که سبب
و تباهی ما مردم در واقع ستر برات فتنه کشی است بهر صورت که ممکن باشد رفته انصاحب را
با یکشت پس پنج سوار سکھان بدین راه در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشت در میان حلقه
بسیار صاحبان اگر بود اول با و از بلند رسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری ایم
و آخر انصاحب را شناخته و سوار برق و در بر روی پوشش کرده بضر بهای شمشیر
کشتن را کشند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر انحال و قضیست از جهالت
این کشی این فرقه بعین نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سرکه جامی تیره و
پرستگاه سکھان است سکوت میدیشتند و لاهور مقام فرودگاه و لشکر بخیت منگ بود و آخر فرقه
رئیس کور آزاد را راست خود ساخت و خانه و غارات تعمیر کرده و سلاطین تیموریه سکوت میکرد
و در میان امرت سر و لاهور  حقیقت و پنج گروه است مردم شب مانده از امرت بهر ملا بود
میردند و چهار دنی که بیانه و فیروز پور بر دو بر کنار شمشیر تلج و قهند در بای می مذکور سرحد علی
سرکاراگر نری و سکھان است و فاصله در میان لد بیانه فیروز پور چهل و پنج گون است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند در بای اول آن که جانب شرقی پنجاب است
تلج است دوم در بای بیاس سوم را دتی چهارم پنجاب پنجم جلم و در میان این پنج دریا
چهار دوات در میان دو آب شرقی که در میان تلج و بیاس واقع است چهار دنی جالندهر

قرار یافته و در دایره دوم که در میان دریای بیاس و اوسیت شهر لاهور و چاولی ناری
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک فتنه است و دم آنجا از اهل حق و بار خدای
بر داشته بودند یکی سبب اینکه در سبت و یکم مارچ ۱۸۴۴ عیسوی پیرهای گورو و لایته در دوازده
قلعه لاهور بر حفاظت شهر بتاده پیر میزدند که در آخر روز گداوان از چرگاه که برشته نگذاشت
قصد رفتن در شهر کرد و یک کس گوره که بر پیر خود مسلح استاده بود گداوان از رفتن بیست
اجماعی مانع شد تا مردم آیند و روز در میان دوازده بدن جانوران ضرر رسد چنانچه یک گاو
بلا قصد اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه نبود بودند و گاهنهار بند کرده اما ده بوا
شد و سحر لاریس اجنت دوسه صاحبان دیگر پیاده پا قصد رفتن در مقام بلو انو و در تمام
بازاری از شرف و بازر داند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ و دین چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ فی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته و یک کپتان چاقی
و پس آمدند و فوج اجنت سواران انگریزی برای سزادی و گرفتار کردن بلو انو در رسید
صاحب اجنت بمقتضای آشنائی محل متبادری اکافر فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالانرا
از دور رسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری زد و خوردشان نمایند زیرا که سزادی این
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر املکاران در بار لاهور کسانی را که سبب بوا
شده بودند بضرر شلاق و هم بغیر و اخذ جرمانه قرار واقعی تنه و کوشمال ساختند و سب
بلو امی دم این شد که بعضی سپاهیان سلمان کنب جالسه  مقرر کردن میکرد و گاه
بقصر قصاب فروخته شدن گوشت کاه و در بازار چاولی آنجا از صاحب کشتزار اجازت خواستند
صاحب صوف اجازت آن داد و گهان باشند جالند بر این امر بسیار ناراض شده و حتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقصر قصاب را از خود خواستند و ند
صاحب فرمود این درخواست شما بجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شمارا چه پروکاست
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایتی بر ضرورت بجهان کور سبب

سبب عدم منظوری در خواست افروخته و در خشم شده چوب سنگ دن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراموش
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ چوب آنها مجروح گشتند سواران ساله انگریز
در سیده بوجیب ایامی صاحب کشتزار آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند
باقی بلوایان که کرمیخته رفته بودند دست نیامدند و اکنون چند دکان بقصر قضا بان در چاک
جانبه بر مقرر شدند و گوشت گاوی تلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گوشت بر گاه
لار و صاحب بهادر در امرت سر شریف بودند کلاب سنگه بمشاهده گوشت کان در میان
بازار حینت سواران کوره ولایی هم کباب لار و صاحب معدوم بوجوب نصب است و
بسیار رنجیده و طولی خاطر گردید و از فرط رنج و ملال به بانه بیماری سوار شد و بخواه لار و صاحب
حاضر گشت و آخر عند طلب حاضر شده عرض کرد که در نوبت مسکبان کا و کشتی بسیار
منوع است مقتضایان مادرین باب نوشته اند که هر سکه کا و را کشته و یا گوشت آنرا پخته و
و صبت که بشرط داشتن قدرت کشته و گا و را مثل گا و فوج کند و یا خود را بکشد و امرت
از قدیم پستگاه مسکبان است با مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنند و لهذا امر را که خلاف
نصب ما باشد در آنجا ویدن نمیتوانیم لار و صاحب فرمود آنچه شما گفتید را بجا آورید و ما را حفظ
مراتب خصوصاً پاسدار و سواران دین بر یک قوم مگر کوز خاطر و ملحوظ می باشد که این امر که
شما نگاشت آن گردید و بی مجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت با گوشت و از کار
کشی بسیار ولایی هر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد و اگر بجای گوشت کا و گوشت بز و میش
از سر کار بفرج ولایی عنایت شود قباحی ندارد و اگر شاد و شاد این قدر بز و میش در سفر و مهم از کجا بهم
میرسد و غلاد و دو چند سه چیز صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و سردار مذکور عرض کرد که
بهر سانیدن آن تعجب از ندان منتهی است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرت سر شریف
خواهد شد مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لار و صاحب فرمود و از این چه بهتر چنانچه بایست

در کلاب سنگه حکم لار و صاحب منادی در باب امتناع کا کوشی و شهر ابرت سر شد که نوید بعد
یاد و روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان کا ویرا در مکان خود زیج کرد و چون این خبر بلا واسطه
شد حکم بپراشیدن آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور در کلاب این امر شده خلاف حکم
حضور نمود و بار می سپارش بعض از تاجران عهد کشمیر قصورش معاف و حکم بکفر فتن زر جرمانه
از آن کس صادر شد چنانچه کا کشمیریان برای حفظ آبروی مغموم خود زر جرمانه را داخل سرکار جغتو
و از آن روز مردم راجه کلاب سنگه کله بز و میس را بقدر حاجت در جنبش سواران و پیش کور
و لایقی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند و زیان کثرت سپاه و
از استیلا فوج لاهور و عهد محمد راجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور
زبان کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از ورک و سلاح و غیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان آبرسته کرده بود که وقت
قواعد کردن پیش پای پیاده و جنبش سواران او در میدان سبب فسادین شاع آفتاب
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشاگران خیر کی میکرد و گویند برگاه کنانش صاحب باره
نشانیدن شاه شجاع الملک بخت سلطنت کابل قند بار متوجه افغانستان شد و نشانهای او که
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه و لاهور افاد رنجیت سنگه که در آتران بقید حیات بود بسیار
دوستی و اتحاد و یکدگر کار انگریزی سپیدشت کنانش صاحب امر می فوج بمباری تاسه و در
لاهور قیام نموده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و اشراف و بزرگان درجه و در تیره
و بم دعوت کل مپاه با توسع و کشاده دلی نمود و در بیعت بکر و ملاحظه سپاه انگریزی و تماشا
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از جنبش سواران و پیش پای پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین بر دو فوج میکنند که زرق و برق و پیاده و
صفائی و شفاف ساز و براق سواران و چالاک مردم توپخانه لاهور بوقت شنگ دن و نشان
و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی

میر بود و ز چنانچه افسران افواج انگریزی تفریق اگر استیجابی فوج سکیان نمودند و رئیس مذکور که
از پس دستند و مال اندیش بود با عتقاد این فوج خود کامی قصد مقابله با سرکار انگریزی کرده
نزدیکه او خوب سید است که در اصل و نقل بسیار فزون است و درین زمانه تدبیر جنگ پایداری می نمود
بر اهل ولایت ختم است گویند که کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوستانیدن
در دی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند و لیکن بوقت جنگ برگزایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریزی بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی سوار و بعضی
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف می جنگند و سپاه
با تدبیر می جنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و شش دایمی عادی بر امور جنگ در تبعیت
افسران خود میباشد و وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان نمایند و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جزیلان و کرنیلمان و دیگر عمده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر میروند
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرات
صاحبان انگریز در جنگ بحد وجه است اول آنکه سید هند که ایان در ملک خیر ستیتم کرختیه کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشند که دیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است
خواهد شد و بجم باعث نیکنامی در قوم و ملک منظور باشد آگشته شدن خود در رزم برادر و تنه بر
فرار تنج میدهند و نیزه فتنه ایشان حکیم و تجربه کار دانستند است بختین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بجز غلبه غالب آمده و بر ملک دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر گشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت حین و گریز در میان قوم و مجتبان خود
از بجایا بولایت نداشت و در مساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار
خواهیم افتاد و مجتبان سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ گشته اند
خود کرده و بجو اس گردیده سرگشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
علاء و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را برقرار میسازند و فوج هم

بجست فسران خود ناگزیر راه کریم پاسبان در مقام از حال آرستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بکانه و بهار شد بود و باش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام مونکیر به مقامت زیر
و در آنجا کریم خان نامی ارمنی را جزل فوج خود ساخته سپاه توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وروی
ساز و براق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باخواهی کریم خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج بابا فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت از اندک هم
و پندار با ایلیان سرکار انگریزی در امر سهل تر است و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف
بود و بنسایت ایلیان آن سرکار این چنین زیاست که از ایافته بود با جمله فوج مدینه طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارڈ و شترت کور و جزل آتشیان که دوست قاسم علی خان
بجست اتفاق از کلهکته برای ملاحظه کوشی تجارت کسبی در شهر پشته رفته و بعد معاودت از آنجا
در مونکیر برای ملاقات نواب مذکور شترت بر دو خان مذکور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانید
تخلف قواعد فوج خود را مقرر نمود و گویا بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شک زنی و هر یک از آنها را تعریف کرد
و فی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرد و بمناسبت دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجهه خوشتر است و تیار است این
سپاه بر دیگر ریشان هندوستان که بهمناسبت غالب میتوان شد گویا عتقاد این فوج زنها
مقابلنه با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر استخوانید شد و اکنون شوکت اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان بنده است مبادا که از جنگ کردن با انگریز
آزاد بیاوید و بنیاد مردم بر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بکنید با فوج مقابلنه نماید
قاسم علی خان که در شاه غرور و پندار باخواهی ارمنی مذکور از بس در پیش بود نصیحت را

را که محض از راه دوستی او را کرده بودند نشود که بازگی شروع جنگ کرد و از فوج انگریز
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبه او ده رفت و از زیادهای شجاع الدوله استمداد
نمود و در اینجا هم پناه نیافته و بعد حامی خود ز سریده در حالت اضطراب بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و بهاینجانی نام و نشان برد و کرکین خان سپه سالار فوج او در حین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مشغول گردید باز تاجال ملک پنجاب بر جوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
در یافت شد که کل فوج مہاراجہ رنجیت سنگھ سوامی افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره
مستقر بود قریب ہشتاد و پنج ہزار سوار و پیادہ ہزار در لاہور موجود ہمانند آمدنی ملک او
قریب دو نیم کروڑ روپیہ بود و آنچه در سال از دادن سپاہ و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزائن میساخت درین جنگها کہ سکہاں با فوج انگریزی می نمودہ بود و فقط پیادہ ہای فوج
خالصہ بودند و سواران آنها در جنگ مقابلہ نکردند و مردم تاشابین کہ بعد از جنگ
اول یازدوم برای دیدن مقتولان طرفین در صفت جنگ رفتہ بودند میگویند کہ مقتولان سپاہ
انگریزی در سنا کہا دفن کردہ بودند و لاشہای سکہاں در یک جا قریب شصت کس را شمار کرد
بودند و سوامی آن در جا ہای متفرقہ کہ افتادہ بودند شمار کردند و نوشتند و همچنین سکہاں دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در میان شروع ریاست مہاراجہ رنجیت سنگھ و بزرگان
و ثقات سکنہ دہلی شنیدہ شد کہ در عہد میر منو کہ از طرف محمد شاہ پادشاہ دہلی بصوبہ اری لہو
ماہور بود بہ برادر حقیقی  بدینگی چرسا سکہ دومی لہنا سکہ و سوامی محاسنکہ و این
بر سرہ برادر از رسیدن خود یہی نام و نشان در یک موضع از بواسطہ لاہور شرکب پشی در
بودہ و اگر اری لہی آن بشمول دیگر شرکا و سرکار صوبہ دہلی مذکور میکرد چرسا سکہ کہ برادر کلان آن
بر سرہ برادر و برد چالاک و ہوشیار بود حرات کردہ از سرکار بقصد آن موضع مشترک بنام خود
نمودہ خراج آنرا داخل سرکاری ساخت و ثابت سہ چار سال سبب زد کردن قرار دہی
و این دہ خوب متع شد و فی الجملہ تعارفی و راہ و رسم با متصدیان قریب ہم رسانیدہ از راہ بلن جوگی


دو سه ده دیگر کجایستی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده مستعد به برداشتن
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علقه را که جمعبیت یک لک و پیه بود نوشت و زود از غنیمت
و کند تعلقداری تحصیل ملک کا حقه واقف کشته از تعلقه داران مجبور و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک و پیه را مالکتر سرکار شده پرویزه خود را درست کرد و صد و صد پیاو
و چهل بچاه سوار را نوکر خود داشته مثل رسیداران کلان سپهر میکرد تا اینکه میر منو صوبدار
لاهور رضا کرد و چند روز وجه پیوه او انتظار صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
بر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید
و سلطنت و علی سبب فتنه پروازی غازی الدین خان وزیر ابرو ضعیف تر گشت و علی کویر
سپهر پادشاه از پدر ناخوش شد و قصد شتیر ملا و شرقیه بطرف بهار رفت و در اینجا چند ماه
در جنگ میرن سپهر جعفر علیخان صوبدار بنگاله و بهار مشغول ماند لغرض سبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبداران و عالمان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بنصرف خود می در آوردند چنانچه چرسا سنکه و هر دو برادرش که با خود متفق و شریک
و تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت و ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبدار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردید
و هرگاه وزیر مذکور بنجد و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کجایستی و علی کویر سپهرش پادشاه
شده و روی آمد و سرداران مغلیه مدار لهما م سلطنت او را از آنجف خان که کجایستی
و مدار لهما م سرکار پادشاهی شد کل عالمان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خران ملک ناکید و نهدید نوشت و بعضی انبیه و سننصال کرد و برخی را در و اسلطنه
طلب نمود چنانچه در میان ایام چرسا سنکه و هر دو برادرش شمول دیگر زمینداران مالکتر
لاهور و روی حاضر شدند و مرزا جف خان زرکشیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت منین با ضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود و دخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاه


سرکار پادشاهی ایشان را از محاسبه بجات نشد این بر سره برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میامد تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران پورانی و دوست
بخشی المملک مرزا بخت خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مرزی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و بامروت بود
بر حال تباه این بر سره برادر که غریب الوطن و بانواع مصحوبیت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب بخت خان سپارش کرد و مرزا بخت خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپایان طرستان از محاسبه این بر سره برادر
در گذشته بلکه خلعت بجای علاقه که سابقا نزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رضعت لاهور ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در رد و تحصیل علمات
خود که سیر حاصل بود بیشتر مشغول گردیدند و بساعت بخت در زمان فکیل از آمدنی ملک
چنان متول بهم رسانیدند که صاحب هزار و دویست سوار و پیاده گردیدند و تاحیات بخت خان
بار سال خراج و دیگر سبک پیش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت مرزا بخت خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود و قوای عظیم در دلی داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب تا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر گریخته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و هبیت شان محال تر و گشت
نداشت میدان خالی شد و لایزال العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
علام قادر خان سپر ضابطه خان خلف بخت خان افغان که از مدت در کمین نشسته جو یک
قابو و وقت بود در چنین چنین گیت قرین که بر بنگرامی بسته ناکاه از کمین کاه بر جست و
با فوج و سبیل در شا بهمان آباد رسید در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جارب
خارت بروفت و با پادشاه و شهزادگان کساختی و بی ادبی آخیمان کرد که عرب سلطنت
الکمل نماند و بنا به جاری و بر کرداری افغانه رونق خاندان میوریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق اندک شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا بخت خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه تبریزی
او آغاز شده بود باز دریم و بریم گشت و کسی را توجه و التفات بجال عمالان و زمینداران و دوست
نامز بهذا مالکزاران سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پامی تخت و ور بودند بازنان دروغ افند
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری صاحب فوجی شده و بهمان ایام چرسا سنکه و برادرش
خود را بختاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را پیش تو گرداشته و به نسبت فیکر سکبان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنکه و لهناسنکه که لاولد بود و زیارت
کلج مهابسنکه برادر سومی رسید و مهابسنکه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت
اکبر اولاد مهابسنکه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرسا سنکه و لهناسنکه رئیس بالاستقلال شد و چون نیز اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود
ریاست موردی ترقی کرده و از هر طرف میدان اخالی یافته فوج معتد به از سوار و پیاد
سکبان بمقوم خود ملازم داشت و بداد و دهبش فراوان سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلایع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جزار و آرسنگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوبستانی را از افغانان
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بهار راجگی شمشیر کرد و دیگر در آخر پادشاهی
می گویند در بیان شمه از حال شرف الدوله  درانی که ذکرش بالا
گذاشته چون ذکر این سردار باوقار بالا گذارده بود ذکر بعضی از حال ایشان در مقام مناسب
باید داشت که نام شرف الدوله قاسم جان باجی سنمست و متوطن خاص بخارا و فیکه علی کوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیقدر خود ناخوش شده و بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد شمشیر صوبه بهار و شهر پشته سعی و کوشش میفرموده در این مقام نواب خاندان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگل هم با فوج خود برای امداد بهر کاب شهزاده موصوف بود و بطرف

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن سپهر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده و راجا شیرجو بهادر
که در عمل و بود بجایت فوج انگریزی و خود باز دارند و دود و سه جنگ هم فیما بین واقع گردید و تا آنوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد در همان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاہور آمده قریب بمسکرت شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پشته مقابل فوج حریف افتاده بود کوسید احمد شاه پادشاه دہلی به لاہور و کلکو
گور نزد کلکتہ نوشته بود که شهزاده علی کوہر فرزند اراکه ناخوش شده بران طرف فتنہ است بہرچشم
متصور باشد و آنہ این صوب نماید لہذا فوج انگریزی کہ در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او میکرد
محض پیاس خاطر ناظم بنگاله بہراہ میرن مذکور بود و میخواست کہ شهزاده را خواہ باشی خواہ جنگ
ابی آنکہ ادا راصدہ و اسپہی برسند و قابو آورده صحیح و سالم با عزت احترام روانہ شاہجہان آباد
بمختور بادشاہ ممدوح نمایند بنود این امر از قوت عقل نیامده بود کہ فلک شعبدہ باز بازی دیگر
بر روی کار آورد کہ شرحش عنقریب ہی آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در اینجا قصد کرد
کہ فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و در خواست ہمکامی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت
با ہمراہ میان خود مشورہ نمود کہ بوقت ملازمت چہ چیز بندر شهزاده باید گذرانید و ہمین فکر و ترویج
بود کہ زیانی نباشد کان آچا باشند کہ در فلان موضع کہ از اینجا بقاصدک پنج نشش کروہ است رسد غلام
چارہ جانوران لشکر را  سیدہ است مردم ہمراہی رسد شب در اینجا منزل کرده صبح زانہ
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بمجر دشمنیدن این حال و صد سوار بہراہ عالم جان برآورد
خود کرده برای انتراع کردہ آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برآورد رسدہ و مردم
میرن کہ غافل و خواب بود مذہب بخون زده تمامی اسباب رسد رافع دوزنجیر فیل چہار محار
انتر و بجاہ رسد نکاو ان چہار روپج سراز مقنولان مخالفت ترشیدہ در لشکر خود آورد
اعلیٰ بصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسدہ اخیال و غیرہ اسباب رسد حریف امع سرنا

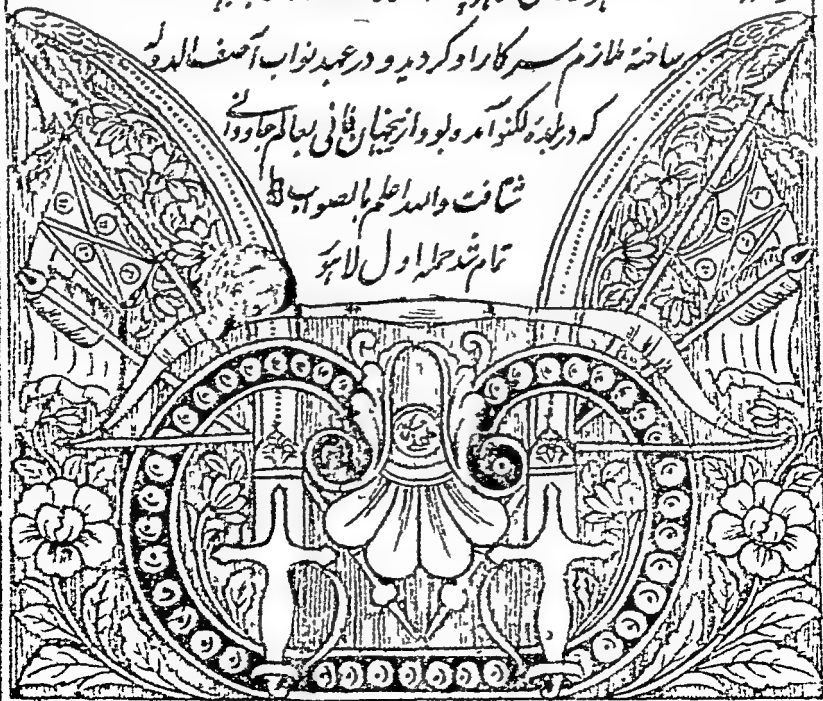
بنزد که زانید شهزاده ازیر حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شد بهند
بسیار خوش کردید خصوصاً از یافتن شتران بابر برداری و غیره زیرا که سبب نبودن بابر
خیمه خاص حضور بجا نشان و زکاوان بار میشد بپرگفت بهان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را ببنای خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از قضا
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین شش بجای
جانستان بر میرن افتاد که بنید میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر لنگ از
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم بای او را میمالیدند که یکسایه کما
آتش برین درخت سبزی او افتاده را همی ملک عدم شد و آن بر دو خدمتکار مع فسانه گو
مبعیت آقای خود نیز راه فنا پیودند و تا بدین حال کسی را از خدمت و چشم او اطلاع نشد و معلوم
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران برین میشد چون دو خدمتکار در خیمه او رفتند آقا و
خدمتکاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعه ثور و او میاد و حسرتاً
بر داشته افسران لشکر را خبر کردند بر چند ایشان بنا بر صلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصبح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر بروج قیل نشانیده از آنجا بطرف
راج محل ای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر با برسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند تا ساعت در لشکر او این خبر شائع شد و رفت و رفت و لشکر شهزاده هم رسید
علی الصبح شرف الدوله این خبر را شنید و بجهت شهزاده حاجز  از نیکه شهزاده از این خبر آگاه
کرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک باد است عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او تصدق مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف
روانه راج محل ساخته اند که بنید بعد سوخ این واقعه افسران فوج اگر نیمی پیغام صلح و شش بجای
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعلیم و تواضع نسبت بشهزاده و محل آوردند و جنگ
را موقوف نموده و از آنوقت بیاسداری شهزاده می گوشتید و چنانچه بکبر را شرفی لا و کلید

از شرو خود بخور شهزاده فرستاد و غرض ازین همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهزاده درین وقت
بی سر و سامان و دور از پدر خان مان نچند بود و گریختی بود که عقیق سربز شده بار آورده و تفصیل
این احوال طولانی است که خلاصه آن نیست که معارف اینچال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از کر
و قریب غاری الدیخان فریز کرده شد و صاحبان انگریز چوب هند عا شهزاده در میان سفر
موضع کشتی جناب ایشانرا بخت سلطنت هندوستان نشانیده نذر پا گذرانیدند و چند اک و پ
یشکش فرستادند و حالیکه میر قاسم علیخان که او را بعد مغزول صاحب میر جعفر علیخان اناظم
بکاله و غیره ساخته بودند و مانیدند و نیز شامزده که در پی سال از آمدنی ملک بکاله و بهار پرا
پادشاه جدید مقرر نمود و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف چهار خوش و خوش خدمت
فرموده در آله مادر و قی افزور شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در آله با دلا و کلیواز کلکته آمد و نقد و هدایای قیمی و لایث از طرف کمپنی انگریز بهادر بخوبی پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی بر سره صوبه یعنی بکاله و بهار و اوزبیه نمود پادشاه بموجب عهد
که سابق بوقت شریف داشتن در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند دیوان
صوبه نامی مذکور به بنام کمپنی نوشته داد و گویند اگر شاه عالم در آله بادشترت سفید
غلام قادر خان روسیه مبتلا نمیشد که پادشاه بموجب رعیت ارکان دولت و هم مقتضای حبس
وطن پشایان آباد که با بخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود شریف برود و در
ایام نامی علما فاجات اطراف  بک در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در شرف و عل جانیان
بهتر بود و چون که شرف الدوله مذکور از جنین ملازمست هم کاب پادشاه بوده بهر کاری حدیکه
باو میشد بجای آورد و عمل جانشان حکومت اینهم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع مزاح
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از بادران و افراد
عزیزان او بودند جنگیده عالمان جانتان از اکثر علما فاجات و اطراف و بی گزینید و اخراج کرد و بک
راج پهرت پور بدر یافت این حال در ششم شده بقصد استیصال نورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این باب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکند و نیز بیست و
طعام خوردن برین حرام است و سواران شدند از لشکر فوج جاغان هم کم بودند که تورانیان
بمقتضای کثرت قلیکه غلبت فتنه کشید غالب بر جاغانزادگان
دادند که نیند باب راجه مذکور که مردی جبری و جسیم و زور آور بود از صفوف فوج خود شیر
را داد و این خطاب بشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد مقابل
من بیاید تا فوت و زور او را بیاوریم شد دولت بجز دشمنان این کلام هیچ امانند
برق در صاف جولان داد و مقابل جریب درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجابت ظاهری آن اسکی ساز ویران شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است پس را با اسب شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری شهسوار بی پروا کمال بود از خانه
زین جدا شده حمله جریب را خالی داد فقط بر بنجه دست چپ و که بر قاش زین نشست
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن جمله جریب افروغ در خانه زین آمده و تیغ از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا گرد و پاره شد و بر زمین افتاد محمد نجیب خان که بر اولادش بود
سر پر خور سردار جاغان را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاغان با وجود کثرت
خود را بر نشان تیره دیده هر اسان کشت و کبر خیت جمیع نفع و حساب که در لشکر غنیم بود بیست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوان  و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مردد انا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب ولت ثروت شده اند حکم من بجای نخواهد آمد
و برین سبب در فوج همیشه خلل و فوور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهرزادگان را در لشکر ببرد
تا از حکم او احدی اجمال برتابی نباشد پس من را ده بحضور پادشاه رفت بعد که دانید
نزد شمع عرصن کرد که در فوج بودن کدام شهرزاده مناسب پادشاه گفت که امیر شهرزادگان
مالیقت این امر نذر شرف الدوله عرصن کرد که اگر شهرزاده نباشد یکی از مستعدان درگاه را بعهده

بعده بخشگیری سرخراز فرموده معین سازد از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
زدمن از شما معتمدی نزد گیر نیست شمار خلعت بخشگیری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشگیری میبوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بختور پادشاه رفته و بخت
خود خلعت بخشگیری پوشیده آمده است اولی است که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنند
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از خدمتی انجام این
خدمت نخواهند شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا بخت خان را
که از خاندان طویل اقدار و از چندی با سید پور شش و پودخت بر در دولت حاضر طلبیده
خلعت این خدمت حرم شود لاف این کار برین شخص است زیرا که شجاعت و شعور بر در دارد
پادشاه این ای میپسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد بخت خان بیاید
رفته گفت که من تا این وقت از خدمتگذاری جناب قاصد خواندم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
خدمت بخشگیری را برای آن صاحب مقرر کنند ام بسم الله بعد بر خیزید و همراه شویم
الفرس پادشاه مرزا بخت خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا بخت خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شجاعت و
وستنی از بیان است و مرزا موسوی بهین سبب بسیار محبت اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف هم کرده بود که اگر مرا یک شان بهم میسر خواهد شد نصف آن را تو وضع
شرف الدوله و حسن  تو اجم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از امیرگان شرف الدوله اند جان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر بذات خود از بخارا اول در سفر قزاق آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم خندان
مدخلت بهم رسانید که در اینها هم کل ریاست او کرده مدتی در آنجا بماند
که در آنجا چون حاکم سفر قزاق را که بی که برای حیدر رفته بود یک ناکاه ببرک
مفاجات شکار جیل کرد و شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در

اخراج و استیصال اوجی ماندن در مرقه مناسب وقت غرضه از میدان
 روانه بطرف هندوستان شد هر آنوقت نزد او قریب میرود و هزار شتر و سوا می آید
 و سامان دیگر بود و چون لاهور رسید میر منوچهر را آنجا که خوانند و قدر دان شراف بود
 بوقت ملاقات با کمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیع خود ساخت تا اینکه
 واسطه کتختاری نشان با صبیح نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
 و ملک سده را در جاگیر شرف الدوله داد و چنانچه محمد بخش خان و لک شتر اسب یک خان
 که تا تحریک این تاریخ در وادی زنده اند در سده پیداشد و سپرد وی نشان قدره اسب کجیان
 مخاطب اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور شد و شرف الدوله را دو
 برادر بود ندیکه عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم با علمه
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منوچهر
 لاهور فوت شد بسبب برهمنی و درجی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شد با پانصد
 سوار بقصد رفاقت شهزاده علی کوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمست حال



حکله دوم از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

نمته تاریخ لاہور کہ در سنہ ۱۱۸۰ عیسوی مسکلمان گیارہویں سربسار و شور
 در سرکار انگریزی برداشته بود و مذقبل ازین نوکر یز خاسہ و قاضی بخار
 شدہ بود کہ رانی چندہ والدہ مہاراجہ دلیپ سنگہ والی لاہور را از قلعہ خاص آنجا بسبب
 فساد و ہنگامہ پردازی شیخ امام الدین صوبدار معزول کشمیر کہ از یافتن خطوط سردار لال سنگہ
 وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلاح و مشورہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم راجہ کلاب سنگہ را
 در کشمیر دخل ندادہ باعث خوزیزی و مقصدہ عظیم در آنجا شدہ بود در قلعہ شیخوپورہ کہ
 بمصلحت منزل از لاہور واقع ست بردند و سردار لال سنگہ را بعد از معزول شدن
 از عہدہ وزارت در مقام اگر مقیم ساختند و اکنون کہ رانیا صاحبہ را از قلعہ شیخوپورہ
 بزاخراج کردہ و شہر سارس بردند و از بسبی او کہ کہ عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
 کہ سابق ازین نامت در از بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و نسق را بار
 اتجا از سر بیچارہ نس نعلق دشت زیرا کہ صاحب موصوف و رانی دشتن عہدہ جلیلیہ
 بر زمینش در بار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگہ خدمت وزارت
 سرکار مہاراجہ صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب از امور زیادت
 اتجا کہ بمعنی اطلاع و اگر بنا بر آن درستی یکی امور از کل و جزو آن در بار
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آزمایست را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ
 دخیل کار بودند با خود متفق و بموجب سابقہ چنان قسمدار دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریاست کہ
 در پیش شود آنہا در آن فکر و غور کردہ بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رانی صاحب
 موصوف درست می افتاد حکم باجہر آن میفرمود پس آن سرداران بمبتلا ارباب
 کونسل آن در بار بودند و خود زیرینت قائم مقام کوثر جنرل در خصوصت یکی امور آن

و قسبه اختیار خود میداشت و با هر یکی از ریسان فرسواران آنجا بر فوج و ولایت پیش
می آمدند پس بپیک از امر اورعایای آنجا از و اطاعت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
نارمن بود و چون سرلارنس صاحب مذکور را عهد رزیدنتی آنجا مستحق شده بولایت
تقریب برده بجای او جناب سترکاری صاحب بیاد مقرر گشت زیرا که این صاحب
در وقت وقوع محاربات فیما بین کهنان سرکار انگریزی سکر تر خاص لاهور زجنرال
لار دمار دنک پیاده بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی واقف و شت بکفر
انفقاد مصاحبه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامه و شروط آن صاحب موصوف
سر میر لارنس مذکور واسطه شده بودند لاجا این همه مراتب صاحبان کونسل فکته کار صیبا
موصوف که دخل کونسل آنجا شد بود بر عهد رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر و مامور
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیداری
حسن انجام و انصراف مینمود و لیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه سبب شامت
اعمال نگوییده کهنان که ادبار و سنگیر ایشان است و بقول آنکه بیت چوپره شود در روزگار
همان آن کند گشت نیاید بکار و امری عجیب غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب
بردن رانیه صاحب از قلعه شیخ پور و در شهر بنارس گردید و تفصیل این حال پسین سوال است
بعضی نزداران بدینفس و خیم لیا قبه برای اقامت و اعدام تمامی صاحبان انگریز احکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانه ها را چشاکر و پیشه و ملکوت کهر که اهتمام و
تیار می طعام صاحبان در انخانه از ایشان تعلق میداد و بطمع دادن نقد و جاکیر را با خود
متعلق ساخته چنان قرار دادند که شامه مردم عمده این خانه شرکت در روز یکه تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور بودند برای خوردن طعام در انخانه قصد کنند و در پیشتر
امروم را اطلاع دهد تا شمار از بر بلابل بدیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از اینکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان کیبار کی رگبار می کشود و فنا

و مخاوند در آن زمان هر کس را از شما بخلاف فاضله و انعامات و افرو و جاگیر برای دانی نسل
بعد نسل داده برای دوازدهم شمار استغنی خواهیم ساخت شاید پیشگی بعضی قبل از حاکم و
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود
باید است هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات سهم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه گنجاشده بلاقات یکدگر و سهم تاشامی رقص و سماع
نمایند و نیز در خود و اطراف و در و در میان کنپ یک خانه وسیع ساخته بکلی است
و سامان طعام و غیره اشترید از صرف زر زمین صاحبان که درین خانه شریک میباشند در
خانه مهیا و موجود میدارند و برای بختن هر گونه طعام انگریزی در آن خانه با و چنان خدمتکار
و غیره حکم و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عهده سردار و حاکم بر کل مکیست تا ازین
بروم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانده باشد چنانچه همین شخص سردار
راخانسان و این خانه را سکوت که گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل قصص سرود و آنجا
قرار میابد در آن روز تمامی فوج ملک حکام نیز شریک طعام این خانه میکردند با جمله علمای سکه
که اکثر ذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطبع زر موافق کشته از راه کورنلی سفاربت
از قبیح مستعد و آماده شدند و ز را از آنها گرفته حسب عهده و خدمت خود بخت کرده
گرفته گویند در جنگی این قسم حسب عقیده هر یک نوشتن سرداران قرار نامه
را برای دادن انعام و جاگیر بایعوبن این خدمت یکدو بخت بگذشت و بعد درستی
بمه امور حسب خواه طرفین و طمیان خاطر فریقین عزم بالخرم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن شتر آهسته هر یکی در کین و جوایبی وقت شست تا اینکه اتفاق
صاحب مہتمم سکوت که راخانسان آن خانه حکم داد که فردا بتقریب قصص سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و جاگهان ملابور در آن خانه مجتمع خواهند شد

باید که برای هفتاد و شش تا صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات البوع
شراب حسب معمول تیار باید گناید خانسانان بجز دیالین ایچکم بادیکر خواجانه نشان
تولیش حسب اطلاع این امر در سانسیدین این مژده بخانه اجنبی از سرداران که شریک
درین راز و شور بود بدیختی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام مسکوئ که از ایشان بگیرد و هم زهر را که خاص برکات خودش مثل آوری این
و عده کرده بود بدستماند که نگهان شخصی از شاگرد پیشه کی از صاحبان فوج با وجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسانان
و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دبی از روز ضیافت صاحبان که حکم طبایر
طعام آن روز یافته اند در بوقت رفته اند و فرمودی آن که مجمع کل صاحبان در مسکوئ
خواهند شد زهر در طعامشان داخل خواهند کرد بنده بدریافت ایحال بپاس نک
حضور ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سوار
فرستاد و بسته کاغذات و صندوقچه ارماع علیه مسکوئ که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده و طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهها ایشان ایحال بخوبی منکشف کرد و آن صاحب
مع لازم مذکور خود بیکان سرکاری صاحب رزیدنت دربار لامبور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بمفور شنیدن این ماجرای  ای در ورطه حیرت فروفت
و باز بخود آمده زود مردم مستبر را برای گرفتار کرده آوردن این همه مردم و ضبطی سپاه
خانه سردار مذکور فرمان داد کونید و سه هزاره سپاهیان گوره ولایتی بسز که یکی یک پتان
در آنجا رفته اول آنگاه را محاصره نمودند من بعد بیکان بیکان را کتف بسته مع کاغذات
که در آنجا نه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند و منکشف کردند از روی بعضی کاغذات که
همانم نوشته بودند حال سازش و اتفاق علیه ضیافت خانه مذکور با سرداران که

با سرداران که مستعد و آماده شدن آنها بران کار رزشت صاف و صریح معلوم کردید
بیز از صند و قمار از نا عداي نوشته ایشان برست آمدند و بعضی از ان مردم بخوف رجا
اقرار شرکت خود در ان کار نمودند و حال مشول یکدیگر را اظهار ساختند گویند روزی که حرم
شاکر و پیشه مسکوت که در بعض سرداران که نزد صاحب رزیدت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی نزد میان هیچک کار از امور دنیوی نمیکند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشد مگر صاحب رزیدت بسبب استیلا غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر ستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چند بعض از صاحبان
رزیدت را که صند امر و قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردمست موقوف
بر فراد دارند صاحب رزیدت جواب داد مجرمان را خصوصاً همچنین جرم سنگین که سبب
حکام و دیگر مفهوم ایشان بوجه از راه کرده و فریب شده باشند بهتر است سیاست رسانید
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار بر سر
ست رانی بود فوس و در یک به الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رس در کلو
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند بمجلسه آن اجل سیدگان
شخصی باشد کشته بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر حرم من معاف کرد
و دیگران را زدام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدت مصطفی
او را صاف فرموده این سخن بربانید او نام دیگر کسان را از سرداران لا بهور از غلبه
مام رانی چند را نیز گرفت و گفت رانصاحبه قریب و دلک و رویه را بشاکر و پیشه مسکوت
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سر کار
ایشان ببرد و مذکور رسید مگر عند التخیل هیچک خط و نوشته را بنصاحبه در نمیقدمه یافته
لذا صاحب رزیدت خواست که رانصاحبه را از قلعه شیخوپور بدر بار لا بهور طلبید
اکتشاف این امر نماید باین خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور کردید و راستای راه مقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروز پور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کسین سپاسی سرگردی کی از فسران فوج انگریزی در آنجا
رسید و رانی صاحب را بطرف قلعه فیروز پور برد و بعد از قیام چند روز در آنجا او را در
لدیهانه آوردند من بعد حکم رسید که رانی صاحب را از ملک پنجاب خارج کرده و عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای نیرته کلان نبودست برده و ششم سال از پنجاب رفته
طوغا و کزیم در شهر مذکور رفته تا بحر حال که اوایل ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی مطابق سرخ
ذیقعد ۱۲۴۴ هجری بود و در آنجا زنده و هیچ وسایلم شیشمی دارند و در میان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود و غلط محض است هرگاه رانی صاحب در خود
و یاد لدیهانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده و در عمل سرکار انگریز
بهند و سمان خواهند بود و در خواست نمودند که در نقد و جواهرات و غیره حساب
من قریب دوازده لک و پیم در قلعه شیخ پورست اینهمه را طلبید و حواله ام کلید پنجاب
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحب را از قلعه مذکور طلبید و نقدی بستان نمود و چون
با اینهمه احوال و انتقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اما لیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رضا صاحب
نداشتند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق
در خانه سرکاری بکشد ششصد و پنجاه لک و اندیشه که **سبب** داشتن قدرت بر ضرر
زیر و جواهر باز مصدر رفته و فنا و شوند و مشهورست که رانی صاحب بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بدون در بنارس بفراتر از وطن بالوف و مفارقت فرزند از حیند یعنی چهار لک
و سیب سنگه بسیار گریه و زاری و فلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت برد و دست
خود را چنان بزور بگریز زمین زدند که دستهای شان متورم و مخرج گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آن گره با جمعی صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده داشت

ذاتی خود میتمست چوکی و پیره سرکاری نیم بر بکان او میباشد و برگاه برای کتتاب
هوادیا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود و چندتا سواران سرکاری برای حفاظت
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دیاناته و دو کمر سرداران بهشتابه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پرداز می علیه مسکوت که نیز نظر بند گردیدند و بحضور
مহারاجه صاحب رخنه بنیابند و بعد از این معامله که مذکور شد اکنون اعتماد و حکام و فهران
فوج انگریزی برچیک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پیره سپاهیان
گوره ولایتی در محل دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
که از راه نادانی و حق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عیب و بلا بودند
بود چه عرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و ما را
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز تصور نبوده از نبود
شخصت و همتا و صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارا مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنه عظیم بر میخواست فقط در عمن خون دو صاحبان که در میان کشته شده بودند
چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه هر دو از کلو لهبای هم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه
مقتول و یا اسب کشتند در میان سبب نزاع و جنگ گردن افراج
انگریزی با دیوانه و کوراج صورت و اهل طمان سپهر سائل سنگه
بر آنکه سائل سنگه نامی پردیوان بود که راج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه اری
فغان منصوب و مامور بود و سالی بسالی در مالکزار می صوبه فغان را مقام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغ خطی میبایستی سال تمام از مالکزاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او خوش و خوشنود بودند و خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار بود و چون

یماند برین سبب اهلایان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه بلتان مولانا
سیرش که خیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بدو داشت تقریر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی نمود و ما هم در انتظام ملک مصروف
بوده بجزیم و بهوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
بنگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بیک
سرداران باتنام و نشان قوم خود را قتل و سبا خاندانها را تباہ و برباد کردند و اندر
باقیمانده کان ایشان گوشت و فضل قدرت و طاقت آن مزارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تا نیم بفریب حیل و خادمان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجانی احمکه بدخلتی و شستند در پی تخریب
مولراج افتاده خوبستند که او را بیهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و لیل
و خوار سازند لکن او را با اجازت رزیدنت از بلتان در لاهور طلبیده مولراج حال
مانی نصیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و طر
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون فتنه و آری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن بفرمودم اگر صاحب مدوح مرا بعد از طلب فرماید باز اس و بعین حاضر شد
و حساب را فهمانیده زر فتنه خود را که خواهد برآید او را خواهم ساخت چنانچه در خواست او
بمقتور رزیدنت منظور کردید و در صاحب را از  مگر نری در بلتان فرستاد
مولراج را در لاهور طلب فرمود و دیوان مذکور بمهره و سمران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدا می صوبداری خود لغایت حال باطل و فتنه فنانید و آنچه از قبیل و
کثیر فتنه و برآمد بود و بهانجا و اساس فتنه نامه و فتنه غلطی مبری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از خصیت شدن از رزیدنت تها و و مهاراجه و لیس سنگه و غیره کار پردازان
آنجا بلتان معاودت کرد و چون سمره و این لاهور را نیامدند دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون دهمه داری صاحب رزیدنت ناکوار کردید ایندو خواسته که او را
باز بکدام حلیه در لایحه طلب بدستند و منحصراً اندازند چنانکه بعد از صلاح و شورو او را نایب
و شمشاد آند حساب ایام صوبه داری پدر خود را نول سنگه را از عهد چهارچوب خست که نیت
روز و فاش بنمایند و در جواب نوشت پدرم را نول سنگه حساب بر سال مع زر را لگزار
در سر کار بنویسند و رسیدن آن گرفته نزد خود موجود و رسید شست چنانچه بقول آنرا ارسال
میدارم و اگر با اینهمه شمار در حساب پدر من بکنی و شستی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریا
نمایند و علاوه فمیدین حساب پدرم از من نمی باید حساب و وقت صوبه داری اش نظمی
بخودش داشت نه از من بیکس اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد و اینکاران در بار
لاهور بخینین بخرید از احوال برتر و و سرکشی او ننوده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواهند و حسب اجازت صاحب صوبه
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار که همان سنگه را چگونگی
اتجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوفه در ملتان زوجه کلیدی می قلعه و خزانه اتجار از حاکم معزول حاکم
منسوب داندیده و پسند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بکنانند و چون سردار که با سنگه
آن بر دو نفر بلتان سیده در خیابای خود که بیرون قلعه نشیب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر این ~~مجلس~~ انبار پیش آمد و رسم احوال پرستی و دعوت چوستان و
رتبه بل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور بر دیوان مولراج گفته فرستادند که
ما بین فرودگاه ما و قلعه جانی قرار دهند تا فرودما و شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمایم مولراج گفته فرستاد که بموجب بیای آن صاحبان
ظان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دوام فرود اظنان وقت در آنجا
جائز خواهیم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند اگر من فرود بر وقت من

دیوان مولراج با دوسر و در خود از کبکبان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه مولراج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین تیراژه قرار کبکبان
صوبه در حال حاضر آید ایم تا فرمان معزولی بشنود و اداده کلیدهای قفسه و خستنه سرکار را از شما
بسر و در مذکور بمانند و دسیم پس شما را لازمست که بزودی قبل از این حکم نمایند مولراج گفت
کلید با موجود و حاضر نموده و در دادن آن بسر و در کبکبان سنگین هیچ عذر و تاخیر نیست که از
قدیم الا یام از سلاطین و حکام پیشین در مضیقه چنان دستورست که برگاه که مذکور نمود در آنجا
از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه از معزول و مضروب بر دو بر کاشیج بهار الدین کبکبان
لطفانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض نمایند درین صورت سر و در کبکبان سنگه را باید که
همراه من برگاه مذکور و دمن کلید را بلا تاخیر تفویض و نمایم که ظهور تمنی موجب نیست
طرفین مقصورت صاحبان انگریز که معتقد در کاپا و انجمن سوم نیستند متبسم شد مولراج
گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگویید برگاه فلان در ویش
رفتن و کلید را در آنجا سپردن چه منی دارد امور ریاست را با درگاه چه حلقه است معلوم
نمیشود که در دادن کلید عذر و حایه میکنی در حق تو بهترست که کلید را با همین باعث رو برد
ما بر دو صاحبان کبکبان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید از آنجا رفتن بخوابی یافت
مولراج که مرد متخل و مال اندیش بود کلام افسران را شنید و آنکه خسته نشد و بلا نیست
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بجنور شما صاحبان ظنا بر کردم
نه برای دادن کلید یا حایله نمودم بهر گیت هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود که سر و دران سنگه که همراه او بود مذکرفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار فروخته و نیم
سده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی خیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنید هیچ مشکوئی ملک کلام خوشامد و مدارامی کنی ازین مذکبی که

که داری مردنت بهترست ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بوقوف و احوال قار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را تفهیمیده بودند و از مولراج پرسیدند که بمهراسان
شما باشما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را با صاحبان فهمانید که در ملاست و سرزشت
کردند که تو چرا با صاحبان که ترا به بی وفوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدست
و برای چه خوشامدشان میکنی صاحبان متوجه سرداران شدند و گفتند که بجز این نیست که شما را
و تاج بهیتد این تبه بذاریم که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان بلاف کزین
کشاید خیر آنچه گفتید گفتید آئینه خاموش باشید سرداران که از سکبان و وحش مزاج و
منقلب و غضب بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشارت
شده باشد جواب صاحبان را بششیر دادند یعنی بجز دشمنیدن سخن آنها در حق خود ششیر مارا
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمستراندر سین بود و بضر بهای متواتر از حبس
گشتند و صاحب دیگر را مخرج ساخته قید نمودند و بعد بحسین سفاکی و حرأت بی محل آن
اتجار خواسته و مولراج را بمجراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بشا پاره حال کشته شدن
صاحبی و مخرج شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایامی من واقع شده ولیکن ایالین سرکار انگریزی این خور بزمی و در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خوانند و در دعوی این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت
بهترین است که در لایحه بمجرب صاحب رزیدنتش بیاورم حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیارست خواه مرا مجرم قرار داد و بوجوب
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم بحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور بگذاشته بگذرانند
زیرا که اگر در بصورت از سرکار انگریزی باخی و منحرف گشته در ملتان نشینم حفظ جان و مال و صیانت
المل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یار او که ام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی کنم
او و همین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خور بزمی شده بودند و بهم دیگر

سرداران و فرمانروایان افغانان بودند و فراموش شده و برافراشته
موراج اطلاع یافته و اورا گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر
چرا پس و پیش و منظراب میکنی اگر توان از مقابلۀ انگریزان میترسی برو و در کوشۀ قلعه بنشین ما
و انیم و جنگ و انداز که ما زنده ایم و جان درین داریم تو استیجی نخواهی رسید اول مردن
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسیاری و بذلت و خواری از دست
ایشان گشته شوی بهتر است که مردانه و ارماند و در خود بجنگی اگر در صفت جنگ میدان
گشته شوی در میان مردان سرخو و کردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
است که خزانه را یکشانا ما مردم سپاه هزاران افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج احد انیکه برابور برش کند بجنگیم و او را شجاعت و مردانگی بدیم و چون
موراج اندرون مجلسی رفته و اجماع را با ما در خود ظاهر کرده و درین امر صلاح و مشور
افزوی نمود ما در شش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور تردد
رزدند حواشی رفت یا ترابوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد ائم بحسب خواهند
پس ازین بر دو امر در حق تو اولی است که در قلعه نشسته بر که بر تو بورش کند با او جنگ
و از طرف دیگر فکر کن برای این مهم نزد من بزراد و خسته و در تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
نمی دیکر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود و نقد و کن و دست پانچین
اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشارۀ بعضی صاحب انگریز میگوید
کرده باشی این سکبان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو بر تافته و او با و منکر
گشته است در برابر مقام پنجین مقصد با بر پا میکنند و آخر بوال آن خود هم را هفت
می پانچین علاده برین انکاران لاهور که با تو موافق نیستند ملک نشسته خون توان از اکنون
نصبت و را بنجرم کو از ذابت تو سر بر توده است تو مفسوب کرده چه عداوت و برهباد
حق تو روا نخواهند داشت آنحضرت با در سپر خود را مبتلا بلیه عظیم دیده بسیار کسرت و کلید

و کلبه خزانة پدرش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین موال است که صاحب
دربار لا بهر حال کشته و مجروح شدن دو امر خود در میان شنیده ستراد و برادر با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بیا و لیور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان
فرمود و از ابتدای پنجگانه تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۵۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار
شد که ای فوج انگریزی بر ملتان حمله می کرد و زمانی ایشان را لشکر انگریزی تاخت نمود
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نگردد و در تاحال فقط فوج انگریزی را مقابله بادیوان
مولراج صورت مغزول نشان بود که درین اثنا سردار شیر سنگه پسر شام سنگه اناری و
ضویدار شپا در نیز از سر کار انگریزی مخرب کشته بر سترایش حمله کرد صاحب مذکور
فلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود میدید و پناه بقلعه انگ برفت
مخاطب نمود و هرگاه ستراد و برادر که در مقابل مولراج گرم رزم و بیچار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حرم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه فرمود که با سپاه
خود همراه صاحب موصوف در مقابل دیوان مولراج بود و فرمود که شمار فاصله پنج کرو
از لشکر انگریزی دیره کرده باشد و سبب بغاوت چتر سنگه را از سر کار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با حمله مسکوت که بر شمول دیگر مجرمان در لا بهر
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چند صاحب ملک
بجانب است و یا این ~~مرد~~ مرده باشند با تاجک چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب اخراج
پدرم فهران فوج انگریزی را برین احوال و نمانده بسیار که اقلید کنند بدین خوف و
هر اس از کسب انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفتن شرکت دیوان مولراج
کرد و طرفه اینکه مولراج نیز توهم اینکه سبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
بنابا یافته مر قتل کند و بیکر قمار کرده نزد او و بر صاحب بر اعتماد بر وی نموده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی محبت و توهم می کند چون شیر سنگه ازین سوراخ دهان

درماند و شد از ملتان برخاسته بطرف رام کر رفت و برای مدیدر خود سردار چتر سنگه مذکور فرستاد
را بهم رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم کربا و بارش بود اما لیکن
بر کار انگریزی فقط بهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام به انظراف نمی نمود و لیکن
احال که چتر سنگه در شپا و در بطرف دیگر شیر سنگه سپرش علم بغاوت بر افراخته مهیا و آماده بر
مقابله سر کار انگریزی شدند و موسم سر بهم قریب رسید نواب کور ز جنرل لارڈ و دل بوزی
برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع بهنگامه و فساد واقعه ملک پنجاب از دارالاماره کلکته
قصد هندوستان فرستاد و در چنانچه در ماه نوامبر ۱۸۵۸ عیسوی از دارالاماره مذکور کسبوار
سفینه دخانی متوجه انظراف شدند و از بنارس بر سیل ڈاک براه کنب کانه پور بهضت فرما
پیشتر کردید مذو بتاریخ هفدهم نوامبر سنه مذکور و ز جمعه در شهر اگره نزول اجلال فرمود و گنبد
یعنی سپهسالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گشت صاحب بیاد مرع جنرل کلرک بر کد
پنجم برانخی گیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور در جنرل قصبه قصور که قریب بلاهورست کردید
و لشکر کیوش صاحب بیستم و سیم از مقام کچران و الکوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و حسب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر کیستان در ایامی چناب افتاده بودند و مکر سبب
حکم سپهسالار موصوف که تا آمدن من در آنجا نامل باید کرد و توقف نمود و سردار چتر سنگه
یورش بر فوج ستر ایست و رانگ نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن بهت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و کس از سپاه مقتول و و صد مجروح
کردید و در راجه کلاب سنگه برای ایست صاحب خزانه و نوپها فرستاده بدو نمود و بعض
مقامیان که در لشکر ستر کورث لند ملازم بودند برخاسته رختد و بامولراج پیوسته مکر سبب
و باشندگان صنایع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ بیستم
و سیم که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و بری سنگه کیدان
گلوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجر اجات کاری شده بودند در دار کشف

در دار الشفای انگریزی آورده و نزد آخر جوان زخمهایم را گویند و مراد بر می سنگه مذکور بیا فوجی کل
در از قدو جسم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همه
فوج او برده بودند و او را عریان در میان آلوده و نروسی کس نزد غایب این زن حسا
باخته توپهای شکار او را برده بود و القرض بعد گرفتن مورچال تانایان و کز زانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را ارسمه برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
اندر کجور برای گرفتن پیاده استاده کرد و هرگاه یارش کلاههای توپ و شمشیر
شد از اجابا هم پس پاشند و آن ماس ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
مورچال و ماس گاه حریف را آتش و او در حربه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
باز خود در میان یک غول سپاه خویش بود و بعد شکست فرار کرد و بر توپی محمله توپها
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود مذاب عبارت کشیده بود و احیا
فرز فوج محمد لا هوری این توپ را بحکم خالصه شریف در شش هجری تیار کرد و بر کشت
از فوج کورث اند صاحب که بخیمه در قلعه طمان رفته بود و سپاه آجا خذ و میزد و از راه
طمن میخواست که شما برای و اذن غریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
ز این سکه و دیگر چیزها بردارد و درین جنگ فرار کرد و در غلام نبود و پشاور رفت و در جنگ
و در دستهای از لشکر او در صاحب که گشته و خسته کرد و در ملازم جدید بود و در این
جنگ خبر داشتند و از این هم بلکه فقط و کوره بوقت گرفتن مورچال کشیده شدند
و در فغانی که بار با حریف مقابله کردند و کور زخمهایم را کشیده و کوه سپاهی پیشین دو
مخرج زخمهای خفیف شدند و جوان مولراج از سپاه و کیمه بسیار ناراض است آنرا
قلعه آمدن ننید و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج اکنون صاحب گرفته برده بود در جنگ باز بدست سپاه انگریزی آمد
و مشهور است که مولراج در عین کرمی این جنگ رخسار خود را برای حمله کردن که انداخته

مدرسش که در آن مقام موجود بود گفتم سپاه او را گرفته مانع آمد و در سار و دوازده سینه و آذوقه
بر روزه بنگ آمد و صاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار آزا بکبر و و چون که چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سینه حال شیرینکه تمام سکهان لاهور
و غیره نوشته بود که شما همه سکهان با خود با متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته در آن
خود را که اگر زیاده باشد قتل کنید و برخاسته متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و خبر کل
صاحب که بالفعل بجای جنرال کوشش لشکر کان فوج شده اند بتایخ بهخدا هم نومبر قلعه
دیدار سکه برآمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله بیست میل واقع است کوچ نمود
و بتایخ شانزدهم ماه مذکور سباب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه سباب مذکور رساله سوم و پنجم هندوستان و پانزدهم و شصت و نهم پیش
پایه هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و شصت توپ بیست و چهار پنی و دو توپ اسباب
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و پنج یا شش چکله مجهول کلوله و با دو
بسیار زام از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و بیشتا و روپیہ
ماہانه بود و خرج خوراک یک شتر بیست روپیہ و صرف کا و قدری کم از آن و صرف
یک سپاهی روپیہ و بتایخ پانزدهم نومبر کند رنجیت گفت صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوٹ کو بند و اس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سکه در پشاور نوزدهم پیشتر ششصد سپاهی
برین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و متعاند توپ ست و همراه جنرال کوئین
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجاه فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسید
است و حکم نواب کورنل جنرال سبر در چتر سکه اطلاع کرده شد که اگر صاحبانی که در پشاور
و هزاره و اننگ بلا فوج و آلات حربند از طرف شما ضرر نمایند خواهد رسید کلاب سکه

کلاب شکسته پشمارا که در لاهور بدست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانه های سکنان لاهور که لازم سرکار بوده بناوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردد
و مردم نشان خبر شکست شیرشکه و جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عقرب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردید و نیز توپهای کلاب قلعه شکن که بنظر آن
در لشکر آرد و در صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نوامبر رسیدند و از آن جناب
تعمیل صاحب در لشکر انگریزی سکنان بسیار مضطرب گردیدند و لال شکسته که با بیست و
توپ و افوج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکنان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت

افوج انگریزی کشتی و قوت کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع
شد موجب ربویش گشت و تحریف بها در حضور نواب کورنر جنرال
لارڈ و لهوزی بها در خلاصه ربورث یعنی خبر گشت تحریف نیست که بفضلہ تعالی

بسی و کوشش افواج انگلیسی راه دریای عبور کردن لشکر ما بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکنان همراهی شیرشکه و دیگر سرداران که از سرکار بناوت کرده
بتقابلہ آمده بودند شکست افتاد و در فوج سکنان سی چهل هزار سوار و بیست و
توپ بود و بر کندیهای پایاب و زیاتر استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام
رام نگر فاصله دو گرو  و من براسے فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در اتحاد مذمها بسته حکم سر کردن توپها و آدم چون فوج دشمن بر بنظر
مصرف شد بتاریخ سی ام نوامبر از مقام پایاب بیست هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست
ضرب توپ را تسبیح گردگی میجر تکیول آنطرف دیار روانه کردم و در آن مقام با تمام لشکر
نخستین صاحب شازده کشتی نیز دستیار شدند و هرگاه بشنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بقدر وسیل پسر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

بر قیام نیارده تا شش میل مسافت ملی کرده و بر دریا پل میسرا بسته مجوز از دریا نمود و در
توهارا بر سوز برای آن گرم آواز و ششم تاجربین از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده طرف اینطرف و آنرا تا اینکه بنا به نوبت و سیر نوبت نواخت و دو ساعت بر وجه
کلان حرکت بر قیام بجزایر انگول صاحب کرده و توهارا را سر کشانید و چون تا یک ساعت
توهارا نرسید و از قیام انگریزی بکوت توهارا هم سر کشید اینا ایشان را نرسید و قدم پیشه کردند
و چون از قیام انگول رسید و از قیام انگریزی آنقدر توهارا نرسید که بسیار مردم ایشان
کشیده و از نظام قیام آنها کسب تکبیر و صاحب بنظر میماند که مردم و سب حمل از روز
موقوف کرده و بر فردا گذشت مردم قیام عظیم سلاح خانه و سباب خود را آتش زده فقط
با دو توب از اینجا می کشید اسگاه و در ساله سواران از برای تعاقب شان شافت و شنید
شد که و اینکه سوای قیام خالصه شرکاب ایشان شده بودند و خاصه رفتند از قیام انگریزی
چون مردم موقوف و نشسته و شرحی که رویداد از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
قبل سواری شیر سنگه هم برست قیام با افتاد و تهنی عبارت رپورت که اکثر خیف صاحب
و شورست که سکنان در جنگ شکست یافته آنطرف دریا می جهلم کر خیمه رفته اکنون دو آب
چنانچه و جهلم نیز در قیام سرکار انگریزی دریا و در غایابی این دو آب سبب یافتن این
اطمینان از خوشی که اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و قیام میجو و در غایابی این دو آب
مفسدین سکه و غیره را بندهم ساخته بطرف دو آب جلند بر  کرده آید و بهنیم و سیر
کماند خیف صاحب بعد نظفر و منصور شدن در رام کر معاودت نمود و ششم ماوند که بسیار
سبب رسد را می لشکر انگول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است که شش تا بار کرده
از دریا می چنان فرستاد در آن زمان سکه قیام سرکار انگریزی در شش جا که مردم رزم بکار
بود و یکی در شش و دو هزاره و آنکس بمقابله سردار چیر سنگه که با جمعیت کثیر از سکنان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است و دوم در لنگان با و یون بجای

بادنوان مولراج سوم با شیرسنگ و غالب است که قلعه ملتان نزد مفتوح کرد و وزیر که
فوج بنی نیز رسید و شیرسنگ که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پادشاهی از مولراج
غیر حضور و در بوقت راجه مهپال بوری که قریب جالندهرست و سرسهرکشی از سرکار
بر داشته بود از فوج لغشت گار دژ که قطعه کبیری داشت نیزیت یافت از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارلس صاحب نمود و راجه امید بنکه که بعد از حمله به
کریخته رفته بود نیز گرفتار شد این بر دو راجه و یک راجه دیگر در قیدند و در مدت سپرده
روز حمله با عیان پشان کوٹ نیز و کرده شد و فساد کو بهستانی نیز موقوف کرد و یک نفر
دشمن سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کشته شده و کوبیده راجه
شیرسنگ خلی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده و جو به غارت نوشته است و سوم
مردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سرور چیز سنگ کرده داد
مردار مذکور برین امر شک تنهیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد روپیه خودش و هزار و پیم
ایک کاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب سو سو فرستادند صاحب مذکور قبول
کرد و رعایای پشاور ازین بد عهدی و بی وفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم باریک زنی ملامت میکنند و ایست صاحب که در مقام باز ستایش هزار مردم
بمراه خود میدارد و آنک تا حال از دست برد سبکجا محفوظ است و اچیت سنگه کلان الله
کبدان اکال پیش سکه ~~بجور~~ لارنس صاحب رفته رجوع کرد و جنرال بشیا سنگه نزد
صاحب فته موافق شد و چیز سنگه بار دیگر محاصره قلعه انگه کرد و نیز می گویند که چیز سنگه
بجور لارنس صاحب نوشته است که اگر جان بار امان شود و حضور حاضر شده فاشیه
اطاعت برد و دشمن معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت اکثر ضابطا بر حال سکبان
از حرکات خود بسیار شپیان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در کار اگر نری رجوع کنند و استغفای قصود نمایند افسوس که این دم نا عاقبتان پیش از

از بناوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند که پسند روزی دیوان
مولراج در شب و الهه در بار کرده بدست سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می کنند
و بوقت جنگ میگردند و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم گرختند بود و تشبیر کرد و یازدهم
و سیم یک حصه فوج بنیعی در ملتان داخل لشکر و دشمن صاحب کردید بدین قبیل و در پیشگاه
و یک توپخانه و پانصد سوار و سوار سوار یک صاحب و یک توپخانه قلعہ کشا و یک ساله
مازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر تر دایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعہ
انگ دست سکهان نرسیده و تا آخر دهم برنگور نزد مولراج بیت هزار فوج در قلعہ
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند پنج هزار تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بنیعی و توپخانهها در اینجا حصه فوج او از خوف و هراس نیز خاسته رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل است در میان فوج شیرسنگ و ملتان لهذا او بعد مولراج
قلعہ ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده مردم در کوزه مقام پایاب و فرست میکنند و آمد و رفت سفائن کلمان تجارت خور
مسدودست کشتیهایی غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار سخری میرفتند بقت
و دشواری ازین دریا تا بدلی رسیدند و از اینجا آذربایجان و عراق با بار کرد
بر اچکنی روانه ساختند و سی ام ماه دهم برنگور بخیر جنگ ~~سوم~~ ماه دهم برنگور که با شیرسنگ
شده بود و ذکرش بالا گذشت جنگی دیگر نه با وی و نه با شیرسنگ بوقوع آمده و چترسنگ
قلعہ انگ را محاصره کرده که توپها میزدند بان ضرر باهل قلعہ میرسد مستر هر برت با نهنگ
بهوشیاری قلعہ را نا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان کلان که باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعہ میکنند که بدوم فوج چترسنگ میرسد و نواب کور نزد جنرال لار و دل هوز
از لد بیان در سو او ملتان رونق فرا کردیدند و فوج بنیعی مع توپخانه با کل تابست دوم

قریب مسجد که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بیا قبر و عمارات خوش ساخت
شناخت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنا را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند و
بایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دین
فوج انگریزی بکریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه کیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که سبب
حمله کردن کورهای ولایتی با سکنین با بر آنها فرار کرد و آن باغچه هم پاش بقیه باز برفت
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دره بسته و پنج توپ بالایی آن برده بطرف قلعه
سرگرد و چنانچه در سلاح خانه عظیم از افتادن گلوله های توپ و دو بار شش در گرفتند و وقت
صبح از طرف قلعه گلوله های توپ که می آمدند از کل نچته بودند معلوم شد که اکنون در حال
گلوله ها هم مانند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی سحر کار و در این ششمین
ملکه و نهمین کل صاحب از ملیش بمقتاد و دوم بندوستانی و لغشت نیک سیند صاحب
از ملیش نهمین بنی بندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لغشت پل فرستاد
از ملیش چاه و دوم بندوستانی و مجرکین صاحب از ملیش بمقتاد و دوم ملکه و لغشت
گرنیل بنس صاحب از ملیش سی و دوم بندوستانی و انسین بنگ و کل صاحب از ملیش
بمقتاد و دوم بندوستانی و لغشت پل صاحب انجیر و  صاحب از ملیش و هم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر ارام تیره که در آنجا دره بسته لغشت
نامن صاحب باد و از ده سپارفته بود از آنجمله یک مقتول و بیست مجروح شدند و
صبح بیست و نهم و سیم روز کور از برده و طرف شلک بند و قبا بکند که خالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
را بر فاصله پشتاد که میزدند و از ضرب گلوله ها دیوار قلعه را رخنه می نمودند و از طرف

بوازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریت بدر زیراکه قلعه
کلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از کلوله های انطرف ازین
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تقاب شیر سنگ بود پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم مجیر تنیوگل صاحب در مقام کاهیله دهم پسر کردکی جنرل کبیل صاحب از کاسیله
بر اندک فاصله سوم لشکر کننده رنجیت بباد در موضع چوکیه چهارم تابع برگه ییسی حساب
که فوج نام گریست پنجم لشکر برگه ییروپ صاحب دروزی آباد و پلیمای سخلم بر دیای جاب
جست چور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارا بهای سباب از بالا
آن رفتن تواند گویند دوست محمد خان رئیس کابل نبردار جز سنگ نوشت که مجیر لانس
را که برادر م سردار یار محمد خان حواله شاکرده است باز تقویت بوی بنای زیراکه
در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در میان
سنة ۱۲۲۲ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلخ خانه کلان قلعه مئان از کلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پرین
مکان آوازی مهیب مثل عید شد و کرد و خبا بهای بسیار که در رفته جنرل و شرفاشرنی
گلوله اندازی که او شست بسته گلوله پیرادران سلخ خانه زده بود انعام دادند و
اشرفی افشار و بر بخشیدند شش است که بسیار سردار و مردم مع مال و سباب بم سلخ خانه
بر میزد و سوا می آن سینه مردم که بر قفب آن بودند بلکه گردیدند درین سلخ خانه نذر
من ببار و دود دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نعمتان و ضایع شد و سوا
آن روز دیگر در کوبه غلبه نیز از کلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شد
مانده و چون روغن کا و روغن چراغ در آن گدازم بسیار بود و بهیزار روشنی نامور یافت و
معلوم میشد آبگود دوم جنوری ۱۲۲۲ هجری عیسوی شهر لسان در قفبه اتوان انگریزی و آمد

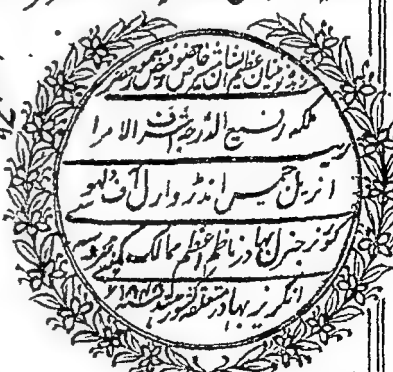
و با مردم شهر چنان عظیم شد و بندگان و سوار که میروا که اکنون صاحب زار دست خود گشته بود قتل کرد
و سواهی او شام نگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولاج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از آنجمله بیت پنج خیل بسیار آب و کا و دهن
اجناس بود و قریب پنج لک بر رویه را غلکه که در شهر بود بسوخت و مهاجران شهر باز
لک و پیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ بماند مگر تا آنوقت
منتظر شده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کردند
رفته و مشهور شده بود که دوست محمد خان تمام علی مسجد رسید و پسران و عزیزان خود
را بیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما کند او را نظر دارند
تا در قلعه انک رفته پناه بگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابرست گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زبزد پانصد گشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور تسلط ساخته بود
ایشان از سکبان بخوف و خطر شده در پشاور بی تحلف کاوشی کردند و در مقام درباب
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی است که سکبان جنوب پشاور و قلعه انک بود
و اندر بین شرط که او دشمنان کند و سر بزمی لارنس دوم جنوری از پیشی در سنده
و از سنده در بهار و پور رسیده و در مقام کرده بتاریخ ۱۱ ششم در فروردین پور رسید و از
نواب کور زجرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاہور گردید و بتاریخ ۱۱ ششم
آن داسل آنجا شد و برگاه دیا بخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولاج بود در
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دس صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو و کالت نامه مولاج چیست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب بگو
شما این است که دیوانچه خود را تقوین سرکار انگریزی کرده و دیند و بدست نامبرده شما

نشان سیفی بر کوه معلوم گشتند که دارنده او ایلچی است و دوست محمد خان سبب ساز فغان
 قلعه انگ بر آن متصرف گردید و بنا بر پنج و دهم جنوری که نیکل لارنس در لاهور رسید به مبارزه
 و لیب سنگه ملاقات کردند و بموجب استوار لواب کورز بهار در که نور خیزه به خدمت جنوری
 مذکور بود معلوم شد که بنا بر سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جلوم
 بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید بایده که در چا و دینهار برای تهیت این مسخ
 شک شود پانزده ضرب توپ بکجهان و دیگر سباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
 و منجمله غنیمت شهر طمان بهشت هزار و دویست و سیصد و دوازده و بعد فروخت خیمه و خورگاه و چیز
 قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و نیمی از شهر و قلعه از لشکر انگریزی آنگنان نزد کیمبر
 بودند که مردم قلعه لقب بن ایدو بروی لشکر سرگرد مذکور محفوظانماند و افغانان هم برای
 بر قلعه انگ سبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر تنگ و ناموس سکنه قلعه
 دست اندازی کردند و هر چند چتر سنگه مانع آمدن گشتند از اینجا ثابت شد که در میان
 افغانان و سکجهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تا پنج نیز دهم جنوری که با شیر سنگه
 شد و بود فوج انگریزی بروی فحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
 سیزده نفر مقتول و سی و دو مجروح شدند و سرگرد نیکل لارنس با دهم جنوری در لشکر
 گشت و بچیت بهار داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای سترگری صاحب
 باز بر زمینش لاهور ~~چتر~~ ستر ساهن بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که شبوز جنگ
 خلیان است سبب کثرت بارس ~~شکل~~ عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بران سبب
 بیست و دو نفر انگریزی جان بخت سلیم کردند و کینزار و ششصد سپاهی مجروح و
 پانصد و شصت مقتول گردیدند و یکصد و سی و دو سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته و
 توپخانه پنج زده بکار کردند و چند هزار را از سکجهان کشتند و بیست کس سکه نقره را در ^{الطمان} و در
 سرکاری آوردند و سیاه انگریزی ^{آند} قریب تر به قلعه طمان شده اند که سکی و یا خشتی که

لوز قسقل قلعه میریزم برای سپاسیان می افتد و چنانکه کس شکا موراج بخوف جان خود
را حواله میگرداند و صاحب نمودن و زبانی ایشان معلوم شد که بجای نزار کس شکا
نزد موراج باقی مانده اند و قسقل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ جلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام فسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف نوچانه خود کرده با تادلهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزاده های شیرینکه
نیز کشته شدند و بتاینج نیست و دوم جنوری سنه حال دیوان موراج بلاقت
شرائط جان بخشی خود را حواله دوش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را بکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب کورنر جنرل
بها در چنان شتبار مرقومه است و پنجم ماه مذکور از مقام کپو جاری فسر نمودند که بر
اکاهی کوشل تمامی خواص و عوام این شتبار داده میشود که هرگاه از کلولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل پورشش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم با مجرم برای حمله و پورشش کردن اندرون قلعه نمود دیوان موراج بشاهده
این حال مع مردم بهر ای خود خوشیستن را سپرد سرکار انگریزی کرد و لهندا حکم شد که در
کپنهای کلان است و یک صدای توپ بطریق شلک تنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جو خود را در سرکار بدین طریق شد که است و یکم جنوری یک کیل
مردی که چند بار در شکار انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که تلبیه موراج و لغیری
پنج سال بود حاضر شده بحضور دشن صاحب عرض کرد که فردا دیوان موراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن است و دوم جنوری دودلو
چهار چهار کس سپاسی از محصورین قلعه آمده سالی خود را در کسپ سرکار بنهاد و پناه
دیوان خواستند بوقت غمار معلوم شد که تله چهار نزار شکا بودند و قریب و هزار

و قریب دو هزار مردم بمیرد و بجا می آید بعد موراج بنواری اسپ بر قامت چند ساله
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پیش کوره باد و پیش بند و سنگ در قلعه
رفته تسلط نمود و بر چهار طرف پیر سپاهیان مقرر و امور کردید تا مردم فرج و غیره
اسباب قلعه را تاراج کنند تا بم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بر دژ قلعه متان بسیار محکم بود و فسیلهای آن بلند و خندقش تاسیشت
عمیق است که از صدات کلوها جای شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه می نمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بقدر از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و سر فسیلهای
قلعه بضر کلوها شکسته مثل غزال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه خرابه داخل
شود مگر راج و میرا هیاتین مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه
سیر کرده در کتب اؤ و دژ صاحب فرستادند و الا مگر راج را قریب دشت صاحب و خمیه
فرود کردند و عیال و اطفال او در قلعه بجا ماند سپاهیان سرکاری میقتند و
ناکیدست که کسی سیمپا پیره و اله در زمانه او رفتن نیامد و در مقام خزانده پیره کورک
ولایتی امور کردید و چیل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پیره سپاهیان
بند و ستانی مقرر شد و باشندگان انک مخصوصاً قوم کهتری سبب قبیله غارگری
افغانان طلبای وطن هستند و قوم افغان بخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهها است
که برای تسلط چند روز  یا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش کینو
صاحب و اندر سین صاحب که در همان مقتول شده بودند نبش کرده و بجای دیگر قلعه
باعزت و احترام مدفون ساختند و تاراج قلعه متان از سترطامین و لیم بیل صاحب و
کتاب مفتاح التوابع نیست تا بچشمیه سال عیسوی نظم لراج چو شد منهنم و بی رویی شد
منصوری و اقبال با گریز میسر شد تا بچشمیه سال عیسوی چو پرسیدیم او بادل
اس گفت که متان منهدم شد تا بچشمیه سال عیسوی چو پرسیدیم او بادل
اس گفت که متان منهدم شد تا بچشمیه سال عیسوی چو پرسیدیم او بادل

چو شد مفتوح قلعه تخت ملتان و اندر قید شد لراج نادان و زهر کو بر تاج بجز
 دل من شد بهر بحر فکر غلطان شکستم فرق و پا دیوان لراج بدل گفتم مبارک است
 ملتان و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده لطیف لا بهور رفت و کلاب سکه خوات
 که مد فوج انگریزی کند منظور شد و کنیم صاحب انجیر سه سالار فوج کلاب سکه شدند
 کلاب سکه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج مکرکاری نمود و لغت بونی صاحب
 که همراه بهر لارلس در قید چتر سکه در آمده بود شیر سکه تر خود داشت و صاحب کور
 با جازت شیر سکه در کپ کند و بخت بهادر برای بیت و چهار ساعت آمده باز مر جت در
 لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سکه مردم بسیار زد و لیکن پیچیده
 هزار سپاه جنگی است و مضاف توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که تاج
 سیزدهم جنوری شده بود از طرف مایکینار و در وقت سپاهی گشته و در چند آن مجروح
 شد و بعد این سگست بسیار مردم فوج اولوگری که شسته میرفتند و آنچه باقیند خوانان
 زیرا که بشنیدن حال سگست ملتان دل ایشان شکسته گشت یومی صاحب مذکور میگفت که ما را
 حرفت ضرری نرسانید نقشه محصر نواب کور زجرل بجای که تا مردم در نوشتن خطاب غلطی



عبارت محرم لارلس

زهر کو بر تاج

مکرکاری

لا بهور رفت

سکها

مکرکاری

پلشن در سال که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برای درستی
 سامان و بهم جیت آرام کردن در لا بهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگ گاه مامور
 و نواب کور زجرل از راه فرید قدر وانی حکم ناقد فرمودند که تمامی مال و حساب نقد که

که از قلعه طمان بدست سرکار آمده است برانچه شرح شد آنکه شریک جنگ بودند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون
سزده لک روپیه و پس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش ستر اکیفون و ستر اندری
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده و دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان پیوسته
بودند و آنچه مردم میکنند که سرهای ایشان را بر دوازده قلعه آویزان کرده اند غلط مختص است
و نیز سمیع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مخرج شدن قبل از
قتل کردن بدیغیمون نوشته بودند که در قتل ثایان تصور مولراج اصلانیت در دست
نابرده اند اگر این امر درست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خلی و دیگر مھری در بار و محاراجه و سپنیکه بدیغیمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار بشید دیوان جویو میگویند
که بوقت رویکار می بخنور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجو و دیگر صاحب قلعه
طمان رفته کماش خسزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض
قلعه و روغن گاو از وقت سائول سنگه فراهم بود و در جاکلی نیل و افیون بسیار بدست
و قریب سه چهار لک روپیه مال سبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات صنایع شد و سوا
اسبان مذکور در دارالشرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شیرهای ولایتی قیمتی و دیگر سله و آلات
حرب را حسابی نبود و قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و
سه چهار کرور روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اکیفون صاحب و اندرسین صاحب را کفن از و شالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور بزرگ دیدند و چون او را حال نباشی شان معلوم شد بار کفن را
پارچه پندید داد و یک صندوقچه مردار بدیغیمون سه لک روپیه نیز آورده و دست صاحب
اجازت انواب کورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بار و دوازده لک روپیه

دعیال مولراج را از قلعه بیرون بردند و بسیار مروم زد و جوابی ندادند و سبب قتی را جاعل کردند
قلعه مدفن ساختند اکنون از قلعه رانی می بر آید و از نزدیک کسی که از قلعه بیرون میرفتند
بغت هزار رویه طلا بر آید و با وجود چوکی و پیره بسیار مال آمد و قلعه و فوج تصرف
نمودند و زوی اذ و در صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که بمجلسه سبب شما
که ضبط شده است خویش بر چیز که داشته باشید ظاهر کنید و صاحب از شما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد و هرگاه مکرر پرسیدند گفت سبب چیست که از ام
یکی پویتی نرسب خود دوم چند تصویر فرستیدی سوم کتاب طب که در آن نسخه جیت فغ قسم
تب هستند و مولراج صاحبان بدین صورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدی اند
قد در از بقدر پنج فست و بغت پنج دست و پا کوتاه رنگ سبک بینی بیکیا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکرر محنت و عبوس صاحب غیث و حیاء و دقت بر آمدن
از قلعه در لشکر اگر نیمی بر یا بومی خوب صورت سوار و بر زمین با بونار چرخ ابریشمی نهاده
بود و لباس ریشی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افشار
بود و هر دو طرف او یک یک کوره سپاهی بود و میجر بیچر صاحب بر دست است
بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کردند و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریر را بنظر خشم می دید و لیکن شکنجی بر چین نمی آورد و از مضمون
خط لا مورد معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرد و در مقام وزیر آباد قیام
ست ظاهراً قصد لا مورد دارد و لهذا بهر طرف شهر لا مورد را محاصره و آلات حرب را بهر
جانب جمع کردند و بسیاریان صاحبان عالیشان و سپاهیان کورده مع اطفال از جهات
انار کلی در قلعه لا مورد رفتند در چپا ذنی مذکور فقط سپاه جنگی جبریده ماند و این هم بکشد که شیر سنگه
اول بر امرت سر و بلند بر تاخت خواهد کرد و کند و تخفیف در تعاقب او سرگرد و خزل
دش برای کمک کند و تخفیف ما مورد شد و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کند و تخفیف

فوج کند رنجیت از چلیان داله روانه شده قریب به بسوڑی رسید و برای حفاظت شهر لاکو
نصف پیش کوره و چهار پلش بند و ستانی دیک رساله سواران دیک شب کوله اندازان
اسی دیک توچانه موجود است و رساله چهار دهم برکناره راوی افتاده است و این سال
حفاظت را بی میکند که از معبر کنکر تا شاره که از وزیر آباد تا امرت سرفته است و نول
موراج را بعد بردن در لاهور در گویند گزده فرو دکنایند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک کلب مردم از سپاهی بازار می فرامی ست روزی شیر سنگه از راه
لاوت و کراف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کنکر رنجیت انگست اومیم و کلب
آدمی لهذا فوج ملتان محاصره آن کدشته برای کمک کند رنجیت آمده است و چون
شصت هفتاد مردم تنائی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلمه
ملتان در سر کار انگریزی نمودند و اوایل در لشکرش افتاد و دو پلش تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیاختند بطرف موکب برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظر بند بود و از بازارش اول در لاهور آمدند پس بعد
بمختور لواب کورنر جنرال رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصاحبه شیر سنگه آمده اند
و نزد بعضی او شان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و میفهمند فروری کوچ افواج کریم
از سعد الدین پور تا شیل میسر شده در مقام گنجی مقیم شده کنکر رنجیت بها در آنجا حکم
داد که مردم فوج احاطه  مثال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند تارک و
بقدر ضرورت همراه گرفته و تیر فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده سپاه مردم
خدمتکار را کم کنند چنانچه بدین ترتیب هزار شتر کردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنجره همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکر لاهوری صاحب هتل
کنکر کند رنجیت بها در شد و تیر درین تاریخ ما کهیم صاحب چیل کشی را بقصص خود آورند
و بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور لشکر کنکر رنجیت بقدر چهار و نیم میل بیشتر رفت و فرق در میان آن

فوج شیرنگه بقدر شش میل نژده و فوج شیرنگه از کجرات بقاصله یک و نیم میل افتاد و بود
و مارکهم صاحب نیز عجور از جناب کرده قریب کپ کند بخفت شد الغرض بنا بر پنجیم
ما و مذکور در شکر کند بخفت پانزده هزار سپاه و پشاد توپ بود و نیز لاریس با دیگر
حضرت که بنه گرفته در شکر کند بخفت آمدند و خراطه خطوط واک را که مردم او غارت کرده
نیز بر او لاریس صاحب فرستاد و داد و نقضیل اسباب که از کتیه غلان مولراج برآمده بود
ایشان طلا و نمار کلکن مرصع بکرج شمشیر بهمن قیمت یک قبضه مالائی مردار میرسد
کنار قیمتی که خود در شهر لسان نه هزار و دویست عبارت عالیشان بشمار آمده و برای
و اگر داشت شهر زری مقرر گردیده است و جزل کورث پسند صاحب ناظم لسان مقرر
شدند و بهیچد نیم فزوری فاکل مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از نزد ایشان
بسیار مال و اسباب برآمد و حکم چند کارمند مولراج نیز گرفتار شدند و قلعه هرن نیز در قبضه
سرکار درآمد و حال جنگ کجرات را که جنگ اخیر سکمان است و در آن کسی فاحش شیرنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدین صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمد
جنگ فیمابین شروع شد و ناسه ساعت از هر دو طرف برابر توپها برافواج یکدیگر
زدند درین زد و خورد فیاست آشوب و دوشه توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهارم و یک افسر پیش دویم پادو کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
پوشش اجنت زخم برداشته و قریب دو نیم صد سینه ~~مقتول~~ و مجروح گردید
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده و پیچنان درین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که قابل تحسین آفرین
و نزد بعضی چیل توپ غنیمت است آمدند و شیرنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را که داشته خود در کجرات پناه گرفت و مردم او هر طرف که راه یافتند بگریختند
و بکند بخفت بار سالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرنگه را از کجرات نیز

نیز گریزانند و افتادگان نیز ای او چهار بار بر دهنده های کشتی خف حمله کردند و هر بار شکست یافته سترم گردیدند مضمون شهباز که ثواب گور زحیران بهار مورخه ۲۴ فروردی ۱۸۴۹ عیسوی از کتب فیروز پور داده اند از روی چپ کشتی خف بیاد معلوم شد که بنا به بیست و یکم فروردی سنه مذکور غلبه فتح نمایان بر سکنان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر مندی در سر کارا که بر منج بقوا کمتر شد کشتی خف میویسند که دیر و لشکر مار که صاحب بودند اس حصا که از عثمان آمده بود و ملحق بقسکر ایجاب شد و ما بمیه را همراه گرفته از تر کور بطرف شاه دول کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و سبب و حمله آلات حرب و توپهای ایشان تصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سبب خوب معلوم نمانده بلکه نادرانده کرده سبب ایشان بوقت گریز میماند یعنی در جای توپها را که نشاندند و مقامی گولی و بار و در از حالت قسطنطنیه را خستند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشد چه با شصت هزار مسکه که نزد ایشان شصت توپ بود و مقابل کردن و از مقام استوار ایشان متحمل ساختن و گریز اندین دلیل است بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان شد تفصیل آن متعاقب حاکم وقت تمام شد مضمون چپ کشتی خف و از خطوط انگریزی معلوم شد که جنرل کلبرت برای تعاقب مخالفین نامور گردیدند و قریب شش هزار از سکنان مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری مجروح و صدمه و شصت مردم مقتول و مجروح شده باشند و سربازان نیز با تقدیر که بالا مرقوم گردیدند و بکار نیامدند و بر کاره کشتی خف صاحب بر اعدا منظر و منظور شده در کتب خود تشریف آوردند و بر حسن انتظام و خوشی ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثناء و صفت جناب سپه سالار محمد و طرب لسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج عظیم و دلاستنی توپها
 و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شده
 شاید در کدام مهم بند و شان نشده باشد و درین جنگ که مشهور جنگ کبریا شد اگر مغان
 پسر دوست محمد خان که بسرکردگی در اینان شریک شیرینکه بود کشته شده و بسیاری پاهای عظیم
 از صدمه گلوله های توپخانه انگریزی از عواپها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ
 از لاشهای شکستگان و زخمیان معمور و کلگون بنظر می آمد و بعد چهل و سه توپ عدا بدست آمد
 و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز بدست و منجمد این توپها و توپ پلش و مند که سابق بدست
 عظیم افتاده بودند و ده گوره و لایمی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
 و فوج عظیم منتش کشته شده جانب کرخت یک کرده بطرف میرف و دیگر بجانب جلم رفت
 و لشکر جنرال کلبرت بطرف دینگی و کنگوکیل صاحب بطرف میربخت نمود و سردار چتر سنگ
 که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و

بنصورت بود

و میر سکوٹ صاحب انجیر منی قلعه ملتان ابا زار سته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندر از سکه های
و انبار خاک را بر دشته شهر قلعه را صاف و زخمهای دیوار را که بضایات کلوهای توپ کلاش بود
بند می سازند و توپهای بالای قلعهای نصب میکنند و دو پیش بند ستانی ۱۴ در آن قلعها خواهد داشتند
را می سکه برادران مولراج خطاط عالی او میکنند که گویند در پای کعبه بخت میاد و زخمی خفیف سید اخبار نویسنده
چلبان نوشته که دوست محمد خان بهر دار یوسف زیان پشاور نوشته بود که فوج را
جلد یار کرده و نفر سده و سوار چتر سکه هشت هزار روپیه جان مذکور فرستاده است ازین سکه
سه سال را سابق مولراج را که از مدت باخی توپ و کرافار کرده در لاهور بردند و با بچلان
کردند و اکنون که نزد سکه بان توپ باقی نمانده است جبر درایمی حیل جمع کرده باز قصد
جنگ میدارند و می گویند که نزد او توپ نیست مابیشتر خود هم جنگی معنون شتهار سر لاری
رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب کور زجرل که برای جمیع سرکشان و همراهمان لشکر سکه بان
نوشته اند است که همه مردم همراهمان لشکر سکه بان سوامی سلطان محمد خان باید که رفقت
سکه بان را که شته بیایند و هر که در سرکار اگر نیزی در رفقت رجوع نخواهد کرد و مجرم سرکار
خواهد شد و کسانی که سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خود را بدین
سرکار اگر نیزی خواهند یافت و جا که داران از جا که خود خارج خواهند شد و حاجت روا
ایشان خواهد کرد و در بشرطیکه بجز دشمنیدن این شتهار خود را در افواج سرکاری ساند
و ششم فروری دیوان مولراج را بر سیل ڈاک در لاهور آید در شهر بریل سوار کرده
در مکان بی بی چندر کور فرو دکاندیند و از پیشتر در آن مکان بندوبست و پیر و گورهای آن
بود و همان روز کرنیل لاریس و میر لاریس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرد
برای دین کلاب سکه سپهر چتر سکه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب می کرد
عطا شد و سوامی هفت هزار روپیه جا که سابق پنجاه هزار روپیه را جا که دیگر یافت و بنا بر ششم
مراج سردار چتر سکه و سپهر سکه دیگر در داران باغی سکه بان خود را حواله سپهر بکشن صاحب در حث

گویز جنرل بیاد در مقام راجول پنڈی نموده اطاعت سرکار قبول کردند و دوست
 از پشاور بطرف چمرو د کرختی رفت و جنرل کلبرٹ صاحب که در نقاب سرداران
 کرختیگان زفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور تنگ شدن خود را
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سنگه بسبب دادن زیر قضا
 برده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
 سرکار با کمریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور نیست و دو توپ را که داشتند
 حواله هر کار نمود و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و سیم ایثار و لغشت بوی صاحب
 و لغشت هر برت و ستر طاسبین دبی بی ایثار را که در پیشتر گرفته و لشکر انگریزی بجا داشت
 تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکمان تمام شد و جنرل کلبرٹ نقاب و محنت
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع و زور و
 بطمع یافتن زرا از سرکار انگریزی اورا گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
 و اکنون که مهم سکمان تمام شد زود لامل افواج انگریزی خواهند گشت و صاحبان کوه
 کپتان برای بخیر چپا و نیهای افواج انگریزی بجانب ساردریای جیلم زمین را سپارایش
 میکنند و نواب کور جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکند و تحف ایام فرموده که بنور
 جنگ قائم است و مناد بر پاخ نام پنجاب آتوق خواهد شد که بر کاه دوست محمد خان افغانان
 کابل که برای مدتی بجا آمده بودند از یک پشاور خارج شوند و با مغلوب و تسلیم
 مجبور رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب انگ و پشاور برای خارج کردن افغانان
 روانه شد و دست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر مجبور و اسل
 شدن شکر جنرل کلبرٹ از پشاور برگشت و بسیار زربخیران داد و صبح و سالم برگشت
 و نیز موجب حکم نواب کور جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش بکابل
 در چپا و نیهای کلمان شکرهای نیست سر شدند و اکنون منظور االیان هر کار انگریزی است

آنست که بر حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لار و بارکات کورنر خراج
 که فیما بین سبکان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سبکان باز بمنکر کار قصد جنگ
 ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
 کرد و لهذا به لغت گورنر اگر حکم رسیده که چهار کشور که دریا به هم گشمنز دو هزار و
 به قصد و بجا و روپیه متر خواهد شد بخوبی نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین
 کس و کار ایشان نیز مقرر شده خواهد شد رفت و نیز عمل های ایشان ملازم خواهد کرد و
 کونیند سپاه سبکان که قریب بیست هزار خواهد بود از کنار و جلم آمده و سلاح خود را بر سر
 سرکار نمود و در سر اسم بگردید یافتند و خبرست که سرداران و کورنرین را اول در فروردین
 خواهند بود و از اینجا به هندوستان و با قصد قیدی ملتان را که در آن اکثر اکاملی و هندو
 و فقر اند و فروردین آورند حساب خراج ضلای پنجاب بموجب لیست

دولان و سنانیه در دربار لار و بارکات				
دولت	دولت	دولت	دولت	دولت
۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰
پشتاد	پشتاد	پشتاد	پشتاد	پشتاد
۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰

میزان کل یک کرور و یک صد و بیست و یک کرور و بیست و یک کرور و بیست و یک کرور و بیست و یک کرور
 سوامی خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد کلاب سنگه است و هر باشد کان شمس
 ملتان برای دخل کردن عوض عفتیت تا کنید است و بر این لیست تا کنید رسیده کسانی که
 از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند
 در بیان فوج سرکار انگریز از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
 در شش عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هند و سوار که قواعد
 نمیدانستند ملازم داشته بودند و تدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصان جهاز و
 طلبیده و مردم تنگکان را نوز داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از شش سال از جنگ

که در آن بر نواب همسراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گور بپایند و
ملازم سرکار کمپنی بود کوره سوار ۹۱ کوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ کوره کوله انداز ۷۲ پاسبان
ترک سوار ۱۲۹ پاسبان ستانی سپاهی ۳۸۰۳۵۰۳۵ کل ۱۵۷۳۵۰۳۵ در سال ۱۸۴۵ عیسوی
بوقت جنگ با مرسته کوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بود و نزد جنگ بزمان زدود
پلشن کوره و بوقت محاصره قلعه پیرت پور دفعه اول همراه جنرال لارڈ لیک به بار
سه رساله در اکون و یک پلشن کوره زیاده از نیاز دوه هزار فوج نبود و در سال ۱۸۴۵
در سال ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکھان نه پلشن کوره و سیجده پلشن هندوستان
بودند و بالفعل در سال ۱۸۴۶ عیسوی نیز نه پلشن کوره و سیجده پلشن هندوستان برای جنگ
سکھان در دفعه ثانی عرصه بود و آخر صبح بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی کل هندو
سی هزار کوره ولایتی و دو کلب سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست و رسیدند
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سوای شزارافواج
مذکور هزار صاحبان از لغشتن ماکر تل و جنرال هستند که با همه بیرو پا میاری میکنند
میکنند و گویند رعایای پشا و خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل سکھان ظالم و افغان
بی رحم و بدخلت سرکار انگریزی بسیار همت دارند و خوشنود کردید و زنان شهر خود را زنجیر
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در اینجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
کل افغانی کردند و تصور اینکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور
ممنوع خواهند و گفتند افغان با او از بلند و اظهار دیگر شعار سلام مارا عیسوی خواهند
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چهر سنگه دو گیر سرداران را بقصد برون در فروز پور
نازد دریای چناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا یک کونسول از طرف نواب کور رتن پنجال در لاہور مقرر خواهد کرد و دیگر دفتر
کونسلیان سر منبری لارڈ سن بها در بهرام پور مفتخر روئیده و صاحب بکر یکی بدر

بر رابع چهار هزار و پیرمیدین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان انصا جان انگریز و مهاب
 و لیب سنگه بادیکر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و شش
 کور زنجیر که نقلش عتقرب نوشته میشود در آن مجلس خوانده شد مهاب راجه مذکور و دیگر
 سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک و پیر سال برای مهاب راجه موصوف
 از سرکاری انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در سبستان غالبه در پناه
 قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناه و شیخ امام الدین و حکیم
 بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
 بکل ضبط خواهند شد و جاگیر کوه نور برای نذر ملکه منظمه لندن بولایت خواهد رفت
 و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص ستر اکیون از حلق کشیده مقتول خواهد شد
 زیرا که او قاتل صاحب مذکور رافیل در انعام این کار داده بود و بانی مراب که در نظام
 ملک پنجاب قرار یافته اند بوقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل کلبرت با افغان
 قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پناه و دخل شد چپا و بی انگریزی انحصار
 بکله و مکانات میجر لارنس که افغانان مذکور رتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
 و همانروز دست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که سبب گرفتار کرده داد
 میجر مذکور مضروب و مجرم سرکاره انگریزی بود مطرف کابل پناهی کرد و همچنین افغانان
 بهرایی او بعد یکدیگر و مقابله با فوج انگریزی از پناه و در پناه نقل خلاصه شده است

نواب کور زنجیر بهادر لارڈ و لهوسی بهادر مرقوم ۲۹ مارچ ۱۸۴۹
 از کسپ فیروز پور چون بعد فوت مهاب راجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفی که دست
 سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
 سکهان لازم در برابر لاهور بک سرکار انگریزی که این طرف دریای سندج بود و پیش

هندیستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت به اراجیه موسوم به بغیرت و عظمت
 پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکمان که با سرکار جنگیده
 برقرار خواهند ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذہب رعایای ملک پنجاب خواه
 مسلمانان باشند خواه ہندو و سکھ ہرگز علافہ و سروکاری نخواہد داشت و لیکن اگر
 راجازت نخواہد شد کہ یکی از مذہب دیگری و یا در امری کہ در مذہب او فرسین باشد
 تعرض و مزاحمت رسانند و سرداران انی کہ با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و آباب
 ایشان با کل ضبط خواهد کردید و تمامی قلعہا و قلعچہا کہ در ملک پنجابند سمار و ہند
 کردہ خواهند شد لکہ آچنان تدبیری بعمل خواہد آمد کہ باز مردم ملک پنجاب را قدرت
 بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و کورنر جنرل بر مردم رعایای پنجاب اطلاع میدہد
 کہ بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریز را قبول کنند و کسانیکہ مطیع و متقاد سرکار نہ گرد
 خواہند ماند بر ایشان با محصر بانی و ولایت حکمرانی خواہد شد و احیانا اگر احدی از رعایا
 این ملک باز فتنہ و فساد و یا مقابلہ با افسر سرکاری خواہد کرد درین صورت باز توقع رحم
 و محصر بانی این سرکار در بارہ خود ندارد بل سزای سنگین خواہد رسید و این شہاد
 حسب الحکم فواب کورنر جنرل لارڈ دلبوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب
 بیاد سرکری کورنٹ آف انڈیا جاری کردید تعداد رعایا و آمدنی سالانہ
 ہمالک ہندیستان و غیرہ و شمار افواج ہر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانہ ہر ملک	شمار فوج ہر جا
آمدنی ملک ہندیستان کہ از سابق نزد سرکار انگریز است	۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷
آمدنی ملک پنجاب و رعایا و غیرہ	۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷
ملک کہ آنرا اوانیز گویند	۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷

ملک نیپال	ملک	ملک	ملک
ملک سند	ملک	ملک	ملک
افغانستان	ملک	یک کوروشا هزار	ملک
ملک ایران	ملک	دو کور	ملک
حیدرآباد دکن	ملک	سه کور	+
کوالیر ملک سینه	ملک	یک کور و چهار	ملک
باکیور	ملک	مردم کور و سواد	+
میزان کل ۱۷۰۵۰۰۰۰	میزان کل ۲۳۳۴۲۰۶۴۹	میزان کل ۲۳۳۴۲۰۶۴۹	میزان کل ۲۳۳۴۲۰۶۴۹

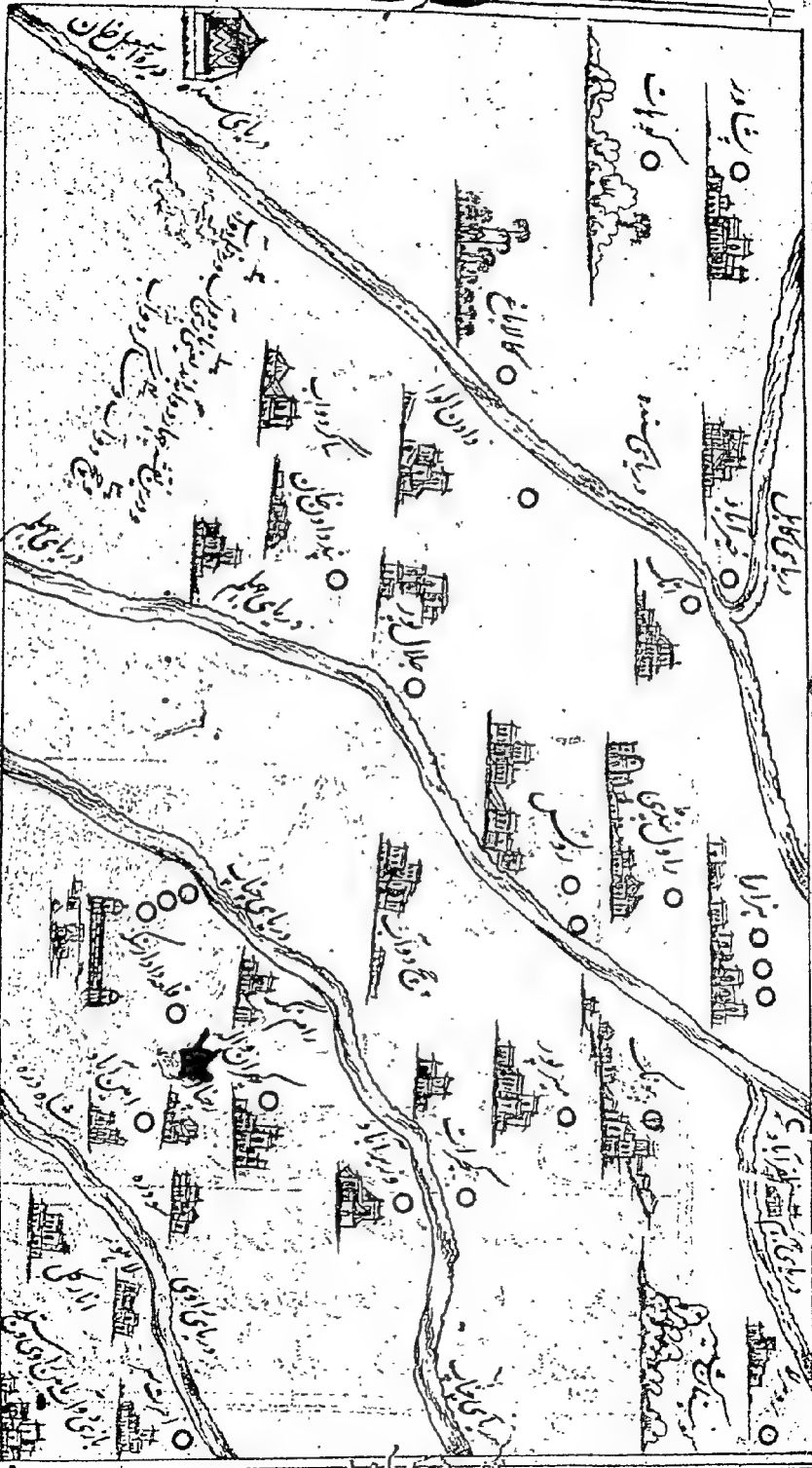
در بیان شمه از حال محاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و کشتن او و ملکه های اطراف و کونیند رنجیت سنگه مذکور در شمه مع بر ضلع خا نشان که بر کنار و جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا بستم و کشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخوین و تطیع مطیع گشت لاهور ساخت من بعد بر ضلع شرقی و جنوبی دریای سلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در شمه ۱۸۰۸ ع سرچاپس شکست بهیند سفارت مقرر گشته برای نویساند عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدا می حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نکرد و آخر در یافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد و میا بین دو غرضی از ملک اوست در شمه ۱۸۰۸ ع بر عهدنامه دستخط نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود را در غوای بدین و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دایم بر جاده ستیم دوستی و اتحاد نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هند و پنج هزار بود و بجلالیت و بجزایر فوج خود را نسبت دیگر سپاه را بدستخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلیس تعلیم میکانند

سکنانید و بجمعه این مهیت و پنجاه هزار سوار و کوله انداز بفرستید و کار توپچی آموختند و حید
فرانس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت که بکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمدند و او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که در ایشان کورگی بود و پنجاه
تخواه نقد زمین داده بود و در ^{۱۸۳۸} عصبه بلقان و پشاور و در ^{۱۸۳۹} عکشمیر را در قصبه
خرد در آورد و در ^{۱۸۳۸} عبالار و ولیم فستیک گور ز سابع هندوستان با کمال شتاب
و ثبوت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد قیامین این بر دو سرکار بسیار افزود و حتی که
بر وقت بدون شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن رتخت سلطنت افغانستان
مد و افواج انگریزی نمود و در ^{۱۸۳۹} عکشمیر پنجاه و هفت سال شد و سبب کثرت عیاش
قضا کرد و بر روی او داغ چپک عین بسیار بود و با وجود دشمنی یک چشم قوت
فطانت و دهنشندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خدا داد و بر شهادت
او را حاصل بود که از مثال و افزان خود گوی سبقت را برده و در خضائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مصلک نمیکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انعام
و انصرام آن بر حسب و تخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را از اول خوب
فهمیده و میزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و متقاد خود میداشت احدی را یا را نبود که در زندگی
با وی کشتی میکرد و گویا در بر نوشت و خواند نبود مگر آنچه ^{من} واجب تدبیر حساب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگر چه رجم و آسودن
و در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم نروانید داشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از و نی خطا هم واقع میشد
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در حساب حکومت او راه نیافت و دلیل بر این
او همین سبب است که ایلیان سرکار انگلیسی همیشه از وی راضی و خوشنودانند و در محبت

بعضی خون کسی که خاص از قائل نیکرفت که مجرم را بقوت شدید از کمال اسلحه قتل معصنا
 رشتند کردن او را کشته و یا او را بکوهستان جلای وطن نمیدود و عمل اگر چه
 انگریزی مذمت گریه ریاستهای دیگر بند و ستانین برابر است بهر و مضبوط بود
 و در وقت آمدنی ملک لاہور بقدر دو نیم کرور روپیہ بود و با وجودیکہ در سرکار
 قریب دو ازدہ کرور روپیہ را نقد و سباب بود تا ہم نخواہ فوج او تا بیچندہ ماہ بہر
 او باقی بماند و سبب زیادہ طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
 بسیار کم میشد و انکاران او بسیار رشوت خور بود و بدین سبب اکثر امور در حب
 خواہش او نمیشد و واحد و ملک لاہور در وقت او بدین صورت بود و حد شمالی ملک
 او لمصن بکوهستان ہمالا و غربی آن تا دریای سندھ و جنوبی و شرقی تا دریای
 شینج و شکل ملک او بوضع شلت بود کہ قاعدہ آن شلت در طول بقدر چہار صد میل
 بادامن کوه ہمالا پیوستہ بہت و دو سو ان شرقی و غربی آن با ازا بہ شصت میل باشد



و آبادی ملک او در زمین برابر و منہج است کہ از جانب شمال بکوهستان
 دریا کہ مشہور بہ شینج و ہمالا و آبادی و جلیم از بسیار بہر حاصل و زرخیز و چاروا
 اندکی را و آب بازی کویند و دوم را و رچا و سوم را و آسج و چہارم را و آب گرا



شاه در

کوهان

دشمن کلان

خیرآباد

دشمن خند

دشمن

جزارا

دولش

دولش

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

دشمن

ترخائمه تر شخه کاکه که هر ملک شاه اقلیم سخن در ی آتخرج معنی سرور
 ملعه کشای کشور سخن با صب اعلام این امی فن مستبولان کاه
 لم نری جناب فادت مآب مولوی محمد باوی علی مد ظله العالی

به ستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیامین صحنه ثوحید مالک الملکی ست که بسایت
 قهرمانیش از اونی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در سیدای ناپید کنایه تجرید
 جهان آفرینی که از سطوت غلطافیش سر که و سه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و ذوق
 در معرکه ادراک کننده اش حویر تبار یکی زد و ناک و زنان عقل و کیاست از دعوی محال
 حصر صفاتش در خانه کافین کوشه گردین تا علم صبح بر افراخته سرخ شوق این
 ساخته ماه نوست از پی بیگانه اش تیغ بلالی ز سلح خانه اش انضامی برین قضا
 بدست مختاری نهاده که بدست خاکی گرد از نهاده اعدای دین بر آورد و تبلیغ احکام
 واجب الادب زبان شایه کونیدگانی سپرده که بی زبانانرا حکم ناطقش کو یاکرد توقع ریش
 بطغرای و ما از سنان الا کافه للناس محیل و مسوئولین بنجام التمامی و لکن رسول الله
 و خاتم النبیین کمل چون سر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب زهت سلیمان
 بود کمور ز کارش اندر در جاده بر آینه دارش جانشینان سید مملکتش تیغ انتقام
 بخون دشمنان اسلام خوابانده و آتسان ساد و خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین
 شایده صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذمی شامش بعد ازین سواد و تحریر
 سره چشم اعتبار برای نظار بپندکان فاعتر و ایاب ولی الالبصار باد که نمان جوشن کرار و جود
 زمان همیشه بخون عزیزان خضاب است و شیشه لنگه و ابر سفاک دوران ملام دست و کریان
 کلمه می کمان آفتاب کاتبی تخت کی مقام دیگر است و توبی و بهیم صاحب خضر می سرجی

ما آسمان بخت سحر و نوح زربان آورده چنانکه حیرت ارباب سترس که قطع کرده
یکی رازشاهی بسرتاج داد همه ملک دیگر بآراج داد و **فهرست** آماده کارزار
که نام آوران را کند کارزار آق تلون چنان بکشد بکار که شازد و در می لیل و نهار یکی چیه و
دو کر زید دست یکی را ظفر دیگر بکشد نظیر این حال و تصدق این مقال تلقی دو فزوان لشکر
و مقابله و قشون مجید و مر قمار به کمان لاهور و ملتان با کار کمان سرکار گلستان است که کیه تاریخی
جولانگاه معانی قصب این ریای محضر کنه وانی فارس منار است شهر سوار عرصه رطانات
نقد بخشش ان تبر لشکر جاد و کاران بخت بر بختیای گلکش عقد بای علم و منبر و دواشکافی و قانی
فنون تیغ کوشیتش را جبر سوار و ران صاحب غیم غشی مولوی عبد الکریم آدانه الله
بالمکرات و لکنه قصی لغایات تحقیق وانی و متقی واقعی آریان انگریزان و اخبار اردو و جاوید
کناشت و خالی بودنش از زامد و نار است نصب اربعین بیت و هشت بلا حله صدق بسیار
بر زبانهاست که خبر از احمال کذب میرست بر فقره هشت فصاحت قرین و بر کتب بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطر برست کامل با و بر تیر اگر بفرس و تقدیر شاخ طوبی کلیم
بمقابله تیزی این تحریر بخش خواهر برید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ برف کردیم
و دو در برفت و رقص تواند رسید نسبه قصص و حکایات طبائع انسانی را قبول و بر شتاب
و قانع و محاربات مجبولست خصوصاً کوشا بر آواز کوس این بگایر و هر سانه مشتاق صدق
طلل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلعه دهرت سپهسالار **حاجی** حرمین بفرست
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب بکجینه بر کوته مقصودش میرست و علی قاپی آستان
بر نادولت میبود درست باد برای عبرت ناظران از قباب طبع بر کشید و متحصان آمار طوارق
روز کار را کامیاب گردانید و تنگ انام **پادوی** برای نام این چند سطر بر نشان
و تاریخ لفظی و سنوی یادگار گذشت قطعه تاریخ شد این نامه هرگز زالیف و سجع
پسندین طبع بر کشید برقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دویست و شصت و پنج ط

مشتق		فعل		مشتق		فعل	
۱	چند	۵۲	خبر	۱۰	سهم	۱۱	سهم
۲	خود	۵۳	خود را	۱۲	کد زانین	۱۲	کد زانین
۳	بهرشند	۵۴	بهرت	۲۰	بابا مردم	۲۰	بابا مردم
۴	بیک	۵۵	بشنگ	۱۳	بود	۱۳	بود
۵	بصوبه	۵۶	بصوبه	۱۴	راج مل	۱۴	راج مل
۶	لبسبار	۵۷	لب	۶	بجیک	۶	بجیک
۷	اجنا	۵۸	سال	۲	بیدری	۲	بیدری
۸	ظهار	۵۹	ظهار	۱۵	دوقول	۱۵	دوقول
۹	بازی	۶۰	بازی	۱۳	اقنا	۱۳	اقنا
۱۰	لارنگ	۶۱	بارنگ	۱۵	نما	۱۵	نما
۱۱	پنکی	۶۲	پنکی	۱۳	شوند	۱۳	شوند
۱۲	کچنی	۶۳	کچنی	۱۴	گودون	۱۴	گودون
۱۳	کاربانان	۶۴	کاربانان	۱۳	صوبه دار	۱۳	صوبه دار
۱۴	عید کا	۶۵	عید کا	۵	بفتنی	۵	بفتنی
۱۵	راوینک	۶۶	راوینک	۱۵	هری سنگ	۱۵	هری سنگ
۱۶	عید کا	۶۷	عید کا	۳	بانه	۳	بانه
۱۷	راوینک	۶۸	راوینک	۴	سورجال	۴	سورجال
۱۸	عید کا	۶۹	عید کا	۵	سکاری	۵	سکاری
۱۹	راوینک	۷۰	راوینک	۲	آواز	۲	آواز
۲۰	عید کا	۷۱	عید کا	۱	سوم	۱	سوم
۲۱	راوینک	۷۲	راوینک	۱۸	کر	۱۸	کر
۲۲	عید کا	۷۳	عید کا	۱۸	ازبان	۱۸	ازبان
۲۳	راوینک	۷۴	راوینک				
۲۴	عید کا	۷۵	عید کا				
۲۵	راوینک	۷۶	راوینک				
۲۶	عید کا	۷۷	عید کا				
۲۷	راوینک	۷۸	راوینک				
۲۸	عید کا	۷۹	عید کا				
۲۹	راوینک	۸۰	راوینک				
۳۰	عید کا	۸۱	عید کا				
۳۱	راوینک	۸۲	راوینک				
۳۲	عید کا	۸۳	عید کا				
۳۳	راوینک	۸۴	راوینک				
۳۴	عید کا	۸۵	عید کا				
۳۵	راوینک	۸۶	راوینک				
۳۶	عید کا	۸۷	عید کا				
۳۷	راوینک	۸۸	راوینک				
۳۸	عید کا	۸۹	عید کا				
۳۹	راوینک	۹۰	راوینک				
۴۰	عید کا	۹۱	عید کا				
۴۱	راوینک	۹۲	راوینک				
۴۲	عید کا	۹۳	عید کا				
۴۳	راوینک	۹۴	راوینک				
۴۴	عید کا	۹۵	عید کا				
۴۵	راوینک	۹۶	راوینک				
۴۶	عید کا	۹۷	عید کا				
۴۷	راوینک	۹۸	راوینک				
۴۸	عید کا	۹۹	عید کا				
۴۹	راوینک	۱۰۰	راوینک				

Law House
STAVAN